



Communist Youth Organization  
سازمان جوانان کمونیست

# جوانان کمونیست ۱۶۷ ضمیمه

سردبیر: مصطفی صابر mosaber@yahoo.com ۲۲ آبان ۱۳۸۳

همکار سردبیر: سامان احمدی ahmadi18@yahoo.com ۱۲ نوامبر ۲۰۰۴

Tel: 001 604 730 55 66 سه شنبه ها منتشر میشود



www.jawanan.org سازمان جوانان حزب کمونیست کارگری ایران آینده از آن ماست!

## هفت گام به پس! (۲)

دولت حزبی، انقلاب دمکراتیک و رم کردن از سوسیالیسم

### یادداشت‌های برای فوادها! مصطفی صابر

در قسمت اول این مقاله که نقد نوشته فواد شفیعی در "پاسخ ۸" است، کوشیدم نشان دهم که فواد صورت مساله اختلافات درونی حزب کمونیست کارگری را که منجر به انشعاب تعدادی از رفقا شد را اصولا غلط طرح میکند. او از سر تئوری و اختلاف تئوریک و مشخصا از "اختلاف بر سر جایگاه شوراهای استراتژی و روند قدرت گیری حزب" وارد بحث میشود و میکوشد نشان دهد که چرا ما "چپ سنتی" و "مائوئیست" و "حاشیه نشینان همیشگی سیاست ایران و هواداران "اپوزسیون افراطی" بودن" هستیم. در بخش اول ضمن نقد این روش، کوشیدم از سر مسائل واقعی جلوی جنبش ما، یعنی اوضاع و احوال ایران، انقلاب و سرنگونی و حل بحران جمهوری اسلامی و راه حل های انشعاییون و حزب، اختلافات را مورد بررسی قرار دهم. کوشیدم نشان دهم اتفاقا کسی که در اوضاع احوال فعلی میگویی "انقلاب سوار" نکنید، حزب باید پرچم نه مردم را بست بگیرد و به قدرت خود جمهوری اسلامی را سرنگون کند و بعد انقلاب اجتماعی را سازمان دهد، يك تز کهنه کمونیسم بورژوازی و در عین حال يك دروغ بزرگ و آشکارا دارد تحت تز اول قدرت گیری و بعد انقلاب سوسیالیستی به کمونیست ها قالب میکند. حزبی که



ادعای کمونیسم کارگری و حکمت را دارد (یعنی جزو جنبش سوسیالیسم فوری است)، حزبی که پرچم نه مردم را بدست دارد، (اگر تصور درستی از این داشته باشیم یعنی اینکه میلیونها توده مردم را پشت سر خود آورده است) و بعد به "قدرت خود" جمهوری اسلامی را سرنگون میکند، و خود به جای آن می نشیند، دیگر باید جایی پیچ و مهره های منطقش شل باشد که اسم چنین چیزی را انقلاب سوسیالیستی نگذارد. باید جایی کار ایراد داشته باشد که به دولت محصول چنین تحولی (که البته فقط میتواند شمره يك انقلاب باشد، مگر اینکه حزب مربوطه کودتا کند! یا بنحوی قدرت را از بالای سر مردم تصرف کند). نگوید دولت کارگری و دولت سوسیالیستی و اعلام نکند که هدف این دولت نه تازه "سازماندهی انقلاب سوسیالیستی" که برقراری فوری سوسیالیسم است! حتما جایی وسط راه از

صف رو به اضمحلال "کمونیست" هایی که میگوند "سوسیالیسم فعلا نمی شود" کافی است. در بخش اول تاکید کردیم سوسیالیسم فوری جوهر مانیفست و اساس حرف حکمت است که در برابر کل جامعه فعلی و نابرابری هایش (و نه فقط آنها که پیش شرط اقتصادی برای سوسیالیسم میتراشند) طرح شده است. تمام تئوریهای و درافزوده های منصور حکمت به مارکسیسم و از جمله دولت در دوره انقلابی و بحث سلبی اثباتی و غیره همه برای این است که چگونه همین سوسیالیسم فوری به اجرا درآید. همینطور

میکنیم" آنها را درست از لب چشمه تشنه برگرداند. در بخش اول این مقاله کوشیدم نشان دهم که متاسفانه فواد رفیق جوان و پر شور ما شیفته تئوری های شکست طلبانه و دست راستی فوق شده و کوزه بلست در صف این تشنگان آزادی و برابری و رهایی بشر ایستاده است. نه فقط این، دیدیم او ذهن خلاقش را در خدمت توجیه این تئوری قرار میدهد. از جمله برای مثال، من از کس دیگری نشنیده بودم که بگوید "آیید سوسیالیسم" فوری در مقابل کسانی طرح شد که برای سوسیالیسم پیش شرط اقتصادی قائل بودند. "خود همین يك قلم برای بریدن از منصور حکمت و لغزیدن به

مارکس و منصور حکمت کم فروشی کرده و چیزی را پشت سرش قائم کرده است. کوشیدم نشان دهم برای ما که با تطور تز اول قدرت و بعد انقلاب در اشکال خام و "فکر نشده" اش در حزبمان رویرو بودیم (منظور همان تز "فروشی پاشی بعلاوه شرکت در دولت موقت نوع حجاریان و مجلس موسسان"، با آن جنگیده ایم و عقب اش رانده ایم و میدانیم چطور و چرا به این صورت "تکامل" یافته است، برایمان آسان است که بفهمیم کم فروشی کجا صورت گرفته است. مشکل نیست که فورا بفهمیم در این تز نه آن حزب يك حزب کمونیستی کارگری است، نه آن قدرت گیری واقعی و عملی است، نه آن پرچمدار نه مردم شدن (آنهم با اینهمه خشم و غضب کردن به انقلاب و سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی) چندان زمینه دارد و نه آن انقلاب سوسیالیستی موعود، حتی به اندازه ارض موعود موسی قابل تحقق است. (برای مطالعه بیشتر از جمله به ضمیمه جوانان کمونیست ۱۶۵ رجوع کنید). این صاف و ساده همان مدافع "شرکت در دولت موقت نوع حجاریان" پلنوم ۱۶ و همان رای دهند مصلحتی به مصویات کنگره چهارم است که حالا مجبور شده اینک تزه های خود را در مدل های جدید به پیروان حکمت عرضه کند. تا شاید (اگر ما بگناریم!) تحت عبارت پرطمطراق ولی تو خالی "اول خودمان قدرت میگیریم و بعد انقلاب

### جنگ، تئوری و "تئوری جنگ"

صفحه ۵

منصور حکمت

### در باره استراتژی کسب قدرت توسط حزب

صفحه ۹

حسن صالحی

### دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی

صفحه ۱۱

حمید تقوایی

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!



اشاره کردم بین کسی که برای سوسیالیسم "پیش شرط سیاسی" قائل باشد و دست بر قضا این پیش شرط سیاسی عبارت از قدرت گیری حزب پرولتاریا باشد تا بعد "انقلاب سوسیالیستی" کند، با کسانی که موانع اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی میتراشند، فرق محتوایی وجود ندارد. تنها تفاوت شاید این باشد که صنعت بهانه تراشی برای به تعویق انداختن سوسیالیسم بعد از منصور حکمت ناگزیر از "پیشرفت" های ناگزیری بوده است. از جمله اینکه گویا حتی اگر حزب کمونیستی کارگری دولت بورژوازی (جمهوری اسلامی) را سرنگون کند و قدرت را هم بگیرد، هنوز سوسیالیسم فوری باید منتظر بماند تا حزب مربوطه انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهد!!

با این مقدمه فکر میکنم میشود بحث را ادامه داد. و لازم است مشخصتر به این "موانع سیاسی" سوسیالیسم و بویژه دفاع فواد از "حکومت حزبی" پرداخت.

### حکومت حزبی: تعریف حکمت

فواد مینویسد:

>> "مرحله "حکومت حزبی" یا همان فاز اول معروف مرحله ای از همان از پیش یا برداشتن موانع سیاسی در راه برقراری سوسیالیسم است. دوستان عبارت سوسیالیسم فوری را به صورت چنان دگمی در آورده اند که گویا هرکس بگوید برقراری سوسیالیسم در دنیای کنونی اول باید موانع سیاسی را از پیش رو برداشت و مثلا بدین منظور باید حکومت جمهوری اسلامی را سرنگون کرد برای برقراری سوسیالیسم مرحله قائل شده و سوسیالیسم فوری را زیر سوال برده است. بدین ترتیب "حکومت حزبی" قسمت بسیار مهمی از انهدام موانع سیاسی برقراری سوسیالیسم است و نه مرحله ای در راه رسیدن به آن." <<

یکبار دیگر تکرار میکنم ما تقدمان به منشیین این نیست که پیش شرط برقراری سوسیالیسم را سرنگونی جمهوری اسلامی میدانند. اینرا که هر کسی میدانند که سرنگونی جمهوری اسلامی (حال از بالا یا پایین اش را کاری نداریم) پیش شرط هر تحولی در جامعه ایران است. حتی از نظر بورژوازی جمهوری اسلامی لازم است برود تا بتواند فکری به حال بحران سرمایه داری در آن مملکت بکند، چه رسد به کمونیستها

و طبقه کارگری که مساله اش برقراری سوسیالیسم است. نقد ما به انشعابون این است که قدرت گیری حزب و یا طبقه کارگر را پیش شرط انقلاب سوسیالیستی میدانند. همینطور تقدمان این است که از یکطرف بر سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت حزب تاکید میکنند و از طرف دیگر سرنگونی جمهوری اسلامی به نیروی انقلاب مردم و رهبری و سازماندهی این انقلاب را "آثارکوپاسیفیستی"، "چپ سنتی" ای، "مائوئیستی" و "انقلاب سواری" میدانند. عبارت دیگر انقلاب واقعی را که همه ملزومات را برای سوسیالیستی شدن و پیروزی کمونیسم را دارد و می کنند و در عوض به ما وعده میدهند وقتی که قدرت را گرفتند آنوقت انقلاب سوسیالیستی را سازمان میدهند. در اینکه این وعده سرخمرن چه تناقضات آشکاری دارد، زیاد صحبت کردیم. اینجا به نکته مهم دیگر یعنی "حکومت حزبی" بپردازیم که جز مهم همین وعده یا تر کمونیسم بورژوازی بعد از حکمت است.

ابتنا اینرا بگویم "حکومت حزبی" به صورتی که منشیین مطرح میکنند و معمولا میکوشند آنرا به منصور حکمت و بحث درخشان او در مورد دولت در دوره های انقلابی الصاق کنند، یک اتهام به منصور حکمت است. و باید از او رفع اتهام کرد. منصور حکمت هیچ جا از "حکومت حزبی" و "حکومت حزب کمونیست کارگری" بصورت و به منظوری که منشیین طرح میکنند، حرف نزده است. این "حکومت حزبی" در افزوده دیگر دوستان است که میکوشند به منصور حکمت بچسباند. برای اینکه بدانید این یک اتهام است به برنامه یک دنیای بهتر رجوع کنید. برنامه وقتی نوشته شد که منصور حکمت سالها بود بحث دولت در دوره انقلابی را مطرح کرده بود. اما یک کلمه از "فاز بنی" های مورد استناد دوستان و اصولا هیچگونه فزیندی را وارد برنامه نکرد. او در همان برنامه راجع به حکومت کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت آن صحبت میکند، اما کلامی در مورد حکومت حزبی نیست. (نکند که منصور حکمت هم تحت تاثیر عواطف پسا استالینی چپ سنتی اعتقادات خود را پنهان کرده بود و فزیندی به این مهمی را در برنامه نیاورده بود ؟) او بخوبی اهمیت بحث دولت در دوره های انقلابی را

میدانست، اما او سطوح بحث را قاطبی نمی کرد، چرا که تنز دولت در دوره های انقلابی را برای عقب انداختن سوسیالیسم طرح نکرده بود. به نظر من او دقیقا بهمین دلیل، یعنی بخاطر اینکه این فزیندی های از پیشی ممکن است بر هدف اصلی حزب و خود او برای برقراری فوری سوسیالیسم سایه بیندازد، آنها را وارد برنامه نکرد و از آن يك اصل برنامه ای ساخت.

جوهر بحث حکمت در دولت در دوره های انقلابی ضرورت حکومت حزبی یا تعریف فازی بعنوان حکومت حزبی نیست. چنین برداشتی تحریف عیان حکمت است. اولاً از نظر منصور حکمت حکومت حزب با طبقه اصولاً تناقضی ندارد. (بشرط اینکه آن حزب مصالح طبقه را پیش ببرد). تعریف يك فاز بعنوان "حکومت حزبی" از نظر حکمت، مفروض گرفتن این تناقض و پذیرش سفسطه معروف "دو قطبی حزب و طبقه" متعلق به چپ غیر کارگری است. منصور حکمت دارد فازی را در تحول و تکامل حکومت کارگری (دقت کنید حکومت کارگری و نه حکومت حزبی!) مطرح میکند که دوره انقلابی ایجاب میکند. او بارها و بارها به روشنی میگوید که این فازی در تحول "دیکتاتوری پرولتاریا" است. تفکری که دولت حزبی و دولت حزب کمونیست کارگری را بعنوان فازی یا پیش شرط سیاسی ای قبل از انقلاب سوسیالیستی و در واقع قبل از دیکتاتوری پرولتاریا مطرح میکنند، یک کمونیسم بورژوازی مکار است که دارد بروشنی مغلطه میکند و چیزی را به منصور حکمت نسبت میدهد که هرگز نگفته و به آن اعتقاد نداشته است.

ثانیا، حتی اگر کسی "حکومت حزبی" را بعنوان فازی در دیکتاتوری پرولتاریا تعریف کند، باز هیچ ربطی به منصور حکمت ندارد. ویژگی اصلی فاز اول در دیکتاتوری پرولتاریا از نظر حکمت در این نیست که حزب نقش فعالی دارد و شوراها نقش جدی و فعالی ندارند. (شوراها میتوانند اتفاقا بسیار فعال باشند). ویژگی این فاز این است که اوضاع و احوال انقلابی و ضرورت تثبیت حکومت انقلابی کارگری ایجاب میکند که این دولت مبنای تصمیم گیری های خود را نه بر اقتصاد، نه باز تولید مناسبات اقتصادی سوسیالیستی در یک شرایط متعارف، که بر سیاست، بر پیشبرد انقلاب، بر مبارزه روزمره با ضد انقلاب

بورژوازی و درهم شکستن مقاومت های بورژوازی قرار دهد. برای این کار دولت کارگری مجبور است قاطعانه و انقلابی عمل کند. چه حزبی باشد، چه شورایی، چه دیکتاتوری يك نفر باشد اینها هیچکدام در این سطح بحث صورت مساله نیست. مساله پاسخگویی به ضروریات دوره انقلابی است. هر اقدامی، هر ابزاری، هر شکلی که این ضروریات بطلبد (البته منطبق بر اهداف انسانی سوسیالیسم) و بیشترین نیرو را بسیج کند و سریعترین پاسخ را فراهم کند در دستور قرار خواهد گرفت. عملکرد این دولت، شکل، خصلت، و رابطه اش با طبقه تابع این مقتضیات دوره انقلابی است. دیکتاتوری پرولتاریا در دوره انقلابی به معنی اخض است. و از این لحاظ با دولت کارگری در شرایط متعارف، یعنی با دولت کارگری تثبیت شده، که مناسبات اقتصادی سوسیالیستی را مستقر میکند تفاوت دارد. کسی که میخواهد از این تئوری جامع و انقلابی حکمت از پیش حکومت حزبی را برای يك فاز نتیجه بگیرد و "همان فاز اول معروف" را با حکومت حزبی توضیح دهد، صاف و ساده دارد منصور حکمت را مثله میکند یا در مراسم مثله کردن او شرکت کرده است.

ثالثا، این فاز بنی هیچ اصلی نه فقط در مورد رابطه حزب و شوراها و دولت وضع نمیکند، بلکه بعنوان يك اصل نمی گوید پس در این فاز اول، دولت کارگری سوسیالیسم را معمول نمی کند و یا خبری از سوسیالیسم فوری نیست چون که "حکومت حزبی" مشغول رفع "موانع سیاسی سوسیالیسم" است. برعکس، در تئوری حکمت چه بسا اوضاع و احوال انقلابی ایجاب کند، و در مورد ایران اتفاقاً قطعاً همینطور است، که برای حفظ حکومت کارگری و تثبیت آن دست به اقدامات اقتصادی انقلابی زد که جز گام برداشتن برای برقراری سوسیالیسم نام دیگری به آن نمی توان داد. کسی که از دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت نتیجه بگیرد که سوسیالیسم فوری ممکن نیست، يك بورژوازی حکمتیست است و ربطی به حکمت کمونیست کارگری ای ندارد.

امیدوارم که این نکات را در مطلبی که در نقد سند استراتژی منشیین نیمه تمام گذاشته ام ("وحدت کمونیستی، تولدی

دیگر؟" به ضمیمه ۱۶۵ رجوع کنید). با شرح و بسط بیشتر توضیح دهم. برخی جنبه های آنرا هم در ادامه و بررسی نقل هایی که فواد از حکمت آورده است باید توضیح داد. بعنوان يك جمع بندی از صحبت بالا تاکید میکنم: آنچه منصور حکمت را از منشیین جدا مینماید اینست که کل فزیندی که منصور حکمت مطرح میکند برای عبور هرچه سریعتر و آگاهانه از دوره انقلابی و ورود به دوره متعارف حکومت کارگری است. نه ارتقاء این فاز به يك مرحله از پیش تعریف شده که نام آنها گویا فاز "حکومت حزب کمونیست کارگری" است! و گویا پیش شرط خود دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت کارگری هم هست! و گویا سوسیالیسم تازه بعد از آن شروع میشود. همینطور اشارات بالا باید تا حدی روشن کرده باشد که چرا حکمت بدست این فاز بنی یا تعریف خصائل دولت کارگری در دوره انقلابی و متعارف را وارد برنامه نمی کند. چه رسد به اینکه بقول فواد از مرحله "حکومت حزبی" صحبت کند. در سطح برنامه او به دست به "حکومت کارگری" اکتفا میکند که همان "دیکتاتوری پرولتاریا" است برای "درهم شکستن مقاومت بورژوازی" و "دیکته کردن حکم آزادی و برابری انسانها به طبقات استثمارگر". که از لحاظ شکل "يك دولت آزاد است که تصمیم گیری و اعمال اراده مستقیم خود توده های وسیع کارگر زحمتکش در جامعه را سازمان میدهد"، که دولتی "گنراست" و "زوال پیدا میکند". (نقل ها از يك دنیای بهتر). چون او میدانند وظیفه کمونیستها قالب زدن از پیشی به جنبش زنده و واقعی کمونیسم کارگری نیست. گویی او میدانند که روزگاری کسانی پیدا خواهند شد و بنام او موانع جدیدی از جمله "رفع موانع سیاسی سوسیالیسم" را در برابر طبقه کارگر قرار دهند.

در همین رابطه يك اشاره گنرا به جمله نتیجه گیری پارگرافی که از فواد نقل کردم بدینست: "بدین ترتیب "حکومت حزبی" قسمت بسیار مهمی از انهدام موانع سیاسی برقراری سوسیالیسم است و نه مرحله ای در راه رسیدن به آن." در وحله اول شاید به نظر برسد که فواد منظورش را خوب فرموله نکرده است. معنی این جمله این است که "انهدام قسمت بسیار مهمی از موانع سیاسی برقراری سوسیالیسم"، که





همان حکومت حزبی کنایی باشد، هنوز "مرحله‌ای در راه رسیدن" به سوسیالیسم نیست! ولی متأسفانه اشکال فرمول‌بندی نیست. رفقای منشعب عیناً همینطور فکر میکنند. خدا میداند این مرحله "انهدام قسمت مهمی از موانع سیاسی" چقدر طول بکشد و حالا حالا باید برای رسیدن به سوسیالیسم منتظر شد. امیلواریم این رفقا به تئوری هایشان وفادار نمانند!

### انقلاب دمکراتیک، تئوری مراحل

در ادامه نقل بالا فواد به "تبلیغات" ما در مورد "کاربرد واژه انقلاب دمکراتیک" که گویا باز جایی ناخواسته و یا فکر نشده صادر شده است میپزدازد. به دفاع فواد توجه کنید:

>> تبلیغات مشابهی هم پیرامون به کار بردن واژه انقلاب دمکراتیک از سوی رفیق کوروش مطرح شده است. رفقا این عبارت را در یک گراوند ذهنی خودشان که ملهم از چپ سنتی است می‌کنارند و می‌گویند استفاده از این عبارت ما را به تئوری مراحل (انقلاب دمکراتیک ملی / انقلاب دمکراتیک خلق / انقلاب سوسیالیستی) که در چپ سنتی ریشه دار است و ما قبلاً آن را نقد کرده ایم باز میگرداند. جمله رفیق کوروش را باید در کانتکست خودش قرار داد و به نظر من معنی اش خیلی ساده این است که آن انقلابی که ما آن را رهبری و سازماندهی کنیم و هژمونی اثباتی ما بر جنبش سلبی اش حاکم باشد و منجر به قدرت گرفتن ما شود انقلاب سوسیالیستی است ولی اگر منجر به قدرت گیری نیروهای دیگر شود و ما در رهبری آن حضور نداشته باشیم و منجر به سرنگونی جمهوری اسلامی شود حاکم و نهایتاً می‌تواند یک انقلاب دمکراتیک شود. من در اینجا هیچ دور منطقی و فلسفی هم نمیبینم هرکس دید به من اطلاع دهد. <<

متأسفانه من خیلی چیزهای نادرستی در این عبارت می‌بینم و می‌خواهم به اطلاع فوادهای برسانم. قبل از هرچیز بگویم که اینجا فواد دارد با عدم اطلاع و بی‌انصافی تمام به "بک گراوند" ذهنی امثال من که گویا "ملهم از چپ سنتی" است حمله میکند. ای کاش فواد با کمی تعهد علمی و اطلاع بیشتر نسبت به این "تبلیغات مشابه" و اصولاً "تئوری مراحل" صحبت

میکرد. اینکه که "تئوری مراحل" چه معنی ای میدهد و نقد ما به آن چه بوده است، بحث مفصلی است و فکر نمی‌کنم ضروری باشد خیلی در جزئیات وارد آن شوم. همینقدر اشاره میکنم که تئوری مراحل چیزی بیشتر از ردیف کردن آن سه انقلاب پشت سرهم است. تا آنجا که من میفهمم پایه تئوری مراحل درک متافزیکتی و سیاه و سفید از انقلاب دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و اصولاً انقلاب است. مشخصاً، کسی که معتقد به تئوری مراحل است این حکم پایه‌ای مارکسیسم بعد از مانیفست را نمی‌فهمد که تمامی انقلاباتی که در عصر ما، "عصر انقلاب پروتری"، روی میدهد میتواند مقدمه‌ای بر یک انقلاب سوسیالیستی باشد. پروتاریا و حزب بسته به آمادگی شان میتوانند و باید با شرکت فعال این انقلابات را از بالا و پایین به یک انقلاب سوسیالیستی سوق دهند. کسی که به تئوری مراحل معتقد است بین دو انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دیوار چین میکشد، تا این فراخوان مانیفستی را زیرش بزند. همینقدر را فعلاً داشته باشید تا ببینیم چه کسی دارد دقیقاً همین کار را میکند.

بعلاوه باید روشن باشد که نقد ما به تئوری مراحل بسیار فراتر از آنچه‌ای است که فواد تلویحاً می‌گوید. یعنی اینکه تا کسی گفت انقلاب دمکراتیک، ما فوراً بگویم آئی یافتن تئوری مراحل! جهت اطلاع فوادهای بگویم که این نقد ما به تئوری مراحل نیست. این نقد کلاسیک و شناخته شده تروتسکیست‌ها به لنین و لنینیست‌ها است! این نقد وحدت کمونیستی به منصور حکمت بود. (فاکت: منصور حکمت و جریان ما تا اواسط سالهای ۶۰ شمسی شعار جمهوری انقلابی را مطرح میکرد، و معتقد بود انقلاب ایران باید پیش شرط های دمکراتیک انقلاب سوسیالیستی و قدرت گیری پروتاریا را فراهم کند.) فواد البته میتواندست با کمی زحمت و نگاهی به آثار حکمت، بویژه در نقد وحدت کمونیستی اینها را دریابد.

اما نکته کلیدی هنوز هیچ کدام اینها نیست. نکته این است که فواد اولاً صحبت کوروش در مورد انقلاب دمکراتیک را در "کانتکست خودش" قرار نداده و ثانیاً اینجا هم بنحو بارزی شیفته یک منطق صوری و غلط شده و به معنای زمینی و واقعی حرفهای خودش توجه نمی‌کند. اتفاقاً فواد

در همین نقل اش دارد همان درک سیاه و سفید از انقلابات عصر ما، یعنی همان عنصر پایه‌ای تئوری مراحل را به نمایش می‌گذارد.

بگذارید اینهمه را باهم کمی توضیح دهم. خوب یاد هست که کوروش چرا و چه وقت آن انقلاب دمکراتیک را (که به نظرم فواد نقل محتوایی دقیقی از او کرده است) مطرح کرد. در اولین سمینارهای پالتاکی در جریان حادث شدن مباحثات درون حزب بود. کوروش میکوشید تا حرفهایش در پلنوم ۱۶ (یعنی همان فروپاشی و دولت حجاریان و غیره) را توضیح دهد و در واقع توجیه کند. او میخواست بگوید منظورش از بحث‌های پلنوم ۱۶ این بوده است که اگر انقلاب شد ولی ما به قدرت نرسیدیم تکلیف چیست. اگر انقلاب شد و بورژوازی به قدرت رسید ما چه باید بکنیم. خاطریم هست که او حتی انقلاب فوریه را مثال میزد که اگر اوضاع ایران مثل انقلاب فوریه روسیه شد (که بورژوازی به قدرت رسید) ما چه باید بکنیم. کوروش داشت برای توجیه نظریات غیر قابل دفاعش در پلنوم ۱۶ یک الگوبرداری از انقلاب در روسیه میکرد. برای اینکه بداند چنین الگو برداری به چه نتایج ارتجاعی میرسد یک لحظه اوضاع مشخص ایران را در نظر بگیرد. اگر امروز انقلابی در ایران و علیه جمهوری اسلامی شکل بگیرد، که دارد می‌گیرد و هیچ چیز طبیعی‌تر از این نیست که شکل بگیرد، آنگاه فعال ترین نیرو در این انقلاب بی تردید جنبش کمونیسم کارگری و حزبی خواهد بود. این یک فاکت عینی است و از اراده من و شما خارج است. خب، اگر این نیرو (یعنی بخش اعظم کارگران، زنان، جوانان، معلمان و پرستاران) بعلاوه حزب مورد علاقه شان) به قدرت نرسد، چه نیروی واقعی و جدی دیگری در ایران سراغ دارید که در راس یک انقلاب (دقت کنید در راس یک انقلاب) میتواند به قدرت برسد. بورژوازی و خرده بورژوازی؟ کدام نیروهای سیاسی؟ سلطنت طلب و جمهوری خواهان؟ مجاهد و حزب دمکرات؟ اما نیروهای بورژوایی بنا به ماهیت شان یک روز هم قادر نیستند بلون سرکوب همان انقلاب و قلع و قمع کمونیستها و انقلابیون در خیابان و کارخانه و دانشگاه و مدرسه و بیمارستان بر سر کار بمانند. در ایران بورژوازی نمی‌تواند در راس یک انقلاب به قدرت برسد. نه فقط به این

دلیل که بورژوازی در ایران انقلابی نیست، بلکه و مهمتر چون صندلی انقلاب و رهبری انقلاب قبلاً توسط کمونیسم کارگری اشغال شده است. از نقطه نظر بورژوازی اگر انقلابی در بگیرد تنها یک ضد انقلاب بورژوایی و آنها از نوع بسیار خشن و خونین اش ممکن است از پس آن بر آید. وجود حزب کمونیست کارگری، وجود جنبش منصور حکمت، به بورژوازی اجازه نمی‌دهد که با پنبه سر انقلاب را ببرد. بنا بر این منظور از "انقلاب دمکراتیک" در اوضاع و احوال واقعی ایران چیست؟ منظور از انقلابی که ما را به قدرت نرساند و "دیگران" را به قدرت برساند واقعا کدام است؟ جز یک ضد انقلاب بورژوایی؟ جز مجلس موسسان بعلاوه دولت موقت نوع حجاریانی است؟ آیا خیلی لازم است آدم تعمق بکند تا بفهمد تکلیف ما در قبال چنین چیزهایی چیست؟

اگر فواد هنوز فکر میکند من حرفهای کوروش را در کانتکست واقعی اش نگذاشتم او میتواند تلاش کند و معنی زمینی این "انقلاب دمکراتیک" را در اوضاع احوال امروز ایران توضیح دهد. اما او شیفته چه شده است؟ همین بهم بافتنی که هیچ جنبه واقعی ندارد. اگر انقلابی شد و هژمونی اثباتی ما بر جنبش سلبی اش وجود نداشت و جمهوری اسلامی را سرنگون کرد حاکم میتواند یک انقلاب دمکراتیک باشد! اگر واقعا همان کلمه انقلاب اول عبارت فواد فقط یک کلمه و یک مفهوم انتزاعی بیش نباشد و انعکاس شرایط واقعی و معطوف به انقلابی مشخص باشد، آیا فوراً معلوم نمی‌شود که نکات بعدی دیگر بی مورد است؟ اگر انقلاب در ایران در بگیرد، اگر حتی هژمونی اثباتی ما بر جنبش سلبی اش وجود نداشت، اگر جمهوری اسلامی را سرنگون کرد، این انقلاب آنگاه یک انقلاب دمکراتیک نخواهد بود. این یک ضد انقلاب است که به نام انقلاب پیروز شده است. اینکه چنین چیزی چقدر ممکن باشد، بحث دیگری است ولی حتی برای اینکه یک ذره احتمال چنین چیزی را تقویت نکنیم باید روشن و بی هیچ ابهامی به مردم بگویم که مردم چنین چیزی فقط میتواند یک ضد انقلاب باشد. و باید چنین دولتی را قاطعانه از سر راه برداشت. باید گفت بورژوازی چه از نوع دوم خردادی و چه از نوع سلطنت طلب اش چه از هر نوع دیگر هیچ

جنبه انقلابی ندارد. در یک مملکت سرمایه داری با طبقه کارگری که گرایش رادیکال سوسیالیستی در آن قوی است، که یک جنبش زنان بسیار رادیکال در آن هرروز در جوش و خروش است، که جنبش خلاصی فرهنگی جوانان اش بهترین های جهان موجود را طلب میکند، مملکتی که در آن کمونیست‌ها مشتی منزوی هپروتی نشسته در خانه‌های تیمی شان نیستند، مملکتی که مردمش در ابعاد روزافزونی با ایده‌های حکمت از طریق تلویزیون و رادیو حزب آشنا میشوند، در یک چنین مملکتی اگر بورژوازی دم از انقلاب بزند و براس یک انقلاب بقدرت برسد، (بشرط اینکه ما در خواب باشیم و یا اینکه تحلیل گر محترم اصلاً وارد تحلیل اوضاع نکنند) آنگاه مطمئن باشید فقط و فقط برای سرکوب آن آمده است. اینکه چنین چیزی، یعنی "یک انقلاب دمکراتیک" تا چه حد اتوپسک و ارتجاعی است به جای خود، اما باید گفت معنی زمینی این حکم هپروتی و آسمانی یعنی همان دولت نوع حجاریان و مجلس موسسان و از این قبیل جوابشان از پیش برای ما معلوم است، سرنگونی! انهدام، نابودی!

حالا به تئوری مراحل برگردیم. آیا کسی که یک انقلاب دمکراتیک در ذهن خودش ساخته است و بعد به کمونیست‌ها لابد توصیه میکند که حواستان باشد اگر چنین انقلابی شد برای آن آماده باشید. یعنی لابد باید رفت در دولت موقت منبعث از چنین "انقلابی" یعنی همان دولت نوع حجاریان در دنیای واقع شرکت کرد، آیا چنین کسی همانی نیست که از انقلاب و مشخصاً انقلاب دمکراتیک ادعایی خود درکی مجرد و غیر واقعی دارد؟ آیا همان کسی نیست که می‌خواهد در راه کمونیست‌ها که می‌خواهند انقلاب علیه جمهوری اسلامی را به یک انقلاب سوسیالیستی تبدیل کنند، سنگ بیندازد؟ به این اعتبار آیا همان کسی نیست که درک مجرد و غیر واقعی ای از یک انقلاب سوسیالیستی نیز دارد و در حالی که در آسمانهای دوردست دنبال آن میگردد و آترا وعده میدهد غافل از این است که دارد زمین زیر پایش را به لرزه در می‌آورد؟ آیا چنین کسی همان فراخوان پایه ای مانیفست را که بالاتر اشاره کردم زیر پا نمی‌گذارد؟ آیا تراشیدن انقلاب دمکراتیک در این حالت غیر واقعی و مسخره اش فقط





برای این نیست که مانع یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی" (نقل از قطعنامه کنگره سوم) در همین تحولات فعلی و همین انقلاب مشخصی که علیه جمهوری اسلامی شکل میگردد بشود؟ آیا این بازگشت همان تئوری مراحل، سیاه و سفید کردن انقلاب و درکهای تروتسکیستی اما تحت لوای حکمت نیست؟ آیا "دور منطقی و فلسفی"، ولو در حالت کاریکاتوری آن، از این عیان تر فواد عزیز؟

### یک پراتتز: جایگاه تئوری

ما تا اینجا دو بخش آخر نوشته فواد را بررسی کردیم و اکنون نوبت مساله اصلی (از نظر فواد) یعنی اختلافات ما با انشعاییون بر سر مساله شوراهاست. پیش از اینکه به این بخش بپردازیم لازم است که تاکید کنیم که دیدیم بدون حتی تقریبا بدون اینکه يك کلمه راجع به شورا صحبت کنیم اختلافات بسیار اساسی و کلیدی در مورد سوسیالیسم، انقلاب، انقلاب پرولتری، نقش حزب و دیکتاتوری پرولتاریا طرح شد. دیدیم که منشاء اختلافات در واقع هنوز هیچکدام اینها نیست بلکه اختلاف بر سر ارزیابی و برخورد به انقلاب مشخصی است که در ایران دارد شکل میگیرد. دیدیم که همان تر کنایه پلنوم ۱۶ یعنی "فروپاشی، دولت موقت نوع حجابیان و مجلس موسسان"، همچنان در محور اختلافات هست و "حکومت حزبی" و تر "اول تصرف قدرت و بعد انقلاب" در واقع اشکال تکامل یافته و چه شده همان تر است. اینجا فقط میخواهم تاکید کنیم که يك تردستی دوستان منشعب ما در همین خلط کردن مساله اصلی مورد دعواست. در تمام دوره مباحث درونی ما شاهد تلاشهای زیاد برای خاک پاشیدن بر اصل دعوا بودیم. کل بیانیه ۲۱ نفر و اتهامات جنگ سردی "تصفیه چی" و غیره اساسا برای همین بود. ترهای عقب مانده و غیرتمدارانه ای نظیر اینکه گویا عده ای رفا که از تجربه کومله آمده اند بحث حزب و قدرت سیاسی را بهتر میفهمند و یا نمونه دیگری که خود فواد هم متاسفانه با کمال معصومیت استفاده کرده است، نظیر اینکه گویا طرح ترهای پلنوم ۱۶ نشانه اراده نیرومندی برای پر کردن خلاءهای موجود در سیاست حزب بوده است!! و غیره و غیره، همه برای این است تا محتوای اصلی

دعوا که به صراحت در پلنوم ۱۶ مطرح شده بود، به زیر فرش داده شود. بحث شوراها و اینکه گویا بقل فواد "اختلاف بر سر جایگاه شوراها در استراتژی و روند قدرت گیری حزب" در محور اختلافات قرار دارد، نیز یکی دیگر از همین خلط مبحث و خاک پاشیدن بر اصل دعواست. تردیدی نیست وقتی کسی در نقطه عطف مهمی که پیش روی ما دارد، یعنی نحوه برخورد به انقلاب در ایران، دست از سوسیالیسم فوری بردارد و تصرف قدرت را پیش شرط انقلاب سوسیالیستی قرار دهد، به هر چیزی و از جمله اینکه "انقلاب آتی مرا به قدرت نمی رساند و لذا دمکراتیک است" چنگ بیندازد، طبعاً در هر زمینه دیگر هم میتواند با منصور حکمت و کمونیسم کارگری او به اختلاف و تناقض برسد. از درک از حزب و مناسبات درونی حزبی گرفته تا درک از جایگاه شوراها و هر مساله دیگری میتواند تمایزها و اختلافات را نشان دهد. میخواهم بگویم اختلاف بر سر شوراها به جای خود واقعی است و اهمیت دارد و باید با جنیت يك به يك توجیهات منشعبین را جواب داد و نشان داد که ربطی به حکمت ندارد. اما يك آن نباید اشتباه کرد که اصل دعوا اینجا نیست. همچنانکه وقتی ما جواب بیانیه ۲۱ را میدادیم، میدانستیم اصل دعوا آنجا نیست. همچنان که وقتی رفقا دبه درمی آوردند و به کنگره نمی آمدند میدانستیم که اصل دعوا آنجا نیست. همچنان که حتی بررسی کلمه به کلمه سند استراتژی رفقا با هر درجه از عمق تئوریک، نباید ما را از اصل مساله که بالاتر اشاره کردم دور کند. اصل مساله انقلاب واقعی است که دارد شکل میگیرد و چگونگی تبیین کردن این انقلاب به يك انقلاب کارگری و سوسیالیستی است. اصل دعوا اینست که عده ای میخواهند تحت نام حکمتیسم چاشنی جنبش منصور حکمت را در آستانه چنین انقلابی بکشند و چه خودشان واقعا چنین قصدی داشته باشند و چه نداشته باشند (که ندارند) عملا يك فرصت طلایی کمونیسم و کارگرا (اگر ما اجازه دهیم) بر باد دهند.

تاکید دوباره و چند باره ام بر این مساله برای اینست که به نظر من اشتباه تئوریک اصلی فواد در همین پندیرش طرح غلط مساله و شیفتگی در برقراری روابط غیر واقعی، ذهنی و متافیزیکی بین "حزب" و "شورا" و

"قدرت" و غیره و نشانیدن اینها به جای دعوی واقعی است. گویا دعوا در خلاء دارد صورت میگیرد و گویا پیروان دیروز حکمت به جان هم افتاده اند و حالا باید تشخیص داد کی حکمتی است. گویا اگر ربط "منطقی" بین نقل قولهای خارج از متن حکمت نشان بدهی حقیقت و دنیا را توضیح داده اید. ولی اثبات شیر برنج در خوردن آنست. صحت مباحث منصور حکمت هم در نشان دادن کاربرد آنها در پراتیک اجتماعی و وسیع انسانها و در پراتیک کردن این نظرات در شرایط واقعی اجتماعی است. اگر دقت نکنید که هر بحث و حکم حکمت یا مارکس در چه سطحی از انتزاع علمی و در کدام شرایط مشخص و تاریخی بیان شده است، آنگاه آنها را تبدیل به مترسک هایی خواهید کرد که هر کلاغ بورژوا براحتی بر کله آنها بنشیند و قارقار و کارهای دیگر بکند. منظوم این است که رابطه منطقی و فلسفی برقرار کردن بین مقولات هنوز مارکسیسم نیست. البته مارکسیسم يك صحیح روابط دیالکتیکی و پیچیده واقعیت اجتماعی است. اما خارج کردن آن از متن اجتماعی، واقعی، تاریخی و حذف کردن پراتیک زنده انسانها از آن، دیگر تئوری مارکسیسم نیست. حداکثر يك مارکسیسم آکادمیک و "علمی" یعنی مسخ شده است. نه منصور حکمت امروز در میان ماست و نه مارکس. اما جنبش آنها هست. مارکسیست و حکمتیست کسی است که پیشروی واقعی این جنبش را نشان دهد. این متد را در بررسی اختلافات درونی حزب هم باید بکار برد. وقتی اینطور به مساله نگاه میکنیم می بینید که بخش عمده بحث در باره شوراها که فواد (و سایر رفقای انشعایی) مطرح کرده اند حقیقتاً ربطی به دعوی واقعی درون حزب ندارد. دعوا همان است که بالاتر آمد. اینکه کسانی در دل يك انقلاب در ابتدای قرن بیست، در اوضاع ایران در حال انفجار علیه جمهوری اسلامی و با وجود حزب کمونیست کارگری و جنبش کمونیسم کارگری به یاد اینهمه مانع و اشکال بر سر راه انقلاب سوسیالیستی افتاده اند. لازم نیست آدم خیلی خیره بحث شوراها و حزب و حتی کمونیسم باشد تا بفهمد اوضاع از چه قرار است. با این وصف من خود را موظف میدانم که به تک تک نکات فواد در

مورد شورا پردازم و اشتباهات تئوریک او را در همین سطح نیز نشان دهم. زیرا تئوری برای جنبش ما مهم است. نباید اجازه داد جلوی چشم ما بحث دولت در دوره های انقلابی و یا مکان شوراها در مبارزه کارگری چنین مورد تاراج کمونیسم بورژوایی بعد از منصور حکمت قرار گیرد. میدانم که این تکه بحث بیشتر يك پراتتز در اصل بحث است. اما اینها را مجدداً تکرار کردم تا بگویم که به نظر من برخورد دوستان انشعایی به تئوری مارکسیسم و مشخصاً خود منصور حکمت مرا بسیار یاد نقد منصور حکمت به برخورد پرولیت ها به تئوری می اندازد. او زمانی در نقد پیکار گفت که پیکار در تئوری مارکسیسم دنبال فصل جنگ میگذرد. یعنی متد تحلیل مارکسیستی و بررسی مشخص اوضاع و احوال و يك جنگ معین را کنار گذاشته و دنبال الگوهایی برای توجیه مواضع خود در قبال جنگ میگذرد. به نظر من متد شبیه برخورد انشعاییون به مساله تئوری و خود حکمت است. برای مثال در بخش اول این مقاله (ضمیمه ۱۶۵) نشان دادیم که چگونه برای توجیه مواضع خود در قبال هخا برخورد منصور حکمت را در قبال تحولات کردستان عراق در اوایل دهه ۹۰ را حجت می آورند، بدون اینکه کل برخورد حکمت به آن واقعه را فهمیده باشند و همینطور بدون اینکه ارزیابی درستی از هخا ارائه داده باشند و عملاً برای توجیه خود حکمت را به يك مرتجع تقلیل میدهند. و یا اینبار دیدیم که دوستان برای توجیه دولت موقت نوع حجابیان خود چطور دولت در دوره های انقلابی حکمت را "ارتقا" میدهند. فکر میکنم همینقدر کافی باشد تا خواننده را تشویق کند تا مقاله جالب حکمت با عنوان "جنگ، تئوری، تئوری جنگ" را که در همین شماره از ضمیمه جوانان کمونیست چاپ میکنیم را به دقت مطالعه کند.

### آیا سوسیالیسم رم میدهد؟

مطالبی که فواد زیر عنوان "قرار شوراها" ایراد میکند در واقع بسیار فراتر از شورا میروند. فواد میکوشد ثابت کند که "چپ سنتی داخل حکمت" که ما باشیم، کل بحث های منصور حکمت در مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" را زیر سوال برده است و شورا و قدرت گیری از طریق شورا را در مقابل قدرت گیری حزب

طرح کرده است و عملاً باعث میشود که حزب نتواند قدرت را بگیرد. در نظر فواد ما حزب کمونیست کارگری ها با طرح شوراها در برابر حزب، عملاً در شرایطی که همه احزاب برای قدرت گیری میروند باعث میشویم که حزب حاشیه ای بشود و به خود اتکاء نکند و از قدرت گیری باز بماند. به سبب دیگر انشعاییون، فواد ما را با ایرج آذرین و چپ های سنتی ای که تا میگویم تصرف قدرت سیاسی فورا میگویند پس طبقه تان کو و شوراهاستان کو، مقایسه کرده است. بعد خواهیم دید که انشعاییون چگونه آب تطهیر بر ایرج آذرین می پاشند و نقد ما و حکمت بر او را نیز تقلیل میدهند. اما شاید جالبترین تکه ها آنجایی است که فواد به منصور حکمت و بحث حزب و جامعه و دولت در دوره های انقلابی اشاره میکند و نقل می آورد تا ادعاهای فوق را اثبات کند. مجبوریم که این نقل قول های کج و کوله شده، خارج از متن و بد فهمیده شده را يك به يك سرجای خودش بگذاریم. فواد همچنین به لنین و روزا لوکزامبورگ هم استناد کرده است که واقعا برای من تعجب آور است که آن نقل ها را در خدمت بحث خود و منشعبین آورده است. بعضی جاها کله آدم سوت میکشد که اینهمه بدفهمی از کجا آب میخورد. فواد همینطور توضیحاتی در مورد مکان شوراها در انقلاب اکتبر و سیاست بلشویک ها میدهد که نمی توان این توضیحات را نیز بدون واریسی دقیقتر رها کرد. به اینها همه باید پرداخت. اما بخش را با نگاهی به نقل قول هایی که فواد از بحث سلبی اثباتی منصور حکمت آورده است به پایان میرسیم. او کوشیده به سهم خود يك عبارت مشهور دیگر از کوروش یعنی "سوسیالیسم مردم ردم میدهد" (که گویا ما حزبی ها حول آن "تبلیغات" راه انداخته ایم) را توجیه کند.

مینویسد: >> اما هیاهوی دیگری که پیرامون نظرات حکمتیستها به راه افتاده است و فکر میکنم به بحث سلبی اثباتی مرتبط است این است که گویا رفیق کوروش گفته "سوسیالیسم مردم ردم میدهد" و این در تقابل با گفته منصور حکمت قرار دارد که زبظ ظاهر هر آدمی را پایین بکشی يك سوسیالیست بیرون می آید. من به خاطر ندانم که منصور حکمت این جمله را در چه کانتکستی و در ارتباط



با چه موضوعی مطرح کرد. اما به روش رفقای حکاک از این مطلب مانند مطلب دیگرشان متافزیک ساختن و زیر سوال بردن اصول کار سیاسی و رهبری انقلاب درست نیست.

من با استناد به بحث مهم سلبی - اثباتی و سخنان منصور حکمت خیلی بی واهمه میگویم: بله طرح شعار اثباتی در زمان حرکت انقلابی و سلبی "جنبش عظیم ما را تجزیه میکند" و اگر خیلی دوست دارید اینطوری میگویم که بله خیلی ها را از ما کمونیست ها رم میدهد. چرا چون به نظر منصور حکمت "... توده ها همه باهم سوسیالیست نمی شوند. با شعارهای اثباتی بقال کارمند و خیلی از کارگرا سوسیالیست نمی شوند..." و یا "... منفعتهای خیلی ها اقتضا نمی کند که بیایند دنبال سوسیالیسم و اگر امروز بیایند فردا میزند زیرش..."

امیدوارم با اشاره خیلی کوتاه من منشاء هیاهوی "سوسیالیسم مردم را رم میدهد و ارتباط آن با بحث سلبی اثباتی برای خوانندگان عزیز روشن شده باشد. <<

متاسفانه اشاره خیلی کوتاه فواد هم بحث منصور حکمت و هم بحث کوروش را دارد خارج از متن طرح میکند و صرفاً یک رابطه صوری بین این دو بحث هست. قبل از توضیح این نکته و برای اینکه برای خواننده معلوم شود که فواد قبل از این نقل چه در باره بحث سلبی اثباتی گفته است مجبوریم یک تکه دیگر از نوشته او که درست قبل از نقل فوق آمده را نقل کنیم:

<< بحث سلبی - اثباتی، بحثی بود که در حاشیه کنگره ۳ بین منصور حکمت و رفیق حمید تقوایی در گرفت. منصور حکمت در مقابل حمید تقوایی که اعتقاد به طرح مساله اثباتی هم داشت ضمن ذکر این مطلب که نظر حمید تقوایی نظر قدیمی و رایجی در بین کمونیستهاست و الان هم حزب و نشریات و رادیو... روی خط حمید حرکت میکنند، نظر خاص خودش را طرح میکند: "... در دوران انقلاب جامعه سلب را تصمیم گرفته است. اشتباه است انقلاب را روی شعار اثباتی سازمان دادن. مسائل اثباتی به درد دوره انقلابی نمی خورد... رهبری انقلاب بر سر حرکت سلبی است... جنبش اثباتی جنبش خیلی کوچکتري از آن جنبش سلبی است که با آن میشود رهبری کرد و قدرت را گرفت..."

من دیگر در این زمینه صحبت نمی کنم. علاقمندان میتوانند به این بحث مراجعه کنند و به یکی از تفاوتهای مهم حکمتیسم با چپ سنتی داخل حکاک پی ببرند. >>

خب می بینید که فواد با چه قیافه حق به جانبی و چه آسان حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری را به چپ سنتی و عدم درک بحث سلبی - اثباتی حکمت منتسب کرده است. دلیل آن چیست؟ همان نقل های فوق؛ تا آنجا که بحث سلبی اثباتی برمیگردد اینها تمام چیزی است که فواد مورد تاکید قرار داده است. اینجا ناگزیرم ابتدا خلاصه هم که شده بحث سلبی اثباتی حکمت را در جایگاه واقعی اش قرار دهم تا بعد سراغ "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" بروم.

یک نکته "کوچک" را شاید بد نباشد همین اول بگویم و آن اینست که نمی دانم آیا فواد میدانند در همین نقلی که روایت کرده چند جمله ظاهراً کوچک را جا انداخته است و یا اینکه نقل را دست دوم دیده است؟ بهر حال امضای او پای کل مقاله است. کل آن تکه اول را که فواد روایت کرده اینجا می آوریم تا خواننده قضاوت روشنتری داشته باشد:

<< منصور حکمت: من به تمام قطعنامه هایی که دیروز حمید داده بود تاکید کردم و رای دادم و در نتیجه مشکل من با هیچ کدام از نکاتی که حمید گفت نیست. فکر میکنم در سنت کلاسیک تبیین حوزه های سیاسی، نقش احزاب، مبارزه انقلابی، مبارزه کمونیستی، قیام و هدف نهایی اش، شعار اثباتی قرار می گیرد. چیزی که من می خواهم بگویم تفاوت دارد با این و نه فقط با حرف حمید، بلکه فکر می کنم تفاوت دارد با هر درک مرسومه که همه ما داریم از فعالیت کمونیستی در دوره انقلابی که من تفکیک می کنم از دوره غیر انقلابی. من مفاهیمی را می خواهم بگویم که برای خود من تازگی دارد و بتازگی به آن رسیده ام و هیچ اصراری ندارم که کسی قبولش کند و فکر می کنم رادیوی ما دارد روی خط نظراتی که حمید می گوید کار می کند، نشریات ما روی خط نظرات حمید دارند می نویسند، حزب کمونیست کارگری درک هر کادرش همان است که حمید می گوید و درست هم هست که بگوید. ولی چیزی که من دارم، به یک معنی متفاوت است و اصراری هم ندارم که حتی به قطعنامه تبدیلیش کنم. چون این یک متد است بیشتر از هر چیز، و یک بحث شم

رهبری سیاسی حزب کمونیست کارگری در دوره انقلابی است. >>

چیزی که فواد از این نقل جا انداخته است اینست: (۱) منصور حکمت تاکید دارد که نظر حمید نه فقط نظر رایج و تا کنونی حزب است، که "درست هم هست". (۲) منصور حکمت تاکید دارد (مگر معتقد باشیم دارد تعارف میکند) که بحث اش را در تقابل با بحث حمید و بحث تا آنوقت حزب مطرح نمی کند، بلکه به چیزهای رسیده است که "متفاوت است"، "تازگی دارد" و "یک متد است بیشتر از هر چیزی"، "یک بحث شم رهبری سیاسی حزب کمونیست کارگری در دوره انقلابی است".

اما نکته مهم هنوز این نیست. قصد من از آوردن این تکه این بود که ضرب آن آنتی پاتی که نقل های آنچنانی میتواند راجع به حمید تقوایی ایجاد کند و اینکه بطور زیرکانه ای "تقابل" حکمت و تقوایی را در ذهن خواننده تثبیت کند، بگیرم. نکته مهم این است که بحث حکمت در مورد شرایط انقلابی و چگونگی رهبری انقلاب است. اینجاست که میگوید انقلاب جنبشی سلبی است و یک رهبری اثباتی که بخش کوچکی از آن جنبش سلبی است میتواند در راس آن جنبش سلبی قدرت را بگیرد.

این چه ربطی به بحث "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" دارد؟ گویا طرح سوسیالیسم اثباتی است و اگر طرح شود رهبری ما در اوضاع انقلابی را خنثه دار میکند. پس نباید گفت سوسیالیسم. این برداشت فواد است. فعلاً بگذاریم که چنین سیاه و سفید کردن بین وجه اثباتی و سلبی جنبش ما و چسباندن آن به حکمت از بیخ و بنیاد نادرست و نامربوط است. اما مساله این است که بحث "سوسیالیسم مردم را رم میدهد" در ارتباط دیگری طرح شده است. مطابق این تر حتی اگر حزب کمونیست کارگری در راس یک انقلاب قدرت را بگیرد باز نباید سراغ سوسیالیسم برود چرا که همان نیرویی که او را به قدرت رسانده است را تجزیه میکند و رم میدهد. میگوید نه به متن پیاده شده سخنرانی کوروش مدرسی در دفتر سیاسی حزب که در ضمیمه ۱۶۶ تماماً و بهمره نظرات حمید تقوایی در همان جلسه آورده شده بود، مراجعه کنید. از جمله:

>>... بنظر من اگر حزب کمونیست کارگری در شرایط متعارفی قدرت را بگیرد و در پروسه انقلاب علیه جمهوری

اسلامی قدرت را بگیرد و از فردای قدرت گرفتن اش شروع بکند برنامه سوسیالیستی اش را بعنوان مبنای کارش تعیین بکند ضرب اول صفوفی که پشتش جمع شدند، توده ای که پشتش جمع شدند را از هم می پاشد. چون آن توده از سر یک چیز دیگری با تو آمده است. از سر یک خواست دیگر با تو آمده. پایه ات را از هم می پاشد. عروج سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو در مقابل نظام سرمایه داری مستلزم پلاریزه کردن محیط است نه علیه جمهوری اسلامی، مستلزم پلاریزه کردن محیط علیه آلترناتیو بورژوازی در جامعه است. بنظر من اگر این تفکیک را متوجه نشویم به ماجرا جویی می اقیتم. من پیش خودم فکر می کردم من قدرت را می گیرم و فردا سوسیالیسم را اعلام می کنم، نصف آدمهایی که پشت صف من جمع شدند، همان آدمهایی که تو را به قدرت رسانند نمی دانند. هنوز اصلاً متوجه این صورت مسئله نیستند... <<

و فکر نکنید این یک تکه بریده ای از صحبت های کوروش در آن جلسه است. کل بحث او تلاش در اثبات همین تر است که اگر حتی ما بطور "یگانه" قدرت را بگیریم، باید متوجه "ترکیب" نیروی پشت سرمان باشیم و نباید فوراً سراغ سوسیالیسم برویم، چرا که نیروی پشت سر ما تجزیه میشود؛ این کجا و بحث سلبی اثباتی منصور حکمت (و حتی همان نقل هایی که فواد آورده) کجا؟ فرض اساسی این تر این است که اولاً مردم علی العموم از سوسیالیسم رم میکنند، که اینطور نیست. سوسیالیسم ضرورت زمان ما است. ثانیاً بر اساس این تر چیزی که حتی تماماً قدرت را گرفته است گویا بر اساس بحث سلبی اثباتی از اعلام سوسیالیسم و برقراری فوری آن پرهیز کند. منصور حکمت چه در بحث سلبی اثباتی و چه در بحث های دیگرش تاکید دارد که کمونیسم اصولاً یک جنبش سلبی است. جنبش نفی سرمایه داری است. در میان ما حکمتیست هایی پیدا میشود که حتی بعد از تصرف قدرت از جانب حزب آنها در یک انقلاب علیه جمهوری اسلامی (که رژیم بورژوازی است) به ما هشدار میدهد که نکنند به سمت سوسیالیسم بروید! خیلی مضمون خیرخواهان عزیز سوسیالیسم! و کسانی که ظاهراً نمی خواهند ماجراجویی کنید ولی در عوض میخواهد جمهوری اسلامی را

در یک "قیام کمونیستی" سرنگون کنند و جای آن بنشینند، ما لزومی ندارد به این نضایح گوش کنیم. امر ما برقراری فوری سوسیالیسم است. ما هم میفهمیم که در وقت خودش ممکن است موانعی بر سر راه آن باشد. اما از پیش دست خودمان را نمی بندیم که حتی بعد از تصرف قدرت و اعلام جمهوری سوسیالیستی از جاری کردن سوسیالیسم پرهیز کنیم. تا آنجا که قدرت پیش بینی ما اجازه میدهد بخش اعظم آن مردمی که پشت سر ما جمع شده اند و ما در راس انقلاب آنها جمهوری اسلامی را سرنگون کرده ایم و جمهوری سوسیالیستی را مستقر کرده ایم، اگر ما از اجرای سوسیالیسم پرهیز کنیم و به عقبش بیندازیم از ما رم خواهند کرد. اتفاقاً اگر چنین جهت گیری را نداشته باشیم یک روز هم قادر به حفظ حکومت سوسیالیستی نیستیم. این درست که بقال و کارمند و حتی بخش هایی از کارگران امروز ممکن است از سر سوسیالیسم زیر پرچم ما جمع نشوند، اما وقتی برای سرنگونی جمهوری اسلامی جمع شدند و ما را به رهبری جنبش سلبی شان پذیرفتند آنوقت به قول حکمت وجه اثباتی ما را هم خواهند پذیرفته شاید همه فوراً نپذیرند، شاید برخی ها تق تق کنند، اما در اولین قدم که نتایج سوسیالیسم را ببینند برای ما هورا خواهند کشید. تنها کسی میتواند از سوسیالیسم با زبان فوق صحبت کند، یک سوسیالیسم را یک پلیدی پر رنج و درد و بدبختی برای مردم می داند. فقط کسی که ته ذهنش از سوسیالیسم چیزی شبیه به انواع اروپای شرقی آن و نه نوع منصور حکمتی است، میتواند چنین آسان وحشت "نصف نیروهای پشت سر ما" را از حالا پیش بینی کند و درافزوده های کمونیسم بورژوازی خود را با بحث سلبی اثباتی حکمت تفسیر کند. اگر قدرت گیری حزب کمونیست کارگری و سوسیالیسم قرار است بقول حکمت "رفاه فوری و آزادی فوری" را برای مردم به ارمغان بیاورد، فقط بورژواها از آن رم خواهند کرد.

آیا فواد دقت دارد که تر "هنوز جامعه پلاریزه نشده" (حتی وقتی هم قدرت دست خودمان است!) درست مثل تر "هنوز نیروهای مولده به اندازه کافی رشد نکرده" در برابر سوسیالیسم فوری حکمت قرار دارد؟

ادامه دارد.

# جنگ، تئوری و "تئوری جنگ"

منصور حکمت



جنگ ایران و عراق یکی از آن تحولات سریع سیاسی است که صرفنظر از عواقب و آثار عینی خود، از این نظر نیز حائز اهمیت است که استواری تئوری و صحت و استحکام مبانی تاکتیکی جنبش کمونیستی ما را به بوته آزمایش می سپارد. سیر "مسالمت آمیز" تکامل جنبش کمونیستی ایران، با جنگ ایران و عراق، جنگی که تاثیرات عمیقی بر شرایط زیست و مبارزه طبقات جامعه بر جای نهاده است، دستخوش تلاطم می گردد. جریان مستمر و کمابیش رو به صعود طرد اپورتونیسم از صفوف جنبش کمونیستی، که خود را در نمونه هایی چون طرد اکثریت اپورتونیست مرکزیت سازمان چریکهای فدایی خلق توسط اقلیت انقلابی آن، قوت گرفتن جناح چپ در سازمان پیکار، آشکار شدن تدریجی گرایش "اکثریتی" راه کارگر و روشن شدن نسبی محتوای راست عبارت پردازی های چپ رزمندگان، تجلی می بخشید، اینک به وقفه ای تعیین کننده دچار می گردد. تعیین کننده، نه از آنرو که شرایط جدید از نظر عینی الزاما زمینه مساعدی برای پاگرفتن مجدد اپورتونیسم فراهم می سازد، بلکه از این نظر که اولاً، دستاوردهای تئوریک معدود و تثبیت نشده، اما بهر حال گرانقدر و حیاتی جنبش به مخاطره می افتد، و ثانیاً، انحرافات کهنه قالب عوض می کنند، مرزهای سازمانی را درمی نوردند و در اشکالی جدید و عمدتاً در دو شکل رجعت به اصل، رجعت به ناسیونالیسم خرده بورژوازی از یکسو، و آنارکو-پاسیفیسم، متکی بر فرمالیسم تئوریک و الگوسازی از سوی دیگر، تظاهر می یابند.

انسانی، تشکیلاتی، فنی، مالی، تبلیغاتی و غیره، بی شک نیاز حیاتی و شرط لازم ایفای نقشی است که این جنبش در پایان بخشیدن به حیات ننگین سرمایه داری برعهده دارد، اما تمام اینها وقتی مکان واقعی خود را در سیر تکامل جنبش پرولتری باز می یابند که برنامه و تاکتیکی لنینی به حرکتشان درآورد و سمت و سوی فعالیت شان را تعیین کند. تاریخ جنبش کمونیستی مملو از نمونه های درهم کوبیده شدن سریع گسترده ترین امکانات و تشکیلات بدلیل سلطه سیاست اپورتونیستی بر آن و یا برعکس رشد و گسترش سریع امکانات و تشکیلات جریانات واقعا کمونیستی در مدتی بسیار کوتاه است. بدون دستاورد برنامه ای و تاکتیکی، دستاورد تشکیلاتی نمی توان داشت و بدون فکر پرولتری، هیچ بدنه ای در خدمت پرولتاریا به حرکت در نخواهد آمد. اما سیر تکامل آگاهی مارکسیستی-لنینیستی نیز بنوبه خود سیری است که در آن هر دستاورد تئوریک، و هر رهنمود برنامه ای و تاکتیکی که بر این تئوری بنا می کنیم، می باید تثبیت شده و محفوظ داشته شوند، در غیر اینصورت، یعنی در صورتی که پیشروی ما متکی بر تثبیت قدم بقدم دستاوردها نباشد، در صورتیکه حلقه های رشد و تکامل یک به یک و در هر قدم تکمیل نگردند، آنگاه نخستین ضربه غیر منتظره می تواند ما را نه یک حلقه، نه یک گام، بلکه دهها گام و تا سرحد نقطه صفر به عقب بازگرداند.

کمونیستی در قبال جنگ ایران و عراق گواه غیرقابل انکاری است بر لاقیدی عمیقی که جنبش ما در قبال تئوری، و سیر ضروری تکامل و تثبیت دستاوردهای آن از خود نشان داده است. لاقیدی تئوریک، نه از آن رو که جنبش به تئوری نپرداخته است، بلکه از آن جهت که یا در این تلاش دستیابی به اصول برنامه و تاکتیکی لنینی اصولاً مدنظر نبوده است، و یا آنکه سیر تبدیل تئوری به رهنمودی برای عمل آنچنان کند و لاک پشتی دنبال شده است که امروز، قریب دو سال پس از قیام، که جنگ ایران و عراق از احوال تئوریک ما می پرسد، بضاعتی نداریم که عرضه کنیم، دو موضوع انحرافی امروز در قبال جنگ ایران و عراق در جنبش طرح شده اند، اول سوسیال شوینیسم و میهن پرستی خرده بورژوازی و دوم، آنارکوپاسیفیسم، یا سیاست بی تفاوتی در قالب عبارات انقلابی مبنی بر ضرورت تبدیل جنگ ایران و عراق به قیام و جنگ انقلابی داخلی، لاقیدی تئوریک حاکم بر جنبش را در هر دو زمینه، هر چند به درجات مختلف، می توان به روشنی دید:

۱) مورد اول، موضعی است که راه کارگر و رزمندگان اتخاذ کرده اند، (از آنجا که در اینجا صرفاً به کمونیستها برخورد می کنیم، کاری به "اکثریت" نداریم). اینجا حتی سخن بر سر این نیست که چرا این رفقا نتوانسته اند "تلاش تئوریک" یکسال و نیمه خود را بصورت اصول برنامه ای و تاکتیکی جمع بندی کنند تا همان رادیکالیسم پوپولیستی متوسط شان را محفوظ بدارد و از پرتاب شدن ناگهانی و غیرارادی شان بدامن سیاست صریح خرده بورژوازی جلوگیری کند. بحث بر سر آنست که انحراف شوینیسم اصولاً گریبانگیر آن جریاناتی شده است که هرگز نتوانستند به سوسیالیسم بمشابه یک علم برخورد کنند، جریاناتی که کوشیده اند از مارکس و انگلس و لنین فراتر روند، نوآوری کنند و در یک کلام "از خود بیافند". راه کارگر سمبل چنین

شیوه برخوردی به سوسیالیسم علمی است و رزمندگان از این نظر از برخی رگه های راه کارگری رنج می برد. آنچه در مقطع آغاز جنگ ایران و عراق دستمایه تئوریک اینان بود، احکامی التقاطی، خود پرداخته و ناگزیر متزلزل بود. آنگاه که جنگ ایران و عراق به ناگزیر لبخند امتنان از خود را تا اطلاع ثانوی از چهره ایشان زدود و به جستجوی رسمانی، خط مشی و رهنمودی برای اعلام موضع سریع کشانیدشان، تنها نقطه اتکانشان، نه موضعی که بدست آورده اند، بلکه موضعی گشت که هنوز از کف نداده بودند. اینان "رجعت به اصل" کردند و روح خفته (و باید گفت نیمه بیدار) پوپولیسم و ناسیونالیسم خرده بورژوازی را بلا اراده در خود بیدار ساختند، به یکباره از فراز دهها گام که لاقیل مدعی بودند به جلو برداشته اند، پریدند و به همان عواطف انقلابی عموم خلقی ای که کمونیسم ایران ناگزیر از دل آن برخاسته است، بازگشتند. اما این عواطف، هر قدر هم که شجاعانه و انساندوستانه باشند، همچنان عواطفی پوپولیستی اند، و کسانی که علم مبارزه یک طبقه را جانشین آن ننموده اند، با جوشش عواطف خود تا تبدیل به جانباختن و دلیرترین میهن پرستان پیش خواهند رفت. در اینکه انحراف سوسیال شوینیستی، نه فقط برخلاء اصول برنامه و تاکتیکی لنینی، بلکه بر غیبت کامل تئوری مارکسیستی بطور اعم، بنا شده است بیش از این نیازی به تفصیل نیست.

۲) اما در مورد آنارکو-پاسیفیسم وضع فرق می کند. این انحراف مشخص، که سازمان پیکار آن را نمایندگی می کند، به اصرار پای "تئوری" را به میان می کشد، اما این نه تئوری مارکسیسم، که خواستار تحلیل مشخص از شرایط مشخص است، بلکه مسخ مارکسیسم و تبدیل آن به الگو پردازی است. مجموعه ای از احکام و مواضع تاکتیکی که در انتزاع از تفاوت موجود میان شرایطی که این

احکام و مواضع در آن طرح و اتخاذ شده اند، با شرایط مشخص امروز ما، بگونه ای اختیاری عرضه می شوند. فرمالیسم پیکار در اینست که بجای آنکه تئوری مارکسیسم را در خدمت تحلیل شرایط مشخصی که جنگ را ضروری و ایجاب کرده اند قرار دهد، از نفس جنگ، بمشابه یک مشاهده آغاز می کند و در تئوری، بدنبال "فصل" مربوط به جنگ می گردد، تا رهنمودهای عملی خود را بلاواسطه از آن استخراج کند. کسی که گوش فلک را با فریاد "جنگ ادامه سیاست است" کر کرده است چگونه در برخورد به جنگ، تئوری خود را فقط در مباحثات "پیشینیان" در مورد "جنگ" جستجو می کند؟ آیا موضع پرولتاریا در قبال جنگ نیز نمی باید ادامه موضع پرولتاریا در قبال سیاست باشد که این جنگ شکل قهر آمیز ادامه آنست؟ و اگر چنین است آیا تئوری "مربوط" برای درک این سیاست هم باز تئوری "جنگهای امپریالیستی" است؟ آیا "پیشینیان" خود چنین کرده بودند؟ آیا آنان برای درک و اتخاذ موضع پرولتری در قبال جنگهای امپریالیستی، ابتدا اقتصاد عصر امپریالیسم و سیاست مبتنی بر این اقتصاد را شناخته و در قبال آن موضع گیری نکرده بودند؟ چگونه سازمانی که تا پیش از جنگ حتی شعار سرنگونی را نیز طرح نمی کند، امروز با بروز جنگ بین دو بورژوازی، که بزعم رفقای پیکار ریشه در اختلاف منافع مستقل از انقلاب ایران دارد، ناگهان نه تنها زمان را برای طرح شعار سرنگونی مناسب می بینند، بلکه تا سرحد دعوت به سرنگونی نیز پیش می روند؟ این کدام تئوری است که جنگ را ادامه سیاست می داند، اما فقط برای بورژوازی؟! آیا جنگ داخلی "عادلانه" پرولتاریا نیز نباید ادامه سیاست او باشد، و اگر چنین است آیا امروز شرایط عینی و ذهنی لازم برای آنکه این سیاست هم بگونه ای قهر آمیز دنبال گردد فراهم اند؟

چرا پیکار برای اتخاذ موضع مثلاً به این حکم تئوریک بزرگان رجوع نکرد که "با قیام بازی نکنید"؟ آیا پیکار اومانیتست، آندرد اومانیتست نیست که بداند یک قیام و یا جنگ داخلی شکست خورده، بدون حزب، بدون صف مستقل و رهبری پرولتاریا، بدون برنامه و بدون تمامی ملزومات برای دست زدن به اقدام قهرآمیز برای تصرف قدرت سیاسی، پرولتاریا و تمامی دستاوردهای محدود تا کنونی او را به "گوشت دم توپ" ضد انقلاب بدل خواهد ساخت و "پوست و گوشت و استخوان" او را به مصالحی برای سازماندهی دوره جدیدی از انباشت سرمایه تبدیل خواهد کرد؟ اینها همه مسائلی تئوریک اند که پیکار می توانست به همان شیوه فرمالیستی به فصول مربوط به آنها، "فصل تئوری قیام"، "فصل تئوری بحران"، "فصل برنامه و تاکتیک" و غیره در کتب حدیث رجوع کند. اما پیکار بیش از این فرمالیست است که چنین کند، او جنگ را می بیند و لذا تئوری جنگ را می خواهد. او مسائل تئوریک ناظر بر معضل خود را از زوی شکل مساله ای که پیشروی خود دارد انتخاب می کند و در تئوری در جستجوی هر سطر که نامی از این شکل برده شده است کنکاش می کند. این چیزی نیست جز به لفظ تئوری چسبیدن و لاجرم از فراز متد و محتوای آن پریدن!

اما مکان واقعی تئوری در تبیین مساله جنگ چیست؟ بطور خلاصه:

۱) تئوری باید بتواند ضرورت جنگ را تحلیل کند. ظاهراً همه کسانی که عبارت "جنگ ادامه سیاست است..." را شب و روز تکرار می کنند نیز همین هدف را دارند. اما پائین تر نشان خواهیم داد که چگونه آنچه ابدا در بررسی های میهن پرستان و آنارکو-پاسیفیست ها مطرح نیست مفهوم مارکسیستی "ضرورت" است. منظور از توضیح ضرورت جنگ، توضیح و تحلیل مکان آن در سیر قانونمند مجموعه مناسبات تولیدی و روابط طبقاتی معینی است که این جنگ بر متن آن و در رابطه با نیازهای تحول و انکشاف آن صورت می پذیرد. اینجا

خاورمیانه است، منطقه خلیج فارس است، منطقه ای است که در آن سرمایه انحصاری به رهبری امپریالیسم آمریکا تا پیش از انقلاب ایران مناسبات معینی را با پرولتاریای کشورهای منطقه (و به این اعتبار با توده های زحمتکش غیر پرولتر) برقرار ساخته بوده است، مناسباتی که در چارچوب تقسیم امپریالیستی جهان مکان و معنای خاص خود را داشته و یکی از شروط جهانی تولید و بازتولید مناسبات امپریالیستی تولید (تا پیش از شروع تلاشی جدید و احتمالی برای تقسیم مجدد جهان) را تشکیل می داده است. اینجا، در این منطقه و در مهمترین کشور تحت سلطه در خلیج فارس (از نظر اقتصادی و سیاسی)، انقلابی در جریان است که این مناسبات را با توازن و تعادل امپریالیستی درونی آن، مورد تهدید قرار داده و ادامه آن، اقتصاد و سیاست امپریالیستی را نه فقط در ایران بلکه در تمامی خاورمیانه به ورطه بحران خواهد افکند. اینجا پرولتاریا آرمانها، اهداف و امکانات معینی دارد و سرمایه انحصاری نیز بهمین ترتیب بدنبال ایجاد و احیای شرایط اقتصادی و سیاسی معینی است. اینجا آرایش معینی، بواسطه جریان انقلاب در ایران، میان دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب بر سر مسائل معینی بوجود آمده است، و... ضرورت جنگ را توضیح دادن، یعنی مکان آنرا در سیر انکشاف این مناسبات تولیدی و روابط و رویارویی های طبقاتی تحلیل کردن. چه کسی می تواند به جنگی میان طبقات (هر چند طبقه ای) در متن این مجموعه مناسبات برخورد کند بی آنکه اقتصاد و سیاست را، با توجه به موقعیت دو طبقه اصلی متخاصم، پرولتاریا و بورژوازی، در این مقطع معین مورد تحلیل قرار دهد؟ کدام متن کلاسیک در باره جنگ می تواند، بی آنکه تعقل، تفکر و شناخت مشخص کمونیستهای امروز آنرا با تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز و اینجا پیوند دهد، بلافاصله و بلاواسطه رهنمودی عملی بدست دهد؟ آری، جنگ ادامه سیاست است بطریق قهری، اما سیاست طبقات خود از مکان تولیدی آنها و عکس العمل آنها،

بمثابه بازتاب انسانی مکانهای تولیدی معین، نسبت به قوانین ضروری حرکت و انکشاف مناسبات تولیدی نشات می گیرد، و اگر این دومی را ندیده باشیم، ضرورت جنگ را درک نخواهیم کرد، زیرا ضرورت ظهور آن سیاستی را که جنگ ادامه قهر آمیز آنست را نفهمیده ایم. به این نکته باز می گردیم. (۲) تئوری باید "امکان جنگ" - یعنی شرایط عینی اقتصادی و سیاسی که جنگ برای بروز و ادامه خویش به آن متکی است - را توضیح دهد. تئوری باید این نکته را توضیح دهد که کدام شرایط اقتصادی و سیاسی (و نظامی) ، ادامه قهر آمیز سیاست را بصورت جنگ دو کشور معین به منصف ظهور می رساند، تئوری باید توضیح دهد که چرا جنگ میان این دو کشور معین می تواند یکی از اشکال ادامه قهرآمیز سیاست طبقات باشد، و بر این مبنی اولاً، احتمال تحول جنگ را به اشکال دیگر، ثانیاً سیر محتمل بسط و ادامه آن، و ثالثاً شرایط اقتصادی و سیاسی خاتمه آنرا بشناسد. آیا با توجه به شرایط اقتصادی و سیاسی موجود، اصولاً شروع و ادامه این جنگ می تواند به ضروریات و نیازهایی که موجد آنند پاسخ دهد؟ برای این منظور جنگ تا کی و تا بوجود آوردن کدام تحولات معین می باید ادامه یابد؟ آیا این جنگ معین به ایجاد این تحولات قادر است؟ اگر نه، ادامه قهر آمیز سیاست موجد این جنگ معین در چه اشکال دیگری دنبال خواهد شد؟ آیا شکست و پیروزی طرفین متخاصم، الزاماً با شکست و پیروزی سیاست موجد جنگ مترادف است و... (۳) تئوری باید، در گام بعد، از تحلیل ضرورت بنیادی و امکان عملی جنگ فراتر رفته و مطلوبیت طبقاتی جنگ (مطلوبیت برای طبقات معین) را بررسی کند. از آنجا که مفسرین عجول جمله "جنگ ادامه سیاست..." دقیقاً همین مقوله "مطلوبیت طبقاتی جنگ" را با مساله "ضرورت جنگ" اشتباه گرفته اند، لازمست قتری در باره این مساله اثباتاً توضیح دهیم. تا آنجا که از ضرورت و امکان جنگ سخن می گوئیم، قوانین و شرایط عینی موجود مسلط بر جامعه و خارج

از ذهن انسانها را مد نظر داریم. اما وقتی از خود جنگ، بمثابه یک واقعیت بالفعل صحبت می کنیم، پای انسانها و ذهنیت و شعور طبقاتی آنها کاملاً بمیان کشیده می شود. ضرورت و امکان جنگ مقولاتی هستند که به قوانین عینی و اقتصادی حرکت جوامع و مشخصات اقتصادی و سیاسی کشورها در یک مقطع تاریخی معین مربوط می شوند. اما طبقات بازتاب انسانی این مناسبات اقتصادی اند، و لذا آنچه را که در واقعیت امر بصورت قوانینی بیرون از اراده شان وادار به حرکت شان می کند، اینان بصورت "منافع و اهداف ویژه" خود در این یا آن مقطع معین فرموله و تعریف می کنند و با تعریف و اتخاذ پراتیکتی (فرهنگی، سیاسی، نظامی و...) برای دستیابی به این اهداف و منافع، در عمل سیر انکشاف مناسبات اجتماعی و روابط طبقاتی را، با دخالت و حرکت ارادی خود، به پیش می رانند. این اهداف ویژه بی شک در همان محدوده ای که قوانین (ضروریات) و امکانات عینی بدان تحمیل می کنند، دنبال گرفته می شوند، اما کاملاً بر آن منطبق نیستند چرا که منافع و اهداف ویژه طبقات بیان ضروریات عینی تحول مناسبات اجتماعی از زاویه شعور طبقاتی معینی هستند:

"تغییرات زیربنای اقتصادی، دیر یا زود به تحول تمامی روینای عظیم می انجامد. در مطالعه این تحولات همواره لازم است تمایزی قائل شویم، بین تحول مادی وضعیت اقتصادی تولید، که می تواند با دقت علوم طبیعی تبیین شود، با آن اشکال حقوقی، سیاسی، هنری، مذهبی و یا فلسفی - و بطور خلاصه با آن اشکال ایدئولوژیکی - که انسانها در آن اشکال از این تناقض (در زیربنای اقتصادی) آگاه شده و با مبارزه خویش یکسره اش می کنند." (مارکس، پیشگفتار نقد اقتصاد سیاسی)

بعبارت دیگر، انقلاب حاصل حاد شدن تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است که مانع رشد آن گشته اند، این ضرورت انقلاب است، اما هرگز کسی را نخواهید یافت که با شعار "راه رشد نیروهای مولده گشوده باید گردد!" در انقلاب شرکت کند!

(البته داریم کسانی را که با این شعار، از زیر انقلاب شانه خالی کنند) برای مثال یک انقلاب بورژوازی کلاسیک، به اعتبار نقش اش در راهگشایی از رشد نیروهای مولده ضرورت می یابد، اما هیچیک از اقشار و طبقات اجتماعی با این هدف در انقلاب شرکت نمی کنند و به آن جلب نمی شوند. آنها انقلاب را، و لاجرم تناقض زیرین آنرا، در همان اشکالی می فهمند و تصویر می کنند که مارکس فوقاً اشاره می کند. تجارت آزاد می خواهند، برابری در برابر قانون می خواهند، آزادی علم از چنگال مذهب را می خواهند، نان می خواهند، جدایی مذهب از دولت را می خواهند، پارلمان می خواهند از بین رفتن دیون اربابی را می خواهند، و... به "نیروهای مولده" و تناقض آن با "مناسبات تولید" اندیشه نمی کنند، اما در همین این و آن خواستن ها، تحولی را باعث می گردند که در واقعیت امر به ضرورت انقلاب، به تناقض زیربنایی جامعه، پاسخ می گوید و راه را برای رشد نیروهای مولده می گشاید. مطلوبیت طبقاتی جنگ، و یا عبارت دیگر اهداف و منافع ویژه ای که انعکاس ضروریات عام تر و بنیادی تری در ذهن طبقات معین است، لاجرم خود در سطحی روینایی معنی دارد. جنگ را صرفاً با "اهداف ویژه" طرفین متخاصم توضیح دادن چیزی جز سیاست را به دیپلماسی و "سیاست خارجی" تنزل دادن نیست، حال آنکه جنگ و دیپلماسی هر دو ادامه سیاستند. تمام آنچه که میهن پرستان و آنارکو-پاسیفیست های ما تا کنون بنام تحلیل تئوریک از جنگ ایران و عراق تحویل داده اند، چیزی جز سیر و سیاحت در همین سطح روینائی، سطح مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت جنگ برای این یا آن طبقه معین نبوده است: "بورژوازی عراق این را می خواهد، بورژوازی ایران آن را"، "پرولتاریای ایران و عراق منفعتی در جنگ ندارند"، یا "بفعل پرولتاریای ایران است که جلوی عراق بایستد" و... سیاستی که جنگ ایران و عراق ادامه آنست، برای این تحریف کنندگان احکام لئینی، معنائی جز لیست کردن "مطالبات" طبقات از



جنگ نداشته است. تاکتیک پرولتاریا هم از همین سطح "مطلوبیت و مطالبات" استخراج می شود؛ "جنگی حادث شده است که دلالتش مستقل از مبارزه طبقاتی در ایران است، حال ببینیم منافع پرولتاریا، حالت مطلوب برای پرولتاریا در این جنگ چیست؟" این سوال را پاسخ دهید، تاکتیک پرولتری را یافته اید!

در اینکه توضیح مطلوبیت طبقاتی جنگ جزء لاینفک هر تحلیل مارکسیستی است تردیدی نیست. اما منحصر کردن تحلیل به این سطح، جز قضاوت کردن بورژوازی بر حسب آنچه او درباره خود می گوید، و لاجرم جز از کف دادن قدرت تحلیل تئوریک مارکسیستی از ضروریات و قوانین حاکم بر حرکت طبقات و به این اعتبار گسستن کامل از تئوری در طرح و اتخاذ تاکتیکها نتیجه ای نخواهد داشت.

اما آن تئوری که در برخورد به جنگ ایران و عراق قادر باشد ضرورت، امکان و مطلوبیت طبقاتی این جنگ را بشکافد، ناگزیر می باید در وهله اول به مسائلی پاسخ دهد و یا داده باشد که حتی قبل از آغاز جنگ پیشروی جنبش کمونیستی و کارگری ما قرار داشته است. اگر توضیح ضرورت جنگ مستلزم تحلیل مناسبات بنیادی میان کار و سرمایه در ایران و منطقه و تحولات کنکرت آن است، بدیهی است که "انقلاب ایران" بعنوان بنیادی ترین و تعیین کننده ترین عامل در سیر تحول این مناسبات در چند ساله اخیر می باید محور این تحلیل تئوریک قرار گیرد. اگر نخواهیم مانند پیکار از سطح مطلوبیت طبقاتی جنگ آغاز کنیم و تحلیل را با بیوگرافی بورژوازی ایران و عراق و اشتیاقات، امیال و تخصصاتی آغاز کنیم که این دو بورژوازی "همواره داشته اند" و امروز "دست بر قضا" بروز خارجی یافته اند، یعنی اگر بخواهیم مارکسیستی فکر کنیم و معتقد باشیم که تحولات اجتماعی، و از جمله جنگ میان دو بورژوازی تصادفی و اختیاری رخ نمی دهند و از نظر تاریخی، هر میل و هوس "قائم بذات" طبقاتی تنها آنگاه امکان

تحقق می یابد که ضروریات بنیادی حرکت جامعه و مناسبات تولیدی و طبقاتی تحقق آنرا ضروری و ممکن کرده باشند و بطور خلاصه اگر در تحلیل جنگ ایران و عراق از مناسبات کار و سرمایه و تحولات و اوضاع و احوال کنکرت آن حرکت کنیم، آنگاه گزیری نخواهیم داشت از اینکه تحلیل جنگ را ادامه تحلیل خود از سرمایه داری امپریالیستی در ایران و منطقه و اثرات انقلاب ایران بر آن، بدانیم. بنابراین اگر بخش اعظم جنبش کمونیستی مساله جنگ و تاکتیک پرولتری در قبال آن را به نادرست جدا از تئوری و مواضع برنامه ای و تاکتیکی خود در قبال انقلاب ایران بررسی می کند، ما باید تاکید کنیم که نظر به اهمیت تعیین کننده انقلاب ایران در سیر انکشاف مناسبات امپریالیستی کار و سرمایه در ایران و منطقه، موضع گیری در قبال جنگ ناگزیر می باید بر تئوری، مواضع برنامه ای و مشی تاکتیکی ما در قبال انقلاب ایران متکی باشد و با آن در تطابق قرار گیرد.

اینجاست که به نکته ای که در ابتدای بحث به آن اشاره کردیم می رسیم: تاکتیکهای بخش اعظم جنبش کمونیستی در قبال مساله جنگ، افشاکر کم کاری قابل ملاحظه ای است که جنبش در زمینه تبدیل تئوری به اصول برنامه و تاکتیک بدن گرفتار بوده است. جنبش کمونیستی تاکتیکهای خود را در قبال مسائل سیاسی و از جمله جنگ حاضر، که یکی پس از دیگری مستقل از اراده او طرح می شوند، عمدتاً بگونه ای گسسته و جدا از یک مشی تاکتیکی مشخص که مبتنی بر تحلیل مشخص جامعه و انقلاب ایران و برنامه مشخص در قبال آن باشد، طرح و اتخاذ می کند. مادام که چنین است از انحرافات تاکتیکی، و از آن مهمتر از بروز این انحرافات در اشکال متنوع، گزیری نخواهد بود.

بنظر ما، مشی تاکتیکی که تحلیل مارکسیستی شرایط جامعه و انقلاب و اهداف آن اتخاذ آن را ضروری و اصولی می سازد، مشی "دفاع از انقلاب و تداوم بخشیدن به آن" است. ما در مقالات و جزوات مختلف، با بررسی خصوصیات بنیادی سرمایه داری

ایران، ماهیت و محتوای انقلاب حاضر، و سیر تحول دو اردوگاه انقلاب و ضد انقلاب، در دفاع از این مشی چنین استدلال کرده ایم که: اولاً، انقلاب دمکراتیک ایران می باید فراهم آورنده پیش شرط های اقتصادی و سیاسی مشخص برای حرکت نهایی پرولتاریا بسوی سوسیالیسم باشد. این پیش شرط ها و دستاوردها می باید بوجود آیند، حفظ شوند، بسط داده شوند و این همه به قابلیت نیروی مستقل پرولتاریا در سازماندهی و رهبری دفاع از این دستاوردها بستگی خواهد داشت. پیروزی انقلاب حاضر به معنای آنست که پرولتاریا بتواند پروسه ایجاد این پیش شرط ها و دستاوردهای اقتصادی و سیاسی را "از بالا" تسهیل و تسریع کند. انجام این امر خود مستلزم دفاع قاطعانه از دستاوردهای قیام نیمه کاره بهمن و بسط این دستاوردها بمنظور فراهم آوردن شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام دیگری است که می باید به رهبری پرولتاریای انقلابی به پیروزی رسد. مادام که شرایط عینی و ذهنی لازم برای این قیام پیروزمند (بمشابه حلقه ای در مبارزه طبقاتی پرولتاریا) فراهم نیامده اند، دفاع از انقلاب بمعنای عام فوق مشی تاکتیکی عمومی پرولتاریا خواهد بود. بعبارت دیگر برنامه پرولتاریا در انقلاب حاضر مبتنی بر تحلیل مشخص شرایط مشخص پس از قیام بهمن، آن رشته عمومی که تاکتیکهای کمونیستها را در این دوره به هم پیوند می دهد، تعیین نموده است.

ثانیاً، تحلیل مشخص سرمایه داری ایران، محتوم بودن تهاجم قهر آمیز بورژوازی و امپریالیسم را به انقلاب و به پرولتاریا، در اشکال مختلف و به رهبری جریانات سیاسی مختلف بورژوازی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) و یا حتی نیروهای بورژوازی امپریالیست بطور اعم، آشکار نموده است. "دفاع از انقلاب"، بمعنای سازماندهی مقاومت توده ای به رهبری پرولتاریا در مقابل این تهاجم محتوم، به معنای اخص کلمه نیز در دستور پرولتاریای انقلابی قرار می گیرد و یکی از ارکان تعیین کننده

مشی تاکتیکی او را تشکیل می دهد. این نکته ای است که مباحثات سیاسی، را از همان فردای قیام بهمن در مقابل رژیم جمهوری اسلامی که تا مدتها عامل اصلی تهاجم ضد انقلاب بود، و نیز در قبال کودتای اپوزیسیون امپریالیستی و اینک جنگ ایران و عراق، بیکدیگر پیوند می دهد.

و ثالثاً، تا زمانی که شرایط عینی و ذهنی لازم برای قیام به رهبری پرولتاریا و استقرار دولت انقلابی فراهم نیامده است، یعنی تا زمانی که دفاع از انقلاب و حفظ و بسط دستاوردهای آن لزوماً باید از پائین، و نه از بالا و پائین هر دو صورت پذیرد، جلوگیری از تثبیت حکومت ضد انقلابی کنونی بورژوازی یا وحدت یافتن صفوف بورژوازی، یکی از ارکان تعیین کننده مشی تاکتیکی پرولتاریا است. از اینرو دفاع از انقلاب نمی تواند و نباید با دفاع از حکومت و یا جناحی از بورژوازی، چه در تئوری و چه در عمل مترادف قرار گیرد. لذا دفاع از انقلاب این معنی را نیز در بردارد که پرولتاریا مقابل تمام تلاشهایی که بورژوازی در اشکال مختلف، و هر روز بیشتر به گونه ای قهر آمیز، برای استقرار هژمونی سرمایه انحصاری در صفوف بورژوازی بدان دست می زند، مقاومت کرده و آنرا قاطعانه سرکوب نماید.

از اینجاست که ما معتقدیم دفاع از انقلاب و حفظ تداوم آن، بمشابه مشی تاکتیکی پرولتاریا، از پس از قیام بهمن تا کنون و تا زمانی که تعرض برای تصرف قدرت سیاسی بدلیل شرایط عینی و ذهنی در دستور قرار نگرفته است، مستقل از جنگ حاضر، و یا هر تهاجم بالفعل دیگر ضد انقلاب اصولی بودن خود را به ثبوت رسانیده است. تنها یک خرده بورژوازی محبوس در الفاظ، و یا کسی که خود هنوز رژیم جمهوری اسلامی و "انقلاب" را مترادف می گیرد، می تواند سیاست "دفاع از انقلاب در مقابل سرمایه داران" را دفاع طلبی در مقابل عراق بداند. منتقدین سیاست دفاع از انقلاب در مقابل جنگ، باید مشخصاً این را نشان دهند که اکنون آنچنان شرایط عینی و ذهنی فراهم اند که سیاست پرولتاریا می باید به سیاست

تعرض برای تسخیر قدرت سیاسی بدل شود. در غیر اینصورت، شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی و قیام و... رجزخوانی آنارشیستی بیش نخواهد بود.

وظیفه ای که این جنگ مشخص در برابر پرولتاریا قرار میدهد، تعیین آنچنان تاکتیک معینی است که مشی تاکتیکی او را در شرایط جدید به بهترین وجه پیگیری نماید. نکته مهم در این میان تعیین آن اشکال معینی است که انقلاب از جانب جنگ بطور اعم و عملکردهای دو رژیم ایران و عراق بطور اخص مورد تهاجم قرار گرفته است. اشکالی که مقابله پرولتاریا با آن نه تنها هجوم بورژوازی را پس می راند، بلکه امر سازماندهی و ارتقاء آگاهی پرولتاریا را، که شرط لازم نزدیک شدن به قدرت سیاسی است، به پیش می برد.

امروز سردرگمی تاکتیکی جنبش کمونیستی بیش از پیش فقدان یک مشی تاکتیکی پرولتری را برملا ساخته است، و این بنوه خود از فقدان یک برنامه روشن کمونیستی در انقلاب حاضر و تحلیل مشخص از شرایط پس از قیام مایه می گیرد. جنگ این خاصیت را داشته است که این خلاء را به وجه خیره کننده ای مشهود ساخته است. نتایج عملی تاکتیکهای انحرافی، یعنی تقویت رژیم جمهوری اسلامی توسط سوسیال شونیستها و آب ریختن به آسیاب اپوزیسیون امپریالیستی توسط آنارکو - پاسیفیستها، و لاجرم فرستادن پرولتاریا به دنبال بورژوازی از هر دو سو، آنقدر اسفبار خواهد بود که جنبش کمونیستی را به نقد عینی از لاقیدی برنامه و تاکتیک پرولتری، بکشاند. نکته مثبت اینست که مصالح این نقد هم اکنون در موضعگیریها و مباحثات درون جنبش کمونیستی بر سر مساله جنگ فراهم آمده است.

منصور حکمت

سوم آبان ۱۳۵۹

بسوی سوسیالیسم - دوره اول - شماره ۳

\*\*\*

# در باره استراتژی کسب قدرت توسط حزب

در نقد نظرات رفیق محمود قزوینی

حسن صالحی ۲۶ اوت ۲۰۰۴ - ۴ شهریور ۱۳۸۳



خواننده گرامی آنچه که می خوانید یکی از نوشته های من است که در جریان مباحثات داخلی حزب کمونیست کارگری ایران و در نقد رفیق محمود قزوینی نوشته شد. رفیق محمود متأسفانه حرفهایی است که حزب را ترک کرد. وی حاضر نشد که در حزب باقی بماند و نظرش را به نظر اکثریت حزب تبدیل کند. شاید بدست فکر می کرد که نظرات غلطش در حزب نمی تواند به رای و نظر غالبی تبدیل گردد. من انتشار این بحث را برای آشنایی علاقه مندان به سیر مباحثات داخلی حزب کمونیست کارگری ایران مفید میدانم. در این نوشته به مطالبی اشاره شده است که بخشی از مباحثات داخلی حزب کمونیست کارگری است و اسناد آن در اختیار اعضای حزب قرار گرفته است. همانطور که از پایان این نوشته برمی آید، تصمیم داشتیم که طی چند قسمت به مباحث مورد نظر خود بپردازیم با توجه به سیر پیشرفت مباحثات، از انجام این امر صرف نظر کردم.

گردد نه شوراها! این از همان ابتدا برای منصور حکمت دوران سهند هم، روشن بود. این جزئی از پیشش و متولوژی منصور حکمت بود و میشود هکت اعتقاد غریزی او بود که حزب هر لحظه که بتواند باید قدرت را بگیرد و منتظر هیچ پیش شرط سیاسی و اقتصادی نشیند. منصور حکمت برای فهمیدن این نکته احتیاجی به تئوری و مبحث حزب و قدرت سیاسی و غیره نداشت. این جزئی از پیشش و متولوژی وی و یکی از مشخصات خط فکری او و جنبش و حزب او از روز اول فعالیت سیاسی اش تا لحظه آخر بود. تنها کسی که تا قبل از مبحث حزب و قدرت سیاسی اینطور فکر می کرده که تصرف قدرت امر شوراهاست، طبقه باید خودش قدرت بگیرد و غیره طبعاً اهمیت بحث حزب و قدرت سیاسی را هم در تقد این درک از رابطه شوراها و قدرت سیاسی می بیند و کسی مثل من را هم که تقابل بین حزب و شوراها را نمی فهمد به این متهم می کند که مبحث حزب و قدرت را نفهمیده است" (حمید تقوایی نوشته "انقلاب و استراتژی تصرف قدرت- در پاسخ به نوشته رفیق رحمان" مندرج در بخش مربوط به مباحثات "شورا" وجود دارد (مقاله یکی مانند به آخر). رفیق حمید در این نوشته خود، تبیینش از وجود اختلاف بر سر استراتژی حزب و تقی از بحث حزب و قدرت سیاسی را ارائه می دهد. به نظر من اگر کسی می خواهد نظرات حمید تقوایی در باره این مبحث را نقد کند، خوست به این نوشته ایشان مراجعه کند و آرا به نقد کند. متأسفانه من تاکنون بحثی در مقابل این نوشته ندیده ام و مخالفین سیاسی حمید در حزب توصیه می کنند که حتماً به این بحث بپردازند.

رفیق حمید از جمله در این نوشته می گویند "من بارها تاکید کرده ام اجازه بدهید باز هم تاکید کنم که اهمیت بحث حزب و قدرت سیاسی بر سر این نیست که حزب قدرت را می

در این نوشته به همان مقاله "استراتژی حزب برای قدرت گیری چه باید باشد" از رفیق محمود استاد می کنم.

## محمود چه می گوید؟

محمود قائل بودن به دو مرحله در دیکتاتوری پرولتاریا را دلیلی بر وجود دو نوع استراتژی متفاوت در کسب قدرت می بیند. او معتقد است که اگر به برقراری بلافاصله جمهوری سوسیالیستی مطابق برنامه معتقد باشی لذا شکل گیری نهادهای متعارف قدرت، نظیر شوراها را پیش شرط گرفتن قدرت قرار می دهی و اگر به وجود یک دولت برآمده از انقلاب- از نظر محمود حکومت حزبی- معتقد باشی، به گرفتن استراتژی کسب قدرت توسط حزب بدون هیچ واسطه ای خواهی رسید.

این به نظر جوهر اصلی بحث محمود است من در این نوشته می خواهم نشان دهم که ۱- تاکتیک و استراتژی ما برای کسب قدرت از اولویتهای یافتن وظایف متفاوت در دوره پس از تصرف قدرت و در زمان دیکتاتوری پرولتاریا، استخراج نمی شود. خود منصور حکمت هم چنین درکی ندارد.

۲- تعیین تاکتیک و استراتژی ما برای کسب قدرت به شیوه ای که محمود دنبال می کند، غیر پویا و مکانیکی است. این تست کنکوری، در مواجهه با دریای واقعیات و خارج از الگوش در بهترین حالت به ورشکستگی کشیده می شود و در بدترین حالت (و از نظر من محتمل ترین حالت) برای گرفتن قدرت به بالا چشم می دوزد و نه به پایین در این نوشته سعی می کنم که این احکام را ثابت کنم ولی قبل از هر چیز باید از منصور حکمت اعاده حیثیت سیاسی و نظری کرد.

## منصور حکمت و بحث حزب و قدرت سیاسی

محمود می گویند "چنین دوره بندگی- منظور دوره بنلی دیکتاتوری پرولتاریا است- توسط رفیق منصور حکمت تئوریزه شد و بدون این فاز بنی نمی توانست از تئوری حزب و قدرت سیاسی سخنی باشد" (تاکید از من است) اعلام این مطلب که "بدون این فاز بنلی (دوره انقلاب و دوره متعارف) نمی توانست از تئوری حزب و قدرت سیاسی سخنی باشد" یکی از بزرگترین کم لطفی هایی است که نسبت به

منصور حکمت شده است. بزرگترین مارکسیست عصر ما، بحث حزب و قدرت سیاسی را که به روشنی در "مانیفست کمونیست" آمده است را نمی توانسته مطرح کند چرا که "بحث دولت در دوره های انقلابی" کشف نشده بود!! منصور حکمت می گویند: "... دولت در تفکر کمونیستی ابزاری مهم در حفظ نظام طبقاتی است که باید برچیده شود. نمی توان دولت را نگرفت و جامعه را دگرگون کرد، نمی توان نظم کهنه را در بعد سیاسی دست نخورده گذاشت و جامعه را در بعد اقتصادی و اجتماعی متحول کرد. نمی توان دولت را در دست بورژوازی باقی گذاشت و به حاکمیت طبقاتی او بر حیات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم خاتمه داد. در تئوری کمونیسم باید دولت را گرفت و نهایتاً حتی برچید. به این معنی حزب کمونیستی موظف است موضوع قدرت سیاسی و رابطه خویش با قدرت سیاسی را دانا مورد بحث قرار بدهد. برای کمونیستی که پا به میدان گذاشته تا خوشبختی و رفاه و آزادی و برابری را که حق مردم زمانه خود می داند متحقق کند، با گذاشتن به جلال قدرت و تلاش برای درهم کوبیدن ماشین دولتی طبقه حاکم که ضامن محرومیت و بی حقوقی توده وسیع بشریت کارگر است یک فرض است" (در باره مباحثات کنگره دوم حزب کمونیست کارگری ایران- مصاحبه با ایسکرا، ۲۹ مه ۱۹۹۸)

برای منصور حکمت از زمانی که به مارکسیسم روی آورد مسئله درهم کوبیدن ماشین دولتی و تصرف قدرت فرض بود. اینجا صحبتی از بحث دولت در دوره انقلابی نیست. بحث دولت در دوره های انقلابی وجود داشته باشد و یا نه، برای تغییر نظام موجود به یک نظام انسانی باید قدرت دولتی سرمایه داری را درهم شکست و با گرفتن قدرت دولتی (دولتی که بتدریج ضرورت وجودی خود را از دست خواهد داد) جامعه سوسیالیستی را مستقر کرد. اگر رفیق محمود بدنبال انتشار بحث دولت در دوره های انقلابی در سال ۱۳۶۴ (۱۹۸۵) و مطالعه مجدد آنها در سالهای اخیر تازه دارد به این مفروضات مارکسیستی آشنا می شود، این مشکلی است که ایشان بدان دچار است و نه منصور حکمت. منصور حکمت در همان مصاحبه ادامه می دهد که "به نظر من مشکل

کمونیسم کارگری دوران ما، بی توجهی اش به مساله قدرت سیاسی و باقی ماندنش در حاشیه معترض و منقد و روشنگر جامعه است. این جنبش اعتراضی-انتقادی، باید به یک جنبش برای کسب قدرت بدل شود و گرنه رهایی انسانها (نه انسان مجرد بلکه انسانهای واقعی که در این دنیای واقعی دوران ما زندگی می کنند) یک رویا باقی می ماند" این مشکلی نیست که امروز یعنی سال ۲۰۰۴ بوجود آمده باشد. باور من بر این است که ۲۵ سال پیش نیز این مشکل وجود داشت و منصور حکمت هم این مشکل را می شناخت. روش و متد منصور حکمت در طول ۲۵ سال گذشته این بوده است که در زمان و مکان معینی به نیازهای زمانه خود پاسخ دهد و از طریق پاسخگویی به آنچه که به مرکز توجه ما رانده شده است، راه جنبش ما به جلو را باز کند. از نظر حکمت مباحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، در ادامه سیر تکوین موفقیت آمیز فکری ما، "مباحث هستند که می کوشند موانع تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به یک حزب تمام عیار سیاسی را بشناسانند و از سر راه بردارند" حقانیت و درستی این مباحثات نه از بحث دولت در دوره های انقلابی که از "مانیفست کمونیست" استخراج شده است. کاری که نادر کرد همان بود که همیشه می کرد: گرد و غبارها را کنار می زد و مارکسیسم اصیل را جلوی چشم همه می گذاشت.

## بحث حزب و قدرت سیاسی و بحث دولت در دوره های انقلابی

سال ۱۹۸۵، یعنی سال انتشار بحث "دولت در دوره های انقلابی" و احتمالاً یکی دو سال گذشته نیز که رفیق محمود این بحثها را مجدا مرور کرده است، به نقاط عطف مهمی در زندگی رفیق محمود تبدیل شده است. دیدیم که محمود حتی منعی شد که بدون بحث دولت در دوره های انقلابی، بحث حزب و قدرت سیاسی نمی توانست جایی داشته باشد! بخش اعظم نوشته های محمود بازگو کردن بحث های نادر در مبحث دولت در دوره های انقلابی است و ایشان چپ و راست هر کس را که در باره بحث حزب و قدرت سیاسی و چگونگی کسب قدرت حرفی می زند، به این مبحث رجوع می

دهد. محمود با استناد به این بحث به وجود دو مرحله در دیکتاتوری پرولتاریا اشاره می‌کند. سپس می‌گوید که ما باید تاکتیک و استراتژی خویش برای کسب قدرت را از فاز اول دیکتاتوری پرولتاریا بگیریم که به زعم ایشان حزب حکومت را دارد. اما نتایج و استنتاج عملی منصور حکمت از بحث درستی که در دولت در دوره‌های انقلابی مطرح می‌کند، تماما چیز دیگری است و ربطی به تاکتیک و استراتژی ما برای کسب قدرت ندارد. او می‌گوید:

«اولین استنتاج عملی ما از تاکید بر این مرحله بنی در دوره دیکتاتوری پرولتاریا، در واقع دفاعی از حکومت شوروی در دوره لنین در برابر منتقلین «دمکرات» این دولت است. ثابا، در همین رابطه، این دوره بنی به ما اجازه می‌دهد تا نظرات فرمولاسیون های لنین در دوران پس از انقلاب اکبر را در متن تاریخی واقعی اثر قارل دهم و لونا نگرش و متولوژی عملی لنین در طول این پروسه را دقیق تر بررسی کنیم. ثابا، این دوره بنی به ما امکان می‌دهد تا برخی از نقاط ضعف تعیین کنند در حرکت بلشویکها را، که نهایتا نتایج بسیار نامطلوبی در روند انقلاب اکبر بار آورد، بهتر بشکافیم و تحلیل کنیم و بالاخره رابعا، بر مبنای این دوره بنی امکان می‌یابیم تا تصویر نسبتا روشن تری از استراتژی عملی پرولتاریا پس از کسب قدرت (تاکید از منصور حکمت است و چقدر این تاکید برای محمود می‌تواند مفید باشد) بدست بدهیم. امری که برای اجتناب از ناکامی های انقلابات پرولتری پیشین حیاتی است.» (منصور حکمت - دولت در دوره های انقلابی - نشریه بسوی سوسیالیسم شماره ۲، آذر ماه ۱۳۶۴)

بنابراین می‌بینیم که مرحله بنی کردن دیکتاتوری پرولتاریا قرار نیست تاکتیک و یا استراتژی ما را برای کسب قدرت روشن کند، بلکه تصویر نسبتا روشن تری از استراتژی عملی پرولتاریا پس از کسب قدرت را بدست می‌دهد. خود تجربه بلشویکها گواه این است که با اینکه آنها از سیر تکامل دیکتاتوری پرولتاریا عبور و مراحل مختلف آن تصویر روشنی نداشتند، اما قادر شدند که با استراتژی و تاکتیک درست قدرت را بدست بگیرند و حکومت کارگری را بنا نهند. این نقطه ضعف تئوریک در تجربه روسیه یکی از مولفه های مهم در ناکامی نظری ای بود که در ناکامی نهایی این انقلاب و نه در مسیر کسب قدرت نقش داشته

بگذارید من این مساله را با یک مثال ساده توضیح دهم. فرض کنید که شما می‌خواهید از نقطه **A** به نقطه **B** بروید. سوالی که در برابر ما قرار دارد این است که چگونه می‌خواهیم این مسیر را بییمانیم؟ آیا قرار است پیاده روی کنیم؟ یا دوچرخه سواری و یا با ماشین، قطار، هواپیما و یا ترکیبی از همه اینها و یا شاید هم قرار است که اصلا از نقطه **A** به نقطه **B** برویم؟ اینکه در نقطه **B** چه به کمین ما نشسته است و ما احتمالا با مشکلاتی نظیر سرما، توفان، بی غذایی و شیوع بیماری و غیره دچار خواهیم شد، تاثیری در مسیر راه ما نخواهد داشت این عوامل احتمالا باعث می‌شوند که ما برای مقابله با سرما و باد و بیماری خود را بیشتر تجهیز کنیم و امکانات لازم را با خود داشته باشیم. بحث های جاری در حزب حول قدرت سیاسی شبیه این مثال است. بعضی ها معتقدند که انقلاب حلقه واسط حزب و قدرت سیاسی است یعنی ما با انقلاب قدرت را می‌گیریم و استراتژی ما باید سازماندهی انقلاب کارگری باشد. بعضی ها معتقدند که انقلاب و شرایط انقلابی الزاما ضروری نیست بلکه وجود یک بحران سیاسی نیز می‌تواند به قدرت گیری ما بیانجامد، عده ای معتقدند که از طریق شوراندن سربازان در ارتش می‌شود یک کودتای خزنده را دامن زد و قدرت را گرفت، عده ای به قول حمید تقوایی بحث حزب و قدرت سیاسی را به معنای رابطه مستقیم و اتصال کوتاه حزب با قدرت می‌فهمند و لذا وقتی بحث از استراتژی قدرت به میان می‌آید به بالا نگاه می‌کنند و... من اینجا بر سر درستی و یا نادرستی این راه‌لهای متفاوت نمی‌خواهم صحبتی کنم، بلکه می‌خواهم بگویم که این نظرات متفاوت می‌تواند وجود داشته باشد بدون آنکه سر مرحله بنی دیکتاتوری پرولتاریا با هم اختلاف نظری داشته باشیم. این از آن دیگری منتج نمی‌شود. به نظر کسی که بحث ما را اینگونه به هم ربط می‌دهد کار «عمیق» انجام ندهاده است، فقط سوراخ دعا را گم کرده است. پرواضح است که اهداف پایه‌ای و آرمانخواهی ما اصول و پرنسپیهایی را بر مبنای سیاسی ما برای گرفتن قدرت ناظر می‌کند که ما را از دیگران متفاوت می‌سازد. طبعا در این بحثی نیست استراتژی حزب برای کسب قدرت سیاسی چه باید باشد؟

حکمت تمام بخشش این است که چون این دولت برآمده از انقلاب است پس به قیام و نیروی قیام کننده اتکا دارد و نه به این و آن نهاد نمایندگی انتخالی. وی تاکید دارد که وظیفه این دولت، سرکوب مقاومت اردوگاه ضدانقلاب و به کرسی نشاندن قطعی حکم انقلاب است. بنابراین به قدرت رسیدن یک نیروی کمونیستی از طریق یک انقلاب، فرض این بحث است و باز هم عجیب است که محمود فراموش می‌کند که بلشویکها پیش از گرفتن قدرت، در دو شورای مسکو و پتروگراد اکثریت را بدست آورده بودند و کمیته اجرایی شورای پتروگراد و کمیته نظامی انقلابی وابسته به آن که به بلشویکها پیوسته بودند، قیام را تحت رهبری فرمان بلشویکها به انجام رسانند و وقتی می‌گویم که حزب قدرت را می‌گیرد، در درجه اول به این معناست که حزب قدرت جابجایی نیروی واقعی در جامعه را دارد و وقتی از قدرت حزب صحبت می‌کنیم باید بتوانیم نشانه‌های این قدرت را در جامعه نشان دهیم. به اعتقاد من، با هگتن اینکه حزب باید قدرت را بگیرد، نمی‌توان به قدرت رسید. این را ما با سری برافراشته و با اعتماد بنفس تمام در مقابل مخالفین ریز و درشتمان و همچنین در مقابل جامعه گفته ایم و شوخی هم با کسی نداریم ولی تا آنجا که به خودمان برمی‌گردد با گفتن مکرر "حزب قدرت را می‌گیرد" نمی‌توان بجایی رسید. من در این حزب بعنوان مثال با همین درک جزمی و کلیشه‌ای مثال محمود مشکل دارم. من تصور نمی‌کنم همین انقلاب اکبر و نحوه کسب قدرت توسط بلشویکها از تست محمود قویتری موفق از آب درآید. در این تجربه حزب هست و حزب البته محور است قیام و انقلاب هست. بعلاوه شورا هم است. قدرت دوگانه وجود دارد. نیروی مسلح و ارتش کارگری وجود دارد. تظاهرات خیابانی عظیم وجود دارد. اکثریت یافتن در شوراها به سیاست روز تبدیل می‌شود. و بالاخره شعار قدرت بدست شوراها در فرصت مناسبی جار زده می‌شود. همین وجود شورا کافی است که رفیق محمود به ما یادآور شود که "نه خیر در مرحله اول دیکتاتوری پرولتاریا حزب حکومت می‌کند و به شورا چندان احتیاجی نیست!!" شما رفوزه می‌شوید!! رفیق محمود چنان به سازماندهی شورایی بی‌میل است که می‌گوید وقتی انقلاب مطرح است "ایجاد کمیته های مسلح انقلابی و شوراندن سربازان و چگونگی کسب قدرت توسط نیروهای مسلح را نسبت به تشکیل شوراها ترجیح می‌دهد." کسی با تشکیل یک ارتش کارگری و مسلح

کردن مردم بخصوص برای وارد آوردن ضربه نهایی مشکلی ندارد. ولی چرا اینجا قرار است که جای هملیگر را بگیرند؟ قرار است ما با روی آوردن به نیروهای مسلح و شوراندن سربازان و افسران ارتش کودتا کنیم؟ قرار است سربازی افسران انقلابی حزب توده را تکرار کنیم؟ قرار است که اینطور قدرت را بگیریم؟ باور کنید این شنی نیست اگر می‌شد توده ای ها که به قدرت می‌رسیدند. تازه یک بلوک بین المللی را هم پشت سرشان داشتند. بگذارید من درک و باورم را قدری اثباتی تر در این باره بشکافم. به نظر من، ما از طریق سازماندهی یک انقلاب کارگری به قدرت خواهیم رسید. ۲۵ سال تلاش ما معطوف به سازماندهی و برطرف کردن موانع پیش روی این انقلاب بوده است از طرف دیگر من معتقدم که محتمل ترین سیر تحول سیاسی در ایران سرنگونی جمهوری اسلامی با یک انقلاب است. انقلابی که نسیم آنرا احساس کردیم و اعلام کردیم تا آماده ایم با سازماندهی و رهبری آن، پیروزی سوسیالیستی و کارگری آنرا تضمین کنیم. رفقا شما چندین سال است که به انتظار فروپاشی بوده اید ولی تاکنون چنین چیزی روی نداده است. این هنوز محتمل است ولی صورت نگرفته است. استراتژی و تاکتیک شما بر این حالت "محتمل" استوار بوده است و کمترین پلانفرم و نوشته را برای چگونگی به ثمر رساندن انقلاب کارگری داشته اید. ما باید از قضا کار جمهوری اسلامی را با سازماندهی و رهبری یک انقلاب کارگری یکسره کنیم. این کم مشقترین و بهترین راه حل نیز است. از این نظر قطعنامه کنفره چهارم حزب، یک قطعنامه استراتژیک است که بخوبی راه و ایستگاههای متفاوتی را که باید عبور کنیم تصویر می‌کند. همانجا هم تاکید شده است که حزب در پیشبرد این پروژه عظیم نقش اصلی را داشته و خواهد داشت. این شانس است که نصیب ما شده است و تبدیل این شانس به پیروزی و بلند کردن پرچم کمونیسم کارگری در ایران به تلاش ما گره خورده است. در این مسیر یک امر حیاتی برای حزب ما این است که این حزب در سطح وسیعی با اهدافش، با سیاستهایش، با تاکتیکش و با رهبرانش در میان مردم شناخته شود و بخش زیادی از مردم بیش و حرف این حزب را حرف خود بدانند. مردم باید ما را انتخاب کنند و ما باید در دسترس مردم باشیم. خود لنین می‌گوید که "اولین وظیفه هر حزبی که رو به آینده دارد، اینست که اکثریت مردم را متقاعد سازد که برنامه و تاکتیک هایش صحیح اند." اینجا حتی صحبت از "اکثریتی بی تفاوت" جامعه

نیست. اینجا حتی صحبت از اینکه با "یک میلیون" نفر قدرت را می‌گیریم نیست. صحبت از این است که جامعه باید ما را بعنوان چه خود انتخاب کند. صحبت از توده ای شدن و اجتماعی شدن حزب کمونیست کارگری در ابعاد میلیونی است. پرواضح است که انقلاب و قیام را اقلیتی (در مقایسه با جمعیت یک کشور) انجام می‌دهند این را ما در همه تجربیات و از جمله انقلاب اکبر شاهد بوده ایم. ولی برای اینکه ما بتوانیم با همان یک میلیون نفر قدرت را بگیریم باید حزبی داشته باشیم که در میان میلیونها انسان آن جامعه کارگرو و زن و دانشجو و... نفوذ معنوی و اجتماعی داشته باشد و بالاخره باید تاکید کرد حزبی که سازماندهی و رهبری انقلاب کارگری را در دستور خود گذاشته است، باید قبل از هر چیز آرمان انقلاب کارگری را در میان نیروی انقلاب کننده اش جاگیر کرده باشد. کارگران باید حول آرمان و اهداف سوسیالیستی حزب ما گرد آمده باشند. رفقا شما فکر می‌کنید که اینطور حرف زدن شبیه حرفهای ایرج آذرنی است؟ داریم به قبل از کنفره دوم می‌گویم؟ نه خیر! من فکر می‌کنم که این عینا متد و حرف منصور حکمت است. مطرح کردن حزب در جامعه پروژه ای بوده است که بخصوص در این چند سال ما موفقیتهای خوبی در این جهت داشته ایم. ما گفته ایم که برای تغییر افکار و اندیشه‌ها در مقیاس وسیع در جامعه باید روشهای موثر و کلاسیک را اتخاذ کرد. انتشار کتب اساسی و نشریات عامه فهم و پرتیراژ، تولید برنامه های زنده رادیویی و تلویزیونی، استفاده از اشکال و روشهای تبلیغ متناسب با تکامل کنونی وسایل نشر افکار و ذهنیت پیچیده انسان امروز، ارائه نظرات و انتقادات کمونیستی به زبان زنده و توسط انسانهایی با هویت واقعی، مواجهه با گرایشهای فکری اصلی و پرنفوذ در جامعه بورژوازی، در این چند سال گامهای بزرگی در این راه برداشته ایم. ولی هنوز کافی نیست. باید بنیال پروژه های متفاوتی بود که حزب را هر چه وسیع تر در اجتماع مطرح کند. اما قدرت یابی حزبی، علاوه بر این، مستلزم پیشبرد وظایف چند گانه ای است که در دستور ما باید قرار گیرد. من در قسمت دوم این نوشته، به این وظایف چندگانه در عرصه های مختلف خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که واقعا چه کسی در این حزب حرف داشته است و این حرف چقدر جوابگو و راهگشای مشکلات پیشرو انقلاب کارگری بوده است.

# دیپلماسی تصرف قدرت سیاسی

روایت تازه ای از داستان کهنه "هنوز نوبت کمونیستها فرا نرسیده"

سمینار حمید تقوایی در نقد نظرات کورش مدرسی - بخش اول



این نوشته عیناً از نوار بحث شفاهی سمینار ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴ پیاده شده است. متن شفاهی بحث نیز روی سایت‌های حزب قابل دسترسی است.

۲۱ ژوئیه ۲۰۰۴

صحبت‌هایی که من دارم دو بخش است. امشب من نقد سیاسی دیدگاه و بحث‌هایی که رفیق کورش مطرح کرده را اینجا مطرح می‌کنم. و فقط این نظرات را نقد می‌کنم. درست مثل یک نظری که در جامعه مطرح شده. می‌خواهم بگویم حزب، حزبیت، موقعیت من، موقعیت رفیق کورش، کادرها، تعدد نظرات در حزب، حزب چه می‌شود، بعد چه کار می‌کنیم و غیره، همه را می‌گذارم کنار. از اینها به اصطلاح انتزاع می‌کنیم، اینها را کنار می‌گذاریم و من یک سیستم نظری را نقد می‌کنم. همانطور که اگر یک آدم ناشناسی در یک یومیه ای مثلاً فرض کنید روزنامه شهروند در اینجا اینها را می‌نوشت من چطور نقدش می‌کردم، همین کار را خواهم کرد. بنابراین امشب فقط نقد نظرات است و این نظرات هم قبلاً ماخذش را برایتان معرفی کرده ام. بحث‌های مربوط به حزب و قدرت سیاسی، حزب و سرنگونی و غیره که مورد دوم است در روی اسناد، مباحث شورا و گفتیم کدام‌ها پیش و همان نوار بحث ۴۵ دقیقه ای ۱۹ و ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ که آن هم روی سایت هست. امیدوارم رفقا اینها را خوانده باشند و شنیده باشند و آماده تر باشند برای طرح این بحث. من این نظرات را نقد می‌کنم. البته اینجا و آنجا هم اسناد دیگری هست که مهم هایش همین است. اساساً همینها است که خدمتتان عرض کردم. البته رفیق کورش آن موقعی که من این اسناد را معرفی کردم این سمینار را نداده بود الان بعد از سمینار وی خود محتویات سمینار هم یک منبعی است که امیدوارم خیلی از رفقا که اینجا هستند در سمینار رفیق کورش هم شرکت داشته و بحث‌هایش را شنیده باشند. این مجموعه را من به عنوان یک سیستم

نظری نقد می‌کنم و همانطور که گفتیم نه من در این بحث به عنوان حمید تقوایی نقشی در این حزب دارم و نه گوینده این بحثها، نه رفیق کورش هیچ نقشی در این حزب دارد. دو سیستم نظری است مستقل از گویندگانش که باید نقد شود و مقابل هم بحث کنند و این به نظرم من راه سالم و واقعی مناظره درون حزبی است. باید مکان حزبی، پست‌های حزبی و غیره اینها را نادیده بگیریم و بحث را در چهارچوب فقط نقد، و نقد سیاسی و نظری پیش ببریم. و من امشب اینکار را می‌کنم. اما خوب طبیعی است که این بحث، این نقد خارج از حزب داده نشده. یک بحث حزب بوده و بعد از مرگ نادر (منصور حکمت) اینها مطرح شده، کم کم به تدریج اسنادش جمع شده و به هر حال در حزب اتفاق افتاده. این است که باید در متن حزب و به عنوان یک دیدگاهی که در حزب کمونیست کارگری ایران مطرح می‌شود هم به آن نگاه کرد. و آنگاه دید که بحث چیست، جناح بندی بوده، نبوده، حزب تعدد نظرات است یا نیست، و غیره و غیره. و این کاری است که من در جلسه فردا می‌کنم. یعنی امشب در انتزاع از حزب و به عنوان یک سیستم فکری و نظری نقد می‌کنم همانطور که هر کسی می‌توانست، هر ایکس آدمی می‌توانست این بحثها را نوشته باشد در هر روزنامه و من به نقدش می‌نشستم. امشب اینکار را می‌کنم و فردا این را می‌گذارم بر کانتکت و بر زمینه حزبیت و آن وقت ببینیم در حزب چه گذشت. چرا این بحثها الان علنی می‌شود؟ چرا قبلاً

علنی نشد؟ و در پلنوم ۱۶ چه شد؟ کنگره ۴ چه شد؟ جلسات دفتر سیاسی و غیره و غیره. از جمله نکاتی که رفیق کورش در سمینار اولش مطرح کرد بر سر به اصطلاح کروئولوژی و تاریخچه مباحث. همه اینها را فردا شب بهش می‌پردازم. امشب فقط بحث من بحث نظری است. قبل از شروع باز یکبار دیگر اینرا بگویم که رفقا من الان نظرات یک جناح را نقد نمی‌کنم. من اصلاً قبول ندارم جناحی حول این نظرات هست. این را فردا شب مفصلتر صحبت می‌کنیم. حتی نظرات رفیق کورش مدرسی به عنوان رهبر حزب هم اینجا به آن وارد نمی‌شوم. من یک نظراتی که فرض کنید نوشته شده و امضایش هم پیش هست به دست من رسیده و من نظرات یک فرد معینی را، یک نوشته‌ها و حرف‌های معینی را نقد می‌کنم و به همین خاطر به هیچ وجه بحث من نه شخصی هست و نه ذره‌ای شخصی اینجا نقد می‌شود، کوبیده می‌شود و یا تجزیه تحلیل می‌شود. یک سیستم نظری اینطور می‌شود. اگر می‌گوییم یک سیستم نظری راست است آن سیستم من بر سر اشخاص نیست، بر سر گویندگان نیست. یک سیستم نظری را می‌خواهم نقد کنم. و می‌خواهم با دست باز، فارغ و عمیق و هرچه به نظرم می‌رسد در نقد این بحث و حتی الامکان مستقل با رفرنس و دقیق بحث را مطرح کنم. می‌خواهم خواهش کنم بنابراین شخصی گرفته نشود، بحث جناحی نیست، بحث باندی نیست و فعلاً امشب حتی بحث درون حزبی هم نیست. بحثی است در نقد یک نظری است که نوشته هایش و گفته هایش را همه شما شنیده و خوانده اید و با هم شریکیم و من به همان ها رجوع می‌کنم و بحثم را با اجازه تان شروع می‌کنم. این نظرات از ابتدا بگویم به نظرم از نقطه نظر سیاسی راست است. نظراتی کاملاً راست. از نظر متئولوژیک متافیزیکی است. غیر مارکسیستی است. از نظر

تئوریک یک التقاطی است از به نظر من لیبرالیسم چپ، منشویسم و کلا چیزی که در آن اساساً غایب است تز مبارزه طبقاتی و تز دولت طبقاتی است در این نظرات. من این را ادعا می‌کنم و امیدوارم امشب بتوانم نشان دهم که هم از نظر سیاسی و هم از نظر تئوری و هم از نظر مستند چرا اینطور است. شروع می‌کنیم. این بحث اولین بار در پلنوم ۱۶ مطرح شد و روی سایت هست و شما امیدوارم آن بحث پلنوم ۱۶ را شنیده باشید. در بحث‌های کتبی هم به اندازه کافی به آنها رجوع شده. در آن بحث رفیق کورش اینطور مطرح می‌کند که جمهوری اسلامی در معرض فروپاشی است و دارد فرو می‌پاشد. البته با ضربه مردم و مردم یوروشی می‌کنند و جمهوری اسلامی فرو می‌پاشد. و بعد می‌گوید که سؤال آن است که بعدش چه می‌شود که خودش به این سؤال اینطور جواب می‌دهد که با فروپاشی جمهوری اسلامی دولت می‌افتد در دست نزدیکترین نیروی که به اصطلاح به قدرت هست که آن موقع بود دوحرداری‌ها. قدرت می‌افتد در دست دوحرداری‌های درون حکومت. و بعد رفیق کورش می‌گوید که باید از بالا و پایین دخالت کرد و باید پروسه شرکت در دولت را الان پیش رو گذاشت به منظور اینکه به مردم فرجه‌ای بدهیم برای اینکه در میدان بمانند. برای اینکه اینکار را بکنیم، اولاً باید یک بیانیه‌ای بدهیم، بیانیه آزادی‌ها و یا حقوق پایه‌ای مردم، آن موقع یک هم‌چین اسم‌های می‌برد و رئوسش را می‌گوید: آزادی‌های بی‌قید و شرط، لغو مجازات اعدام و غیره و غیره. بیانیه‌ای بدهیم که این بیانیه را سعی کنیم سلطنت طلب، مجاهد و غیره بپذیرد. و می‌گوید که به نظر مجاهد خیلی امکان دارد که بپذیرد. اگر اینها بپذیرند دولت تشکیل می‌دهیم و اگر نپذیرند خودمان تشکیل می‌دهیم. یک دولت موقت. این خیلی موجز و فشرده بحثی است که رفیق کورش آنجا می‌کند. مفصل نوارش هست، نوشته اش هست و

رفقا می‌توانند به آن رجوع کنند ولی این اساس این بحث است. اساس این است که این اتفاق دارد می‌افتد. این نظرات را من نظراتی کاملاً راست می‌دانم. چرا؟ نه به خاطر به اصطلاح دولت حجابیان و غیره بحثی که همه جا هست. به این کاری ندارم. حتی اگر اسم حجابیان هم برده نمی‌شد و گفته نمی‌شد باز این نظرات راست است. حتی اگر نمی‌گفت دولت می‌افتد بغل دو خردادی‌ها باز این نظرات راست است. چرا راست است این نظرات؟ اجازه بدهید چند تا نکته دیگر هم اضافه کنم که بتوانم بحث را جمع و جورتر بکنم. بعد در نوشته هایش رفیق کورش صحبت را این طور می‌کند که یک فرمولی می‌دهد به اسم دولت موقت و یا دولت موقت انقلابی بعلاوه مجلس موسسان به اضافه فرآیند. می‌گوید این فرمول جواب میدهد. بخش این است که یک دولت موقت تشکیل می‌شود، که این دولت مجلس موسسانی تشکیل می‌دهد برای تعیین نوع حکومت، بعد از یک مدتی که آن بیانیه‌ای که گفتیم، بیانیه آزادی سیاسی پیاده شد و غیره و بعد فرآیند می‌گذاریم برای این که آن نظر مجلس موسسان به تأیید مردم برسد و مردم رای بدهند. در بحث‌های قبلی هم البته نافرمانی مدنی را هم رفیق کورش قبلاً آورده، پلافرمی که رد شده در بحث‌های دفتر سیاسی و در ادامه بحثها هم بحثی می‌کند که قیام خشونت است یا خشونت تحمیل شده به ماست و راه دموکراتیک و متمنانه گذار قیام نیست چون قیام خشونت تحمیل شده است. این مجموع، همین کم‌ها و همین کلمات یعنی شما اگر تو خیابان‌های تهران بروید و هر کس که با سیاست ایران اندک آشنایی دارد را ببینید (اسم هیچ کس را نبرید) و بگوئید یک حزبی هست که می‌گوید رژیم جمهوری اسلامی دارد فرو می‌پاشد و دولت موقتی تشکیل می‌شود. این دولت موقت یک مجلس موسسانی می‌گذارد که ممکن است در این

بگوییید مجلس موسسان، رفرا ند، قیام  
خشونت است، نافرمانی مدنی، دولت  
موقت با شرکت چندین حزب راست و چپ  
و غیره. می گویند این یک حزب پارلمانی  
لیبرال چپی است که حداکثر این حرفها را  
می زند. همه جای دنیا همین را می  
گویند. کسی نمی آید در دیکشنری بگرد  
و کسی نمی آید از شما پرسد که تئوری  
های پشتش چی هست. آیا تئوری های  
پشت مجلس موسسان شما همان است  
که مجاهد می گوید مثلا یا تئوری پشت  
رفرا ند شما همان است که آنها می گویند.  
که البته بعد نشان می دهم که تئوری اش  
هم تازه همان است ولی حالا فعلا برای  
اینجای بحث به این مربوط نیست که  
تئوریش چیست. وقتی حزب توده فرض  
کنید می آید و با اسلام دعوی نمی کند  
و آقای طبری اسلامی می شود و می رود  
در جمهوری اسلامی، می گویند حزب  
توده راست شد. همه می دانند طبری بی  
خلاست همه می دانند یک تئوری های  
دیگری مثلا "تئوری دوران" حزب توده را  
برده درون جمهوری اسلامی نه اسلام  
صفوی یا علوی یا اسلام خمینی. همه این  
را می دانند. ولی این دیگر مهم نیست.  
در سیاست این دیگر مهم نیست چه  
تئوری های شما را به کجا رسانند. شما  
یک سناریوی چینی که جمهوری اسلامی  
می افتد، دولت می افتد در دست  
نزدیکترین نیرویش و ما می رویم در آن  
دولت شرکت می کنیم با یک بیانیه ای و  
آن بیانیه را پیاده می کنیم و سعی می  
کنیم پیاده شود. مجلس موسسان نوع  
دولت را تعیین می کند و این دولت را به  
رفرا ند می گذاریم و در کنار این می  
گوییم این راه مسالمت آمیز و راه  
دمکراتیک است و قیام خشونت است و  
کنارش می گویم نافرمانی مدنی هم چه  
اشکالی دارد مبارزه ماست و جزیی از  
مبارزه است. اینها نظرات یک بلوک راست  
است، نظرات جمهوری خواهان و سلطنت  
طلبان و دوخردادیان خارج از حکومت  
است. این ترماه معنی دارند اینطور  
نیست که کلمات از روی دیکشنری معنی  
اش در می آید.

مثالی بزنم. دمکراسی. دمکراسی کلمه  
بلی است؟ خیلی هم مثبت تر از رفرا ند،  
خیلی هم مثبت تر از دولت موقت و خیلی  
هم مثبت تر از مجلس موسسان است و  
غیره. ولی ما دمکراسی را بکار نمی بریم

در ادبیاتمان. می گویم آزادی. ملتهاست  
دمکراسی را بکار نمی بریم. چون می  
گویم این دمکراسی مهم نیست. شما  
بروید ببینید معنی دمو چیست و معنی  
کراسی چیست و بگوییید مردم سالار. این  
دمکراسی در کانتکتست و چارچوب  
سیاسی امروز دنیا، این یک پرچم جنگ  
سردی علیه کمونیسم بوده است. همان  
بحثهای مفصلی که در بحث "دمکراسی،  
تغییر و واقعیات" نادر (منصور حکمت)  
نوشته است. ما بکار نمی بریم این کلمه  
را. تازه این کلمه خیلی بی آزار ترست از  
همه کلماتی که کوروش سر هم کرده است.  
تازه ما دمکراسی انتزاعی را هم بکار نمی  
بریم نه در سیاست ایران، نه هیچ جای دنیا.  
در ادبیات ما دمکراسی نیست. می  
گویم آزادی. حتی دمکراسی شورائی را  
هم ملتهاست نمی گویم. نمی گویم  
دمکراسی شورایی. پس بحث بر سر  
کلمات نیست. با همین استدلال رفیق  
کورش می شود گفت، و می گویند در  
جنبش هم می گویند: چه اشکالی دارد آقا  
با دمکراسی بلی؟ دمو یعنی مردم،  
کراسی هم یعنی سالار. یعنی حکومت  
مردم. مردم سالاری. با مردم سالاری  
بلی؟ خود بورژوازی، خود سلطنت طلبها  
می گویند مردم سالاری. اگر یکی بیاید  
در ادبیات ما مردم سالاری بنویسد خوب  
همه می گویند که این دارد به راست  
متمایل می شود. مهم نیست در  
دیکشنری این کلمه چقدر بی آزار است. یا  
چقدر مترقی است. مهم این است که در آن  
مبارزه سیاسی و در آن یک گرانند و در آن  
کانتکتست چطور به کار برده می شود.  
همه اینها که رفیق کورش می گوید،  
مجلس موسسان، رفرا ند، قیام خشونت  
است، نافرمانی مدنی، دولت موقت، همه  
اینها به وسیله جریان راست غیر سرنگونی  
خواه، اپوزیسیون پرو رژیم، اپوزیسیون پرو  
غربی بکار برده شده و معنی می دهند.  
لغات نجس نیستند ولی آن کانتکتست  
سیاسی همه است، لغات سیاسی هستند.  
با لغت شناسی و انسکولوپدی و دیکشنری  
سراغش نمی رویم. می رویم ببینیم در  
چارچوب سیاسی ایران این لغات چه  
معنی می دهند. حزب ما با شورا تداعی  
می شود. با انقلاب و آزادی های بی قید و  
شرط تداعی می شود. با سکولاریسم و  
جدایی مذهب از دولت و اصلا جارو کردن  
مذهب از جامعه و با بی خدایی و ضدیت

با مذهب تداعی می شود. و حزب آنها با  
گذار مسالمت آمیز و قیام خشونت است و  
رفرا ند و مجلس موسسان و دولت موقت  
و نافرمانی مدنی و غیره تداعی می شود.  
شما بگوییید تئوری هایمان فرق دارد. نمی  
شود دست برد و ترم سیاسی طبقات و  
اقتشار دیگر را برداشت تئوری دیگری  
زیرش گذاشت. تلقی عمومی در جامعه نه  
فقط در نزد آن طبقه، آن طبقه ای که آن  
حزب مال آن هست، در نزد افکار عمومی  
جامعه آن تلقی هست که آنها گفتند. من  
در پلنوم ۱۶ اولین بحث این بود که رفیق  
کورش مجلس موسسان صندلی اش  
اشغال شده. رفرا ند هم همینطور.  
نافرمانی مدنی هم حالا آنجا بحثش نبود.  
نافرمانی مدنی هم خیلی بیشتر. بحث  
هست و رقفا می توانند بروند ببینند.  
اینها، اینها را یک طبقه دیگری و یک  
جنبش دیگری بکار برده. اصلا  
ترمینولوژی مناسب آنهاست. بعد می  
بینیم چرا این ترم مال آنهاست. می بینیم  
چرا رفیق کورش هم اتفاقا با همان تئوری  
ها آنها را بکار می برد.

الان می روم سر همین نکته. حالا بگیرم  
بگویم باشد لغات مهم نیست و تئوری  
های مختلفی گذاشته شده. ببینیم رفیق  
کورش چه تئوری هایی را پشت اینها  
داشته. رفرا ند را بگیرید. رفیق کورش  
می گوید که رفرا ند می کنیم برای اینکه  
نوع حکومت را تعیین کنیم. خوب مگر  
سلطنت طلب چه می گوید؟ سلطنت  
طلب هم می گوید رفرا ند کنیم و  
حکومت تعیین کنیم. می خواهیم بگویم  
تئوری اش هم زیاد فرقی ندارد. زمانش  
فرق دارد. رفیق کورش می گوید بعد از  
سرنگونی. این هم بگذارید توضیح بدهم.  
رفیق کورش خیلی جاها، در میناراش هم  
بارها گفت من گفتم بعد از سرنگونی، بعد  
از سرنگونی. می دانم شما گفتید بعد از  
سرنگونی ولی سؤال این است که  
سرنگونی را به چه می گویند؟ در پلنوم  
۱۶ سرنگونی را اینطور تعریف کردید  
رژیم میروید و دولت می افتد دست نزدیک  
ترین نیرو. که خودتان گفتید دوخردادی  
های درون حکومتند. به این گفتید  
سرنگونی. خوب یعنی چی؟ یعنی زدن  
ولی فقیه دیگر. زدن جناح راست. خوب  
سلطنت طلبها هم به همین میگویند  
سرنگونی. شما عملا در پلنوم ۱۶، بعدا  
الته فرمول را دقیق کردید، ولی در پلنوم

۱۶ به زدن جناح راست و افتادن رژیم در  
دست دو خردادی ها که نزدیکترین نیرو به  
حکومتند، شما اینجا گفتید که خوب  
باید وارد بازی شد. یک دولت موقت  
تشکیل می شود نمی تواند بماند و باید  
رفت بیانیه داد و غیره. و حتی اگر این هم  
را نمی گفتید در هر حال اینکه رفرا ند  
برای تعیین نوع حکومت است مهم  
نیست بعد از سرنگونی و قبل از  
سرنگونی. هیچ جای دنیا نوع حکومت را  
با رفرا ند تعیین نمی کنند. مگر بعد از  
انقلاب، مثل رفرا ند جمهوری اسلامی یا  
رفرا ندهای دیگر. قیام و انقلاب هم که  
رفیق کورش گفت که اصلا اتفاق نمی افتد  
در ایران. که حالا وارد این بحث هم می  
شویم. نوع حکومت را رفرا ند تعیین نمی  
کند در هیچ جا. هیچ جای دنیا. من می  
دانم مثلا برای پیوستن به اروپای واحد  
رفرا ند می گذارند و برای نوع پول، پول را  
یورو کنیم یا نه کنیم رفرا ند می گذارند.  
در همین کانادا یک برای جانی از کانادا  
رفرا ند می گذارند. خودمان در کردستان  
گفتیم یک جانی می شود که ما رفرا ند را  
قبول داریم. اینها بلی. رفرا ند در مقابل یک  
اتفاقات سیاسی که پاسخش آری یا نه  
است. نوع حکومت، بخصوص نوع نظام و  
حکومت را نمیتواند اصلا رفرا ند تعیین  
کند. نوع حکومت را هم نمی کند. نوع  
کابینه را هم نمی کند. کجای دنیا یک  
کابینه را با یک رفرا ند عوض کرده اند؟  
رسوایی می شود، نخست وزیر استعفا  
می دهد، معاون می آید می گیرد تا  
چهار سال تمام شود. رفرا ند نمی کنند.  
هیچ جای دنیا حتی کابینه را با رفرا ند  
تعیین نمی کنند. می گویند آقا  
انتخابات، چه برسد یک نظامی را، چه  
برسد یک سیستمی را، یک سیستم  
حکومتی را با رفرا ند عوض کنند. این  
توهم است. همان نقدی ست که ما به  
سلطنت طلبها داریم. یک گوشه نقد ما به  
رفرا ند سلطنت طلبها این نیست که  
زمانش مال قبل از افتادن جمهوری  
اسلامی یا بعدش است. آن هم تازه  
جمهوری اسلامی که افتاده به دامن  
نزدیکترین نیرویش که راستش زیاد فرقی  
نمی کند با قبلش و بعدش. بحث ما اصلا  
تازه هرچه باشد بر سر سرنگونی، بحث  
اساسی ما به سلطنت طلبان سر رفرا ند  
این نیست که شما چرا قبل از افتادن

جمهوری اسلامی می گویند و بعدش اشکالی ندارد. می گوئیم اصلا نوع حکومت با فرآیند تعیین نمی شود. این پوچ است این توهم است. همین اتفاقی نمی افتد.

می خواهم بگویم بنابراین اگر به تئوری های پشت این هم نگاه کنید می بینید کاملا راست است. حالا مجلس موسسان را در نظر بگیرید. مجلس موسسان تعیین می شود معمولا تشکیل می شود برای اینکه قانون اساسی یک حکومت را بنویسد. ولی یک حکومتی که تکلیفش فی الحال تعیین شده در عرصه دیگری. یک سیستمی که تکلیفش فی الحال معلوم شده، مجلس موسسان تشکیل می شود که قانون اساسی اش را بنویسد. مثل بعد از انقلاب مشروطه و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا خیلی انقلابها. مجلس موسسان هم نوع حکومت را هیچ جا تعیین نمی کند. این توهم تعیین نوع حکومت با این شیوه ها جایگاه اساسی دارد در فکر و نوشته هائی که من دارم نقد میکنم و بعدا به آن مفصلتر می پردازم. ولی در هر حال می خواهم تئوری مجلس موسسان هم تماما رایت است.

قیام خشونت است که دیگر اظهار من الشمس است. من همان موقع در جواب رفیق کورش نوشتم رفیق کورش قیام خشونت نیست. حتی خشونت تحمیل شده به ما نیست. قیام را خشونت بوجود می آورد. و با خشونت سرکوش می کند. به همین دلیل دقیقا قیام خشونت نیست. اگر یکی تو گوش شما زد و شما جلوی دستش را گرفتید به شما نمی گویند خشن. اگر مقاومت کردی و زدیش زمین به شما نمی گویند خشن. اگر کسی با شمشیر به شما حمله کرد و شما با مشت خالی زدیش به شما نمی گویند خشن. می گویند از خودتان دفاع کردید در مقابل خشونت. اگر نمی کردید که می کشتند، می زدند. قیام در نهایت منطق سیاسی اش این است که مردم می خواهند رژیمی برود نمی رود و می کوید و سرکوشان می کند و آنها علیه اش قیام می کنند. رفیق کورش می گوید قیام خشونت است و بعد بدتر از آن در مقابلش این را می گذارد که مجلس و فرآیند استراتژی گذار مسالمت آمیز و متمندانانه و دموکراتیک است. قیام هیچ کدام از اینها

نیست. خوب سلطنت طلبان هم که همین را می گویند. چقدر راه است بین قیام تا انقلاب. من در نوشته ام هم گفته ام مگر می توانید شما بگوئید قیام خشونت است ولی انقلاب خشونت نیست. دیگر راهی نیست تا بسط این ایده به خود انقلاب. مگر سلطنت طلبان همین را نمی گویند؟ مگر آنها هم راه مسالمت آمیز و دموکراتیک و غیر خشونت آمیز را با فرآیند تعیین نکردند؟ شما هم همین کار را کردید دیگر. مگر نافرمانی مدنی جز این هست که راه مسالمت آمیز و دموکراتیک است در مقابل خشونت؟ خوب شما هم که به قیام گفته اید خشونت. نافرمانی مدنی هم که در این سیستم هست. فرآیند هم که هست. حالا تئوری هایشان خیلی با هم فرق دارند؟ خیلی تئوری هائی که رفیق کورش می گوید انقلابی و رادیکال است پشت این کلمات؟ و تئوری های آنها دیگر راست است؟ این یک سیستم است در واقع. شما فقط جابجایی زمانی اش را عوض کردید. وگرنه فرآیند شما هم می خواهد نوع حکومت را تعیین کند، قیام هم از نظر شما خشونت است. مجلس موسسان شما هم جمع میشود باز نوع حکومت را تعیین کند. و گذار مسالمت آمیز و دموکراتیک و متمندانانه تان هم همین هاست. خوب من نمی دانم این تئوری چقدر فرق می کند با چیزی که مثلا ممکن است یک جمهوری خواه ملی به ما بگوید. پس این هم از نظر تئوریک.

بینید یک نکته اینجا هست که رفیق کورش می گوید که، دولت فرو می باشد و نادر هم گفته که دولت فرو می باشد (بعد این رجوع به نادر را من بعدا بهش می رسم). می گویند نادر هم گفته دولت فرو می باشد و بعد انقلاب شروع می شود. این بعد انقلاب شروع می شود البته کم کم از نظر رفقا می رود کنار و فقط این می شود که دولت فرو می باشد. درست است که نادر گفته به احتمال زیاد احتمال این هست که دولت اول فرو پیاشد و بعد انقلاب شروع شود ولی هیچ طرحی نادر نداده که وقتی دولت فرو می باشد چطور برویم تو دولت! در نظر رفیق کورش دولت فرو می باشد و بعدش هم انقلابی نیست. می رویم در همین دولت و اسمش هم هست دولت موقت، دولت سوسیالیستی هم نیست. دولت حزب

کمونیست کارگری هم نیست. می رویم در این دولت موقت با سلطنت طلب، با مجاهد، با آن نزدیکترین نیروهای که قدرت به بغلشان افتاده، می رویم تو حکومت! این کجاش چه ربطی دارد به بحث نادر! نادر وقتی می گوید انقلاب شروع می شود آیا انقلاب بر علیه ما شروع می شود؟ بحث نادر این است که آن انقلاب است که شما باید بروید، و تازه نوبت شماس و تازه می رسد، تازه می گوید این جمهوری اسلامی که با یک ضربه ممکن است فرو پیاشد، روزنه ایو فرصتی است که ما باید برویم آن انقلاب را رهبری کنیم تا به قدرت برسیم. رفیق کورش بحث را می کشد جلو و می گوید در همین فرو پاشی ما باید یک کاری بکنیم. و وقتی می خواهد یک کاری بکند اساس قضیه این است که به نظر من و این را عمیقاً من می خواهم نشان بدهم. رفیق کورش دیپلماسی را با سیاست طبقاتی اشتباه می گیرد. با سیاست اشتباه می گیرد. بینید رفقا مجلس موسسان، فرآیند، دولت موقت، نافرمانی مدنی حتی، اینها اجزا سیاست درستی هستند برای احزاب یک طبقه. طبقه حاکمه، طبقه بورژوازی. وقتی کابینه ها عوض می شود، اینها اجزا دیپلماسی هستند. اجزا مبارزه طبقاتی نیستند. در سیاست اینها به درد نمی خوردند. نظامها اینطور زیر رو نمی شوند. انقلاب لازم است. یک دست به دست شدن طبقاتی قدرت لازم است. فرآیند و مجلس موسسان و دولت موقت، این راههای مسالمت آمیز و متمندانانه و دموکراتیک، اینها راههای احزاب بورژوازی برای تغییر کابینه هاست. برای تغییر حداکثر حکومتی نظامی به حکومتی پارلمانی و بر عکس مثلا در امریکای لاتین. برای رفتن شاه به شاه دیگر و یا رئیس جمهور دیگر با حفظ نظام. تازه برای این هم اگر تغییری کمی اساسی باشد انقلاب لازم است به این سادگی نیست. در هر حال این نوع تغییرات در بین خود طبقه حاکم است. من به این می گویم دیپلماسی. این دیپلماسی به درد تغییر دولت به معنی تغییر کابینه می خورد. تغییر حتی دولت تا آنجا که به نظام دست نزنند. به سیستم حکومتی، به نظام اقتصادی، به نظام اجتماعی دست نزنند. به درد اینها می خورد. و مدام دارند این کار را می کنند.

احزاب می آیند و می روند. حکومتهای حزبی. حزب توری می رود حزب لیبرال می آید. حزب لیبر می رود حزب غیره می آید. دمکرات می رود محافظه کار می آید. در امریکا در اروپا در انگلیس در همه جای دنیا که پارلمان دارند احزاب اینجوری دست به دست می کنند قدرت را. این ماتریال، مجلس موسسان، فرآیند، دولت انقلابی و غیره و بخصوص تر قیام خشونت است و تر نافرمانی مدنی در این سیستم بکار می رود که به آن می گویم دیپلماسی. بینید، کمونیستها و احزاب رادیکال انقلابی که می خواهند سیستم عوض کنند، می خواهند نظام را عوض کنند، در این بازی راهشان نمی دهند. رفیق کورش اصرار دارد که ما برویم در دولت که بحث قدرت سیاسی را این طور فهمیده که حزب باید برود در دولت و به دولت نگاه کنیم و غیره. باشد اینکار را بکنیم. ولی یک سؤال این است که آیا راهمان می دهند؟ بالاخره ما کمونیست هستیم، رادیکالیم، قیام گفته ایم، انقلاب گفته ایم، می خواهیم سرمایه را بر بیندازیم. راهمان می دهند در دولت؟ آیا در این بازی زنده نمی شویم؟ مثل حزب توده ته مانده جمهوری اسلامی نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ آیا مثل بابک زهرایی زنده بمانی صدر نمی شویم؟ که مثل دستمال استفاده مان بکنند و بیاندازند دور؟ رفقا کمونیستهایی که خواستند وارد دیپلماسی بشوند همیشه کلاه سرشان رفته است. همیشه باخته اند. همیشه شدند پل به قدرت رسیدن بقیه. شده اند زانده. از این نوع چه کم نداشتیم. در ایران از همین الان از بهمن نیرومند تا خان بابا تهرانی تا انواع شاخه های فدایی و غیره از این نوع چه هائی هستند که وارد دیپلماسی شدند. رفقا بحث ما بر سر تغییر حکومت هست منتها تغییر حکومتی که قدرت را بدهد بدست حزب ما. حزب ما یک حزب کارگری است. قدرت را از دست یک طبقه در بیاورد و نظام را عوض کند. ما نمی خواهیم ولی فقیه بیاندازیم فقط. می خواهیم یک نظامی را عوض کنیم. اگر کسی فکر کند که کمونیستها در این بازی دیپلماسی می توانند اینکار را بکنند آن وقت دیگر پایش روی زمین نیست به هیچ وجه. توهم عظیمی دارد. و مبارزه طبقاتی و اصلا

جوهر مارکسیسم و جوهر بحث مارکسیستی بر سر مبارزه طبقاتی و مکانیزمهای اجتماعی که نادر می گوید که به آنها برمی گردد، مکانیسمهای اجتماعی برای انقلابات و تغییر حکومتها را نمی بیند. مکانیسمهای درون طبقاتی اش را دیده. و وقتی می گویند (و من بارها این را گفتم) حزب و قدرت سیاسی، رفیق کورش و رفقای دیگری هم بعضی جاها در بحثشان استفاده می کنند، به بالا نگاه می کنند. پارلمان، کربدورها، دولت موقت، مجلس موسسان، قانون اساسی، فرآیند، بیانیه ها، قواعد بازی، اینها را می بینند و فکر می کنند که بورژوازی با ما امضا می کند و رعایت میکنند. نه عزیز من، بورژوازی می گوید یک حزب کمونیست دیگری گیر آوردم از نوع احزاب کمونیستی که مدام به من سرویس دادند و این هم یکی دیگرش. مثل توده ای هستم و همراه امما. ما هم می رویم همراه سلطنت طلبان و مجاهد، بر فرض راهمان هم بدهند و قبولمان هم کنند، رفتیم تو زمین اون و شده ایم زانده اش. من حالا این را بیشتر باز میکنم.

در هر حال این به نظر در تمام سیر نظری رفیق کورش از اول تا آخر می دود. تو تئوری حزب سیاسی اش هم همینطور است که من این را نشان میدهم. تو بحثهای دیگرش هم اینطور است که کلا دیپلماسی، یک حزب پارلمانی، ترمها، شیوه ها، روشها، اینها از آنجا می آید. و شروعش در همان پلنوم ۱۶ بود با این بحثی که کردم. بحث مفصلتر سر این الان کتبی هست رفقا می تواند به آن رجوع کند. من وارد نمی شوم چون خیلی نکات هست که باید بپوشانم.

و بعد ما وارد بحثهایی می شویم که من گفته بودم به رفقا با آن رجوع کنند. بحثهای ۴۵ دقیقه ای. مقصودم نوار ۱۹ و ۲۰ اکتبر ۲۰۰۲ هست که آنجا مفصلا هر کدام ۴۵ دقیقه که عملا فکر کنم بیشتر، رفیق کورش و من نقطه نظر اتان را بعد از آن بحثهای، بیانیه و منشور و غیره که در دفتر سیاسی گیر افتاده بود بالاخره گفتیم برویم بحث اساسی مان را بکنیم. جدا از سناریو و احتمالات و غیره هر کس نقطه نظراتش را بگوید. و رفیق کورش آنجا نقطه نظراتش را گفت. امیدوارم نوارش شنیده

باشید من خلاصه اش را اینجا می گویم. رفیق کورش می گوید انقلاب سلبی است. و این نتیجه را می گیرد که انقلاب یک انقلابی است بر سر آزادی و غیره. بر سر سوسیالیسم نیست. و یک دولت موقتی را بوجود می آورد این انقلاب، در این دولت موقت ما باید شریک شویم. و بعد با رفاندم می رویم سوسیالیسم را می آوریم. می گوید حتی اگر دولتی که بعد از فروپاشی به قدرت برسد دولت یگانه حزب باشد، به آن می گوئیم دولت موقت انقلابی. به آن نمی گوئیم سوسیالیسم. نباید بگوئیم دولت سوسیالیستی. حتی اگر خودمان تنها باشیم. این دولت سوسیالیستی نیست. و بعد این را باز می کند و می گوید چرا. چون اگر بگوئیم سوسیالیسم، مردم رم می کنند. مردمی که پشت شما جمع شدند پراکنده می شوند. شما اینها را برای آزادی زن، برای علیه مذهب، علیه ظلم ملی و غیره و غیره جمع کردید. و برای آزادی بی قید و شرط جمع کردید و وقتی بگوئید سوسیالیسم رم می کنند. و پراکنده می شوند بنابراین نمی شود گفت. رفیق کورش می گوید این نتیجه را از بحث سلبی اثباتی گرفته که مردم از سر سوسیالیسم شما را انتخاب نمی کنند از سر نه شما را انتخاب می کنند و چون این نه است بنابراین دولتی که شما تشکیل می دهید حتی اگر فقط خودتان باشید این دولت سوسیالیستی نیست. این دولت موقت است. خودتان باید به خودتان بگوئید دولت موقت. و بعد این دولت موقت باید ۶ ماه صبر کند که این مردمی که از سر نه، از سر نه به مذهب، از سر نه به شونیم مرد سالارانه، از سر نه به حفقان و غیره پشت سر ما جمع شدند قانع بشوند به سوسیالیسم در یک مدت چند ماهی و بعد رفاندم کنیم و سوسیالیسم را بیاوریم. این بحثی است که آنجا رفیق کورش دارد. خوب نقد من را هم امیدوارم رفاقا شنیده باشند. نقد من هم این بوده که چرا وقتی ما بقرت می رسیم به خودمان نمی گوئیم جمهوری سوسیالیستی؟ قرار نبود فقط انقلاب دمکراتیک سلبی باشد، انقلاب سلبی است. انقلاب کمونیستی هم سلبی است. حال کار ندارم بعد معلوم می شود در دیدگاه رفیق کورش اصلا انقلابی در کار نیست. این را

بعدا به آن می رسیم. در بحثهای سمینار می فهمیم که اصلا انقلابی در کار نیست. سلبی - اثباتی معلوم نیست اصلا از کجا می آید چون انقلابی در کار نیست. ولی در هر حال فعلا آن بحثی که آنجا دارد این است که انقلاب دمکراتیک به اصطلاح سلبی است. این سلبی بودن اجازه نمی دهد سوسیالیستی باشد. چون سلبی است سوسیالیستی نیست. و بنابراین وقتی که به قدرت برسیم، بعد از افتادن جمهوری اسلامی، بعد از فروپاشی به قدرت برسیم، نباید بگوئیم. باید به خودمان بگوئیم دولت موقت. من می گویم خوب چه حزبی در دنیا به تنهایی به قدرت رسیده و به خودش گفت دولت موقت؟ و چرا رفاندم کنیم و مردم را قانع کنیم. من بحث آنجا این است که وقتی حزب ما به قدرت رسیده یعنی مردم چپ را انتخاب کرده اند. تمام شد دیگر. یک فاز از مبارزه طبقاتی، فاز مهمش تمام شده. حزب کارگری، کمونیستها به قدرت رسیدند حزب ما قدرت را گرفته، به خودمان هنوز می گوئیم موقت؟ این به رسمیت نشناختن پیروزی است. به رسمیت نشناختن اصلا قانون مبارزه است. رفیق کورش حتی آنجایی هم که با قدرت انقلاب، حالا خودش می گوید فروپاشی، هر چیزی، حزب ما به تنهایی به قدرت رسیده باز محو دیلماسی است. باز شروع می کند به رفاندم گذاشتن. می گوید ساکت، شلوغ نکنید. حتی اگر دولت موقت باقی هم باشیم، به طریق اولی می گوئیم که باید رفاندم کنیم و می گوئیم که شلوغ نکنید و قانع می کنیم به رفاندم. من نمی دانم این کجای مبارزه طبقاتی است؟ رفاقا این دیلماسی حتی در خود بورژوازی هم به رسمیت شناخته نمی شود. اگر زور یکی برسد. پارلمان و همه اینها را رعایت می کنند برای اینکه احزاب تقریبا هم هستند در جامعه. یک حزبی سیاست معینی داشته باشد، بخش عمده جامعه را داشته باشد خوب هیتلر می شود دیگر. می شود نازیسیم. می شود خونتاهای نظامی. می زند زیر پارلمان و مارلمان و همه این قوانین بازیشان زیر رفاندم و مجلس موسسان و همه چیزشان می زنند. اساس سیاست رفاقا، زور است. نیرو است در خیابانها. این را من گلویم پاره شد پلنوم بعد از پلنوم گفتیم. نیرو در

خیابانهاست، اساس قدرت ما در خیابان است. برای حتی احزاب بورژوازی هم قدرت از پارلمان نمی آید. اینکه چقدر ارتش و نیروی سرمایه پشت باشد و بتوانم حکومت کنم، پارلمان را هم می بندم. مگر ندیدیم بارها. رفیق کورش به نظر من اساس دیدگاهش دیلماسی قدرت (من به آن می گویم دیلماسی قدرت) است، از بحث حزب و قدرت سیاسی رفیق کورش به نظر فقط این را گرفته که این اصلا در بحث نادر نیست. غایب است. یک چیزی دیگر را گرفته به آن سنجاق کرده و آن هم دیلماسی قدرت است. تا جایی که حتی وقتی خودمان یگانه به قدرت می رسیم به قول کورش باز هم به خودمان نمی گوئیم جمهوری سوسیالیستی. شروع می کنیم به رفاندم با این توهم که مردم به سوسیالیسم قانع می شوند. توی مبارزه طبقاتی من را انتخاب کردند به قدرت رسانند حالا قرار است با ترویج چه جوری نمی دانم باید قانع شان بکنم! به سوسیالیسم باید قانع شان کنیم. خوب بحث من آنجا این است که اگر اکثریت جامعه ایران زیر خط فقر است به سوسیالیسم قانع است دیگر. اگر نمی دانم سوسیالیسم قانع است دیگر. اگر نمی دانم وقتی پیاده اش کنی دورت جمع می شود. یعنی چی پراکنده می شود اگر من سوسیالیست باشم. شرایط ایزتویو پس آماده نیست در ایران! برگردیم به آن ترها؟ قدرت را گرفته ای، رادیو و تلویزیون دست است، تمام ارگان دولتی دست است، از بالا همه امکانات دست است، هنوز می خواهی کم کم بگوئی. نمی توانی به مردم بگوئی دولت سوسیالیست هستی؟ همانجور که خمینی (سلبی بود خمینی هم دیگه) گفت تو گوش شاه می زنی تو گوش امریکا می زنی، بختیار باید بره، این باید بره اون باید بره، این حرفها را گفت و آمد قدرت را گرفت سه هفته بعدش هم رفاندم کرد جمهوری اسلامی با ۹۵ درصد آرا دیگر. خوب من سوسیالیست هم می گویم این باید بره، تو گوش این می زنی، سلبی سلبی به قدرت می رسم می گوئیم جمهوری سوسیالیستی. می گویند رای نگرفتی؟ کی می گوید؟ بورژوازی چلنج می کند دیگر. از رژیم افراد از تخت افتاده چلنج می کنند. سازمان ملل چلنج می کند. امریکا چلنج می کند. می گویند رای نگرفت می گویم چشم این هم

رای دیگر. ۹۹ درصد می گویند سوسیالیسم دیگر. مگر نادر در همان بحث سلبی اثباتی اش نگفت کسی که سلبی اش را با من آمده اثباتی اش را هم با ما می آید. رفیق کورش می گوید نه اثباتی اش فراری می دهد چون اینها سلبی با تو آمده اند اثباتی فرار می کنند. باید برویم قانع شان کنیم. من هم به این گفتم فرار از پیروزی. به رسمیت نشناختن پیروزی. نفهمیدن و ندیدن پایه ای ترین به نظر قوانین و مسایل مبارزه طبقاتی. اصلا ندیدن کل مبارزه طبقاتی. حالا بعد به این برمی گردم. این بحثی است که در آن سمینار ۶۵ دقیقه ای رفیق کورش می گوید. من می خواهم بدانم کجای دنیا با رفاندم کسی سوسیالیسم آورده رفاقا؟ همان بحثی که کردم دفعه اول. ما داریم یک نظام حکومتی، اقتصادی و اجتماعی را زیر و رو می کنیم. یک نظام دیگر به جایش می گذاریم. با رفاندم این کار را می شود کرد؟ بحث بر سر جابجایی کابینه ها نیست. بحث بر سر دست به دست شدن قدرت در دل یک طبقه نیست. دولت موقت می دانم خیلی جاها دولت گذار داریم. دولت گذار خیلی داریم. دولتهای انتقالی. دولتهای موقت. ولی همه این دولتهای موقت وقتی تشکیل می شوند که قبلا تکلیف قدرت یک جای دیگری، در خیابان تعیین شده، یا در جنگ داخلی و یا در انقلاب و یا هر جوری تعیین شده و این دولت گذار فقط می آید مشروعیت فرمال و قانونی به آن بدهد. مثل رفاندم برای کرزای. مثل رفاندمی که قرار است در عراق بکنند. مثل رفاندمی که خونتاهای نظامی می کنند در امریکای لاتین بعد از ۶ ماه می گوید دولت گذار، ۶ ماه صبر کن و رفاندم نمی کند. ۶ ماه دولت موقت. بعد می دهد به یک کرواتاتی مثل خودش. این مثالهایی که در نوشته زدم اخیرا خواندم یادم است و به شما می گویم. در آن بحث، آنجا بحث من این بود: بابا جان رفاندم، مجلس موسسان و دولت موقت اینها همه مکانیسمهای دست به دست شدن قدرت از یک طبقه به یک طبقه دیگر نیست. ما هم ممکن است دولت موقت، دولت گذار در شرایط انقلابی داشته باشیم منتها گذار از خودمان به خودمان. قرار نیست این دولت موقت وقتی تمام شد قدرت را برگرداند به سرمایه دارها.



کردیم بعد از ۶ ماه، يك عده که همان موقع می دانستند و به مردم می گفتند نکنید نکنید. مثل خود ما. توده مردم هم بعد از يك سال فهمیدند داستان چی هست. اما در مورد ما چی؟ مردم سرشان کلاه میروند؟ فرض کنید زنی که برای آزادی زن آمده من بیایم سوسیالیسم را برایش بیورم، فرار می کند؟ سوسیالیسم را نه اینکه ترویج بلکه پیاده کنم. بروم به قول نادر در اولین اقدام، اتوبوس و آب و برق را مجاني کنم. ۹۰ درصد آن جامعه که زیر خط فقر است فرار می کند؟ می گوید آخ آخ اینها مالکیت را گرفتند؟! استثمار لغو کردند؟! قرار بود فقط زن آزاد بشود قرار نبود آب و برق مجاني بشود؟! این را می گوید؟ می گویم ببینید چقدر ذهنی است این قضیه! از سوسیالیسم فرار می کنند چقدر بی پایه است. و چقدر می افتد گوشه همان سیستمی که گفتم. در همان دیپلماسی نافرمانی مدنی، رفراندم، مجلس موسسان البته معنی دارد مردم از سوسیالیسم فرار می کنند دیگر! چون مردم که آنها می گویند از خرده بورژوازی متوسط به بالا است. آنها همه فرار می کنند. این ترماها ترماهای آن طبقه است. همانها که قیام برایشان خشونت است از سوسیالیسم فرار می کنند. همانها که از نافرمانی مدنی فراتر نمیروند. بگذارید نافرمانی مدنی را هم اینجا يك کمی درباره اش صحبت کنم. باز نوشته من هم هست روی این موضوع ولی این را هم بگویم. ببینید رفقا در نوشته من گفتم نافرمانی مدنی اساسش در کلمه مدنی است نه نافرمانی! می گوید نافرمانی ولی مدنی. اینطور نیست که این کلاس اول اعتصاب است خوب این را بگویم کلاس دومش را هم می گویم. کسی که می گوید نافرمانی مدنی خواه ناخواه می گوید نامدنی است رفیق کوروش هم می گوید يك جورى. قیامش را لااقل که مهمترین نامدنی است رفیق کوروش می گوید متمسکانه نیست. خشونت تحمیل شده به ماست. از طرف دیگر این طور نیست که هر زنی که چادر به سر نکند نافرمانی مدنی می کند. این کار را نمی کند. از خود زنی که چادر به سر نمی کند، حجاب بسر نمی کند در ایران پیرسید می گوید دارم جمهوری اسلامی را بهش دهن کجی می کنم. می خواهم

بیاندازمش. دارم به این آخوندهای فلان فلان شده می گویم نه. نمی گوید من دارم قانون حجاب را زیر پا می گذارم. برای اعتراض! این زیادی پاپیون زده است و همان سلطنت طلبها باید اینجور راجع به نافرمانی مدنی صحبت کنند. مردم این را نمی گویند. مردم به مبارزه شان نمی گویند نافرمانی مدنی. مدنی چیست؟ من دارم می زوم زیر آن! آخه اگر بگویند نافرمانی مدنی آن وقت اعتصابی که طبق قانون اعتصاب نیست نامدنی می شود دیگر. جلوش را می گیرند. شما می گویند نافرمانی مدنی و غیرمدنی هر دوشان را قبول دارید پس از همان اول چرا مدنی را گذاشتی. بگو نافرمانی. اصلا چرا نافرمانی؟ کسی فرمانی داده شما زیرش زده اید؟ شما زیر يك نظام دارید می زنید. با فرمان بلون فرمان. اصلا فرمانش را قبول نداری. قانونش را قبول نداری. نافرمانی مدنی در این کشورهایی که این توهم هست که قانون منافع عمومی را نمایندگی میکند و پیش همه رعایت می شود باز معنی دارد. در ایران که اصلا قانون نیست. از ترافیکش با پول حل می شود تا معاملات ملکی اش، تا اسم نویسی بچه مدرسه. اصلا قانونی در کار نیست. نافرمانی مدنی چی؟ قوانین را زیر پا بگذارید! کدام قوانین؟ خود کارمندان نافرمانی مدنی می کنند از صبح تا شب. رشوه می گیرند می زنند زیر قانون. قانونی در آن مملکت در کار نیست. يك کمی زیادی لوکس است این قضیه. حالا رفیق کوروش می گوید نافرمانی مدنی که خوب چیزی نیست. خوب نافرمانی می کنیم دیگر. نه عزیز من این ترم معنی دارد. یعنی نافرمانی غیرمدنی نه. شما این لغت را بر می دارید می خواهید بگویند هم نافرمانی مدنی هم نافرمانی غیرمدنی. خوب بگو نافرمانی دیگر. اگر شما هم نافرمانی مدنی را قبول دارید هم نافرمانی غیرمدنی را، صفت مدنی اینجا چکار می کند؟ و بعد هم که همه سلطنت طلبها همین را می گویند. نافرمانی توده ای اش را هم که الان يك عده دیگر دارند می گویند. نافرمانی ها ضبط شد، برده شد، تمام شد. مگر ما نمی توانیم بگویم تظاهرات، اعتصاب، مبارزه، قیام، اعتراض؟ کمپین علیه حجاب داریم، کمپین علیه سنگسار داریم. هزار و يك جور کمپین داریم، مگر

مجبور شده ایم بگویم يك جای گوشه قانونی زیر پا گذاشته شده؟ ما کل آن قانون را قبول نداریم. اصلا می گویم هرروز دارد قوانین زیر پا گذاشته می شود. این هم راجع نافرمانی مدنی. می خواهم بگویم این نافرمانی مدنی هم چطور در آن دید قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی. و ترمهای دیپلماسی. و شیوه های دیپلماسی. و دخالت گری دیپلماسی. و این توهم که با این دیپلماسی بازی ها می شود قدرت را کمونیستها بگیرند. غیر ممکن است. شما را می کنند زانده خودشان بازیتان می دهند و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازتان دور. چند هزار بار این بر سر کمونیستها آمده است؟ و بعد بحث دولت موقت هم يك چیزی بگویم. دولت موقت، ببینید ظاهرا به منصور حکمت استناد می شود به بحث دولت در دوره های انقلابی. منتها چیزی که رفقا می گویند و رفیق کوروش می گوید ربطی به دولت در دوره های انقلابی ندارد چون اصلا انقلابی در کار نیست به قول خودش. يك فرو پاشی است که با چهار درجه تخفیف به آن می گوید انقلاب دمکراتیک. و مدام می گوید انقلاب نبود ها، انقلاب فوریه هم انقلاب نبود ولی حالا تخفیف میدهم بهش می گویم انقلاب. خوب اگر انقلابی در کار نیست پس دولت در دوره های انقلابی من ستوالم این است از کجا آمده؟ شما دارید دولت گذار، دولت موقت، دولت آشتی ملی، "ترانزیشنال گاورنمنت" را می گویند. این ربطی به دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت ندارد رفقا، هیچ ربطی ندارد. دولت نوع کزای، دولت نوع عراق، دولتی که خوتتا های نظامی درست می کنند برای سه ماه و به مردم قول میدهند بعد از سه ماه انتخابات می گذاریم، اینها چه ربطی به دولت در دوره های انقلابی دارد؟ شما رفقا از دولت در دوره های انتقالی صحبت می کنید. رفیق کوروش در واقع صحبتش دولت در دوران انتقالی است. دولت در دوران فروپاشی. دولت در دوران غیر انقلابی. دولت در دوران دیپلماسی. رفیق کوروش از این صحبت می کند. دولت در دورانی انقلابی وقتی که انقلابی نباشد، بحثش هم به طریق اولی باید از پنجره برود بیرون دیگر. بنابراین این دولت موقت را هیچ ربطش ندهید به

بحثهای منصور حکمت. ربطی به این ندارد و من در این مورد بعد بیشتر صحبت می کنم. و بعد در این بحثهای رفیق کوروش می بینیم اصولا انقلابی در کار نیست. در بحثهای سمیناری اش رفیق کوروش این را بیشتر باز کرده و عمیقتر هم گفت. اولی فروپاشی است. رفیق کوروش اصرار دارد و می گوید این انقلاب نیست. درست است که مردم ضربه می زنند، با ضربه مردم می افتد ولی فروپاشی است. انقلاب نیست. خوب باشد قبول می کنیم. رفیق کوروش با تسامح و دو درجه تخفیف می گوید انقلاب دمکراتیک. قبول دارم این انقلاب نیست. خوب بعد چی؟ بعدش هم با رفراندم می خواهیم برویم برای سوسیالیسم. انقلاب این وسط رفقا غیب شد! رفت تو کلاه و از کلاه کبوتر آمد بیرون! از انقلاب ایران شروع کردیم از مبارزه شروع کردیم، از تصرف قدرت به وسیله حزب شروع کردیم، انقلاب، کاراکتری که رفت بیرون و این بیشتر و بیشتر جایش را به دیپلماسی داد! پس ما در دوران دیپلماسی هستیم دیگر! يك فرو پاشی هست، بعدش هم يك رفراندم هست، بعدش هم سوسیالیسم می آید. بعد که می بینیم حالا نوبت کمونیست ها نیست. حالا با بحثهای بعضی اش هم می رسم. و بعد رفیق کوروش اینجا می گوید قدرت حزب کمونیست کارگری معادل سوسیالیسم نیست. خوب اینطوری که شما می گویند حتما نیست. حتما معادل سوسیالیسم نیست. انقلابی در کار نیست اصلا. يك چپهایی هستند که از نوع شاید نمی دانم کی ها مثل بابک زهرانی که با بنی صدر رفت یا خان بابا تهرانی و بهمن نیرومند، يك نوع چپهای از این نوع ممکن است اینجوری حرف بزنند. آنها هم می گویند سوسیالیسم در کار نیست. آنها هم آرمانشان را دارند. "بعدها فرا می رسد" يك دید مرحله ای که رفیق کوروش اصرار دارد مرحله ای نیست (حالا سر سمینارهایش اینها را بحث می کنم که مرحله ای هست یعنی چی؟) در هر حال بحثی که رفیق کوروش کرده تا اینجا این است که يك فرو پاشی هست که انقلاب نیست. بعدش هم يك رفراندم می کنیم می ریم به طرف انقلاب سوسیالیستی. انقلاب اجی مجی حذف شد. با يك چرخش دیپلماتیک انقلاب از پنجره رفت

بیرون. ولی به جاش تا دلتان بخواهد رفراندم داریم، دولت موقت داریم، مجلس موسسان داریم، رای می گیریم داریم، نافرمانی مدنی داریم، انقلاب نداریم. نه بعدش نه قبلش. این چه ربطی دارد به بحث نادر وقتی گفت که ممکن است سناریو برعکس اتفاق بیافتد، اول جمهوری اسلامی بیافتد بعد انقلاب داشته باشیم؟ رفیق کوروش که بعدش هم می گوید که انقلابی نیست. می گوید قوانین بازی را رعایت می کند ما می ریم در آن دولت بیابنه مان را پیاده می کنیم، رای می گیریم، رفراندم می کنیم، سوسیالیسم می آید دیگر. مردمی که از سوسیالیسم فرار می کنند بعد از اینکه قانع شدند دور ما می مانند و سوسیالیسم را می آورم. پس انقلاب لازم نیست. انقلاب لازم نیست در این بحث. گفتم بحث حزب و قدرت سیاسی، تصرف قدرت، جمهوری سوسیالیستی و اینها نیست. بحث قدرت دیپلماتیک است. قدرت از طریق دیپلماسی. و حالا بر سر بحثهای سمینار کوروش. رفیق کوروش می گوید تحولاتی هستند که کمونیستها را به قدرت نمی رساند. به این گفته اند انقلاب دمکراتیک و بعد هم اصرار دارد می گوید این مرحله نیست، خصوصیت انقلاب يك جورى هست که دمکراتیک است. یعنی انقلابی داریم که خصوصیتش دمکراتیک است. من هم می گویم يك دید مرحله ای انقلاب داریم که بحث را ربط می دهد به اقتصاد. می گوید چون نیروهای مولده رشدش کافی نیست و غیره و غیره، (دید منشویکی کلاسیک)، بنابراین انقلاب دمکراتیک است. دید سه جهانی و غیره. رفیق کوروش این را نمی گوید، ولی می گوید انقلاب مرحله ای است. خصلت انقلاب نشان می دهد دمکراتیک است. و این تحول دمکراتیک هم بنا به تعریف کمونیستها را به قدرت نمی رساند. بعد رفیق کوروش می گوید که بچه ای که بدنیای نامده اسم برایش نمی گذارند. چون نادر در بحثش این را گفته. از پیش نمی شود گفت انقلاب دمکراتیک است یا سوسیالیستی است. انقلابی باید در حال جریان باشد. رفیق کوروش میگوید همین انقلابی که هست انقلابی است یا سوسیالیستی است. رفیق کوروش میگوید که در ایران بوجود آمده خصوصیتش سوسیالیستی نیست،



دمکراتیک است. سوسیالیستی نیست. این کمونیستی نیست. این انقلاب کمونیست‌ها را نمی‌تواند به قدرت برساند. بنابراین دمکراتیک است. کمونیست‌ها با انقلاب کمونیستی می‌آیند روی کار. بعد از وی می‌رسیم که انقلاب کمونیستی کدام است؟ می‌گوید کمونیستی همان است که کمونیست‌ها را به قدرت می‌رساند! چی شد؟ انقلاب، این انقلاب خصوصیتش دمکراتیک است، انقلاب دمکراتیک انقلابی است که کمونیست‌ها را به قدرت نمی‌رساند. می‌گویم چشم می‌رویم دنبال انقلاب کمونیستی. انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی همان است که کمونیست‌ها را به قدرت می‌رساند. دلبر جانان من برده دل و جان من، برده دل و جان من دلبر جانان من! حالا من باید چکار کنم؟ از این دور تسلسل چه جوری بیایم بیرون؟ رفقای که در سمینار رفیق کورش بودند عینا این دو تعریف را شنیده اند. گفت انقلابی که کمونیست‌ها را به قدرت برساند کمونیستی است. و انقلاب غیر کمونیستی و دمکراتیک بنا به تعریف کمونیست‌ها را به قدرت نمی‌رساند. تمام شد رفت، تکلیف ما روشن شد! در ایران هم که این انقلاب فروپاشی است حالا رفیق کورش به ما تخفیف داده و به آن گفته انقلاب دمکراتیک قراره کمونیست‌ها را به قدرت نرساند دیگر. و این بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت است؟! نه، این بحثی است که منصور حکمت در نقدش حزب و قدرت سیاسی را نوشته است. ببینید رفقا منصور حکمت چی گفت. گفت کمونیست‌هایی هستند که زور می‌زنند، فداکاری می‌کنند، مبارزه می‌کنند، سیانور زیر زبان می‌گذارند، بدبخت می‌شوند، انقلابی در می‌گیرد، می‌آیند بیرون و وقتی می‌گویند قدرت سیاسی، بهشان می‌گویند نوبت شما نرسیده است. این انقلاب انقلاب شما نیست. نیروهای مولده رشد نکرده اند. ضد امپریالیستی است، تضاد عمده نیست، تضاد فرعی نیست، خصلتش دموکراتیک است، و کمونیست‌ها می‌گویند آه آره نوبت ما نیست باشد باشد. و می‌روند در غارشان تا ۲۵ سال دیگر، عینا این مثال را رفیق منصور دارد. حالا رفیق کورش هم یکی از آنهاست که می‌گوید این انقلاب یکی

از همان هاست. ما آمده ایم بیرون می‌گوییم جمهوری سوسیالیستی، حکومت کارگری می‌خواهیم قدرت را بگیریم. رفیق کورش می‌گوید نه نه نه نوبت شما نیست این انقلاب خصلتش کمونیستی نیست. و بنا به تعریف انقلاب دمکراتیک کمونیست‌ها را به قدرت نمی‌رساند. می‌گویم بر گردم به غار می‌گویند نه نه نه. سفره دیپلماسی را جلوی من پهن میکند. می‌گوید تو تو غار بیا بیا. می‌توانیم بریم مجلس موسسان بگذاریم، می‌توانیم بریم فراندیم کنیم، می‌توانیم بریم نافرمانی مدنی شعار بدهیم و غیره. فقط مواظب باشیم از سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی حرفی نزنیم! انقلاب اصلا خشونت است اصلا اگر بود هم زیاد جالب نبود. قیام که خشونت است. یک راه دمکراتیک و متمنانه برای ما دارم! نادر (منصور حکمت) می‌گوید کمونیست‌های سنتی، یا می‌خواستند رادیکال باشند منزوی می‌مانندند یا می‌خواهند دخالتگر بشوند راست می‌شوند. سازش کار می‌شوند. خوب رفیق کورش منزوی نمی‌خواهد بماند، نمی‌خواهد ما را ببرد تو غار، ولی سیاست راست را جلوی ما می‌گذارد. دیپلماسی را جلوی ما می‌گذارد. این انقلاب من نیست بنا به تعریف. (حالا وارد همه اینها می‌شویم)، فروپاشی است و فروپاشی هم همانی است که به آن می‌گویند انقلاب دمکراتیک. این تعریف تعریف جدیدی از انقلاب دمکراتیک است و بنابراین انقلاب دمکراتیک هم که قرار نیست کمونیست‌ها را به قدرت برساند. پس حرف جمهوری سوسیالیستی را لطفاً نزنید. قدرت یگانه هم، تازه یگانه هم خودتان بگیرید نباید بگیرید سوسیالیستی چون مردم رم می‌کنند در این مرحله از سوسیالیسم، بنابراین چه خودتان به تنهایی به قدرت برسید و چه نه، سفره دیپلماسی را باید باز کنید شروع کنید به فراندیم بازی، رای گیری و بیانه دادن و غیره و غیره. این اتفاقی است که رفیق کورش به ما می‌گوید. خوب این یکی از همانهایی نیست که منصور حکمت "حزب و قدرت سیاسی" را در نقد نظراتش نوشت؟ تئوری های "کمونیستی" که مدام به ما می‌گویند نوبت شما نیست، انقلاب شما نیست، خصلتش نیست، مرحله اش نیست، تضاد عمده اش یگانه

است، نیروهای طبقاتی فراهم نیستند؟ رفیق کورش در آن بحث هم گفت شاطرها اعتصاب می‌کنند اگر ما برویم سوسیالیسم پیاده کنیم. مردم رم می‌کنند. همین حرف‌ها را به ما زدند و نگذاشتند برویم قدرت را بگیریم دیگر. رفیق کورش البته نمی‌گوید برگردیم تو غار، فعال است. ببینید ما دو نوع تروتسکیست داشتیم در ایران. در دنیا هم یک نوع تروتسکیست داریم مثل چپ ایتالیا، همان نوعی که نادر می‌گوید. می‌گوید جز انقلاب کمونیستی انقلابی نداریم. رفیق کورش هم می‌گوید جز انقلاب کمونیستی انقلاب دیگری نداریم. به من می‌گوید تو گفته ای "زنده باد انقلاب" غلط است و "انقلاب ما را فرامی‌خواند" غلط است، باید بگوئی انقلاب کمونیستی. می‌دانم بابک زهرایی هم می‌گفت انقلاب کمونیستی. منتها چون نوشتش فرا نرسیده بود رفت با بنی صدر. بابک زهرایی این کار را کرد دیگر اگر یادتان باشد. وحدت کمونیستی، چپ جبهه ملی که آناتومی را نوشته علیه شان منصور حکمت، می‌گفت انقلاب کمونیستی و انگار خیلی رادیکال است. می‌گفت انقلاب دیگری به غیر از انقلاب کمونیستی را به رسمیت نمی‌شناسم. خیلی ممنون! ولی انقلاب حاضر کمونیستی نیست. ضد مذهب است، علیه امریکاست، تضاد عمده اش یک چیز دیگر است، مرحله اش یک چیز دیگر است. به قول کورش خصلتش دمکراتیک است، اصلا فروپاشی است. دمکراتیک هیچی، فروپاشی است. پس نوبت من نیست. می‌خواهید فعال باشید بروید با بنی صدر این دوره دیگر. یا چپ ایتالیاست که می‌گوید انقلاب نیست برگردیم تو غارمان، نوبت ما هنوز نرسیده. هنوز نوبت حزب کمونیست کارگری ایران نرسیده تهرای رفیق کورش. در بحث نادر بیچاره مگر چیزی جز نقد همین نظرات بود در بحث حزب و قدرت سیاسی؟ حالا به اسم بحث قدرت سیاسی سفره دیپلماسی در مقابل ما پهن می‌کنید؟ و اما حالا خوب گیرم انقلاب دمکراتیک باشد. رفیق کورش می‌گوید که این انقلاب دمکراتیک است لنین هم گفته، اتحاد مبارزان هم گفته، اینها انقلاب مشخصی بوده و غیره. اولاً رفیق کورش

می‌گوید وقتی ما انقلاب دمکراتیک را از برنامه برداشتیم چی بجایش آمد. کسی یادش هست؟ به جایش گذاشتیم انقلاب سوسیالیستی و بجای جمهوری دمکراتیک انقلابی هم گذاشتیم حکومت کارگری. و بعدش گذاشتیم جمهوری سوسیالیستی. اینها در بحثهای رفیق کورش معلوم نیست چه بر سرش آمده. نیست اینها. غایب بود. در تمام سمینارها و بحثهایش غایب اند. یکبار من ندیدم رفیق کورش از جمهوری سوسیالیستی در این مرحله، یا در این دوره صحبت کرده باشد. البته می‌گویند باید جمهوری سوسیالیستی را بگوئیم. می‌گوید حکومت کارگری هم باید بگوئیم - ولی فقط باید بگوئیم. نقشه عملها، تاکتیکها، سیاستها، اینجا ختم نمی‌شود چون این دوره هنوز زود است. هنوز زود است رفقا. هنوز نرسیده موقعش. الان فقط می‌شود دیپلماتیک در قدرت شرکت کرد. هیچ جور دیگری نمی‌شود. این یک ثابا همان اتحاد مبارزان. کی تئوری اتحاد مبارزان راجع به انقلاب دمکراتیک این بود؟ کی تئوری بلشویکیها این بود؟ تئوری لنین این بود در انقلاب دمکراتیک که نوبت کمونیست‌ها نیست؟ می‌گفت انقلاب دمکراتیک به رهبری کمونیست‌ها. کمونیست‌ها می‌توانند و باید به قدرت برسند. باید در مبارزه برای دمکراسی هژمونی داشته باشند، حالا با شریک بی شریک، با دهقانان مثلا دیکتاتوری دو طبقه. تمام جوهر لنینیزم دخالتگری است و اینکه طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر در راس آن تحولات باشد. کاری ندارم آن تحولات دمکراتیک است و خصلتش هرچی هست. "انقلاب دمکراتیک به رهبری پرولتاریا" تز لنین است. در "خطوط عمده اتحاد مبارزان هم صحبت از رهبری کمونیست‌ها در انقلاب دمکراتیک است. کی گفته انقلاب دمکراتیک باشد کمونیست‌ها به قدرت نمی‌رسند؟ این از کجا آمده؟ این تز را کی گفته؟ این منشویسم است دیگر. منشویسم مگر چیزی غیر از این بود. می‌گفت این انقلاب مرحله ایست و دمکراتیک است قدرت را بدهید دست بورژوا لیبرالها، کادتها، چه می‌دونم هر کی که بود. بدهیم به آنها. نوبت ما نیست. ما باید در اپوزیسیون بمانیم. رفیق کورش نمی‌گوید که در اپوزیسیون بمانیم ولی



دارم نجس نیست، مجلس موسسان نجس نیست، و همه اینها. به شرط اینکه استراتژی دیپلماسی خط شما نباشد. نتیجه جبری روش انقلابی شما باشد هر جا لازم شد تو پارلمان هم می رویم تو خوکونی هم به قول نلین می رویم. این درست، ولی به شرط اینکه افق و چشم اندازتان و سیاست و نقشه شما برای رفتن به قدرت این مرحله بندی و این دیپلماسی نباشد. این را کار می کنیم. ولی کی در آن خوک دونی شما را راه میدهند؟ این دو طرف دارد. شما میروید می گویند به بورژوازی و آنها هم می گویند برما تو؟ بهمین سادگی؟ کی می گویند برما تو؟ به اندازه ای که قدرت داشته باشید در جامعه، با صد نفر، شما را راه نمی دهد. اگر انقلاب نباشد شما را راه نمی دهند. این را بارها رفیق کورش اول می گفت. بعد یک تلاطم انقلابی اضافه کرد که تلاطم انقلابی می خواهد. نه، بدون انقلاب نمی شود. رفیق رحمان (حسین زاده) که تا همین امروز هم می گوید بدون انقلاب می شود. سؤال این است چه جوری بدون انقلاب می شود؟ جوابی که رقفا می دهند می گویند با دیپلماسی. کلمه دیپلماسی را نمی گویند ولی در واقع با دیپلماسی است. با دیپلماسی می رویم قدرت را می گیریم. می بینم که در نظر رفیق کورش انقلاب از پنجره پرت شد بیرون. اصلا انقلابی در کار نیست. اول فرمایشی است و بعد هم فراندیم است. تا سوسیالیسمش هم می رویم همینجوری. با دیپلماسی. این در بهترین حالات توهم تام و تمام است. اصلا پای این سیاست روی زمین نیست. پای این خطر روی زمین نیست. اشکال اساسی این دید این است که به نظر من انقلاب در آن غایب است. انقلاب تحلیلا در آن غایب است. در این سمینار اخیر که دیگر رسما و واقعا بنوی دقیق رفیق کورش رسما و واقعا انقلاب را گذاشت کنار. انقلاب را نمی خواهد. یک فرمایشی داریم، یک انقلاب دمکراتیک که بهش فعلا تخفیف می دهیم بعدش هم فراندیم داریم. انقلابی در کار نیست. اگر این را هم نمی گفت، من تحلیلا این را بارها گفتم، من گفتم حلقه بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. کمونیستها یا یک حزب سیاسی رادیکالی که می خواهد نظام را، نه فقط

کمونیستها، هر حزبی که می خواهد یک سیستم عوض کند. اقتصادی - اجتماعی را عوض کند، اگر می خواهد فئودالیسم را بیاندازد، اگر می خواهد حتی نژاد پرستی افریقای جنوبی را هم بیاندازد، یعنی یک تغییر بنیادی در ریشه های اجتماعی - اقتصادی جامعه بدهد، انقلاب لازم دارد. انقلاب ضرورتش همین است. چرا؟ برای اینکه طبقه حاکمه با زبان خوش که نمی رود بساط جامعه را به هم بریزد. با زبان خوش قدرت را می دهد به کابینه بغل دستی اش. می دهد به جناح دیگر بورژوازی. شاید بدهد حتی به جناحهای ضعیفتر بورژوازی در شرایط فوق العاده. به نمایندگان موقتش مثل خمینی در شرایط انقلابی ایران که بیابند انقلاب را خاموش کنند. به خرده بورژوازی. ولی دیگر به حزب چپ رادیکال که بخواد سیستم را عوض کند که با دیپلماسی قدرت را نمیدهند. شما باید انقلاب کنی علیه اش. می کویدت. برای تغییر نظام انقلاب می خواهید. برای گرفتن قدرت سیاسی انقلاب می خواهید. کجای دنیا کمونیستها بدون انقلاب آمده اند روی کار؟ که ما دومیش باشیم. این را در سمینار حزب و انقلاب گفتم در تمام جلسات گفتیم، بحث کردیم. ولی هنوز در این حزب دارند می گویند بدون انقلاب هم می شود. با دیپلماسی هم می شود. این رقفا، راست است. رقفا نه نیت راستی دارند و نه هیچی. ولی نتیجه عملی اش، راست روی کامل تمام عیار است. رفتن تو زمین دیپلماسی بدون اینکه در خیابان نیرویش را جمع کرده باشی، وقتی استراتژی ات بر اساس دیپلماسی باشد وقتی بگویی این انقلاب مال کمونیستها نیست، خصلتش دمکراتیک است مال ما نیست بنابراین برویم تو حکومت شرکت کنیم که با دیپلماسی برویم طرف سوسیالیسم، بورژوازی یک لبخندی می زند و می گوید خوب باز از آن نوع دیگری یکی گیرمان آمد. یک سوپاپ اطمینانی گیرمان آمد. شش ماه با آن بازی می کنیم و بعد مثل دستمال مصرف شده می اندازیمش دور. اگر اصلا راحت بندد، اگر به تو نخندند. ته قضیه این است به نظر من. اساس این بحث این است که انقلاب درش غایب است برای همین من بحث سمینار حزب و انقلاب را گذاشتم. (این سمینار روی

سایت حزب قابل دسترس است) سمینار حزب و انقلاب که همه بحث من سر همین است که مکان انقلاب کجاست. به نظر من حلقه اصلی بین حزب و قدرت سیاسی انقلاب است. بدون انقلاب حزب ما نمی تواند قدرت سیاسی را بدست بگیرد. این به این معنی نیست که در مجلسی شرکت نمی کنیم، پای ائتلافی نمی رویم با دولت موقتی، همه این کارها را می کنیم وقتی شرایط روزش باشد. ولی از امروز افتقار این نیست. مردم را اینطوری تربیت نمی کنیم. اینطوری نمی توانیم نیرو جمع کنیم. همان طوری که ما می گوئیم تازه خیلی بدتر از آن ولی یک مثال یک کمی شبیه این می شود مثل رفرم. رفرم برای ما خوبه و ما هر رفرمی را می رویم به استقبالش، ولی اگر افق من رفرم باشد، برای رفرم مبارزه کنم، چشم انداز رفرم را بگذارم و بعد بگویم مثلا انقلاب خوشونت است و رفرم متدنه است رفرمیستم دیگر. و بدتر از آن اگر فکر کنم با این رفرمها می توانم سوسیالیسم را بیاورم دیگر متوهمم. رفرم را بردارید بجایش بگذارید قدرت سیاسی. این اتفاق تو دیدگاهی که نقدش می کنم دارد می افتد. من قبلا گفتم که به نظر من حزب و قدرت سیاسی بحثش اساسا در نقد چپی ست که از گرفتن قدرت فرار می کند. رفیق کورش در سمینارش می گوید اینطوری نیست خوب خیلی ها معلوم است قدرت می خواهند. حزب دمکرات قدرت می خواهد، نمی دانم مجاهد قدرت می خواهد، سلطنت قدرت می خواهد. رفیق کورش! بحث حزب و قدرت سیاسی در نقد آنها نیست برعکس است. نادر می گوید هر چهار تا بورژوازی دور هم جمع می شوند می خواهند قدرت را بگیرند. بنی صدر، ته مانده های جبهه ملی، شاخه هشتم نمی دانم مشروطه چی ها اینها همه می خواهند قدرت را بگیرند، بی حزب و با حزب همه مدعی قدرت هستند. بعد می گویند نوبت کمونیستها که می رسد تشوری های خودمان را جلوی خودمان می گذارند دست ما را از پشت می بندند. می گویند مرحله اش نرسیده، تضاد عمده اش نرسیده، نیروهای مولد رشد نکرده، به قول شما خصلتش دمکراتیک است، نوبت شما نرسیده است. و تمام بحث حزب و قدرت سیاسی نقد این است. من این را گفتم. اساس بحث آنجا این است. این برای

منصور حکمت گفته است. منصور حکمت یک همچین چیزی گفته؟ این نمونه فاحش عوض کردن و اشتباه گرفتن بحثی است که منصور حکمت در نقد مجاز بودن دارد با نقشه عمل گرفتن قدرت. من سؤال می کنم رفیق کورش خوب ما راههای مختلفی داریم، چپها برای گرفتن قدرت تئوری های مختلفی دارند. فرض کنید محاصره شهرها از طریق دهات، جنگ دراز مدت طولانی، جنگ چریک شهری، موتور کوچک و موتور بزرگ، انقلاب، قیام، اینها را داریم. این تئوری ها بالاخره معنائی دارند تئوری میدهند، ممکن است یکی توضیح بدهد چطوری با ده هزار نفر ما می رویم می گیریم؟ این ده هزار نفر روز می روند؟ شب می روند؟ مسلح اند؟ مسلح نیستند؟ یک حزبی که الان در شرایطی است که دو نفر را به هم وصل نمی کند و سازماندهی منفصل دارد ده هزار نفر چطوری دور هم جمع شدند؟ چطوری خبر شده اند؟ تو خیابانها راه میروند؟ آیا با هلی کوپتر از بالا نمی زنندشان؟ بعد از اینکه خانه رفسنجانی را گرفتند می گذارند به خانه دوم برسند؟ ارتش و سپاه پاسداران راه نمی افتد تا شلیک کند به آنها؟ انقلابی که در کار نیست که اگر انقلاب بود که دیگر تشوری ده هزار نفر نمی خواستیم می گفتی قیام می کنیم و مبارزه می کنیم و می رویم می گیریم دیگر. من می فهمم ابتکارهای اینطوری را در دل یک انقلاب برای یک جرقه زند. چه فایده هم بالاخره یک تری که داشت می گفت موتور کوچک جرقه ای ست که موتور بزرگ را با حرکت در می آورد. اینها بالاخره معنی ای می دهد. ولی انقلاب یک راه. راه دیگر با ده هزار نفر آن هم می رویم خانه سه نفر را می گیریم، این را دیگر نمی فهمم! رادیو و تلویزیونها و پادگانها در دست نمی زبیم می رویم خانه آن سه نفر را می گیریم؟ آن هم جمهوری اسلامی ده هزار تا سر دارد خانه هر کدام را بگیریم هر کدام دیگرش ده تا سپاه پاسداران و کمیته زیر دستش هست. خویشی ها و چه می دانم امثال کروی را چه کار می کنید؟ حجابیان را چکار می کنید؟ سردار نمی دانم فلاتی و سرکار بهمانی را چکار می کنید؟ خانه آنها را نمی گیرید؟ خوب می ریزند پدرمان را در



می آورند که. و این ده هزار نفر چطور می افتند اصلا من نمی فهمم این سناریو از کجا می آید؟ این نمونه مطلق اشتباه گرفتن بحثی در نقد چپ است که می گوید مجاز نیستیم، مثل خود رفیق کورش که می گوید این انقلاب خصلتش دمکراتیک است و حزب کمونیست به قدرت نمی رسد. در نقد آنها نادر می گوید آقا جان با یک میلیون هم می روم و این عدد را پانزدهم می آورم با صد هزار نفر هم می روم اگر بتوانم. بحث اکثریت و اقلیت نیست. این را اشتباه می کنید با آن.

رفقا وقتی انقلاب را می گذارید کنار در سیستم، خواه ناخواه نیتتان هر چه باشد به دو جا می غلتیم یا به سازش و اتلاف، تترهای که رفیق کورش در پلنوم ۱۶ و بعد در بحثهای داخلی داد، یا به اوتاتورسیم. از سر کوه سرازیر می شویم که بقول خودش که در مصاحبه با شهوند گفته، با ده هزار نفر می رویم خانه سه نفر را می گیریم. این انقلاب اینقدر غایب است که یک بحث دارد امیدوارم خوانده باشید در بحث شورا، رفیق رحمان می گوید، دقت کنید، می گوید پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است! نادر می گوید انقلاب سلبی است. انقلاب حذف شده جایش آمده پروسه تصرف قدرت سیاسی. چرا؟ چون راه های غیر انقلابی هم رفقا به آن معتقدند و اصلا معتقدند این می شود و این اصلا بیشتر می شود، توی فاز اول که حتما این می شود. و آنوقت این سلبی است. این چه ربطی به بحث دارد. من نمی فهمم پروسه تصرف قدرت سیاسی چه جوری سلبی است؟ مثلا با ده هزار نفر سلبی می رویم خانه سه نفر را می گیریم؟! یعنی چی اصلا این حرف؟! نادر اگر گفت سلبی، گفت انقلاب امری سلبی است. تازه گفت جنبش سوسیالیستی اثباتی است بحث بر سر هژمونی یک جنبش اثباتی یعنی جنبش سوسیالیستی، بر جنبش سلبی یعنی انقلاب است. لطفا بروید نوار ها را گوش کنید. در بحث رفیق رحمان شده پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است. رفقا اینقدر این انقلاب بیگانه است با این سیستم که اسمش را هم نمی آورند. من پلنوم به پلنوم گفتیم انقلاب، به من گفتند آرتاتور! به من گفتند انقلاب ایدئولوژیک است. تو آرتاتور و غیره. الان من می خواهم بگویم که خیلی خوب من آرتاتور.

رفیق کورش بعد می گوید که (به بحث های من اشاره می کند بدون اینکه اسم مرا بیاورد) می گوید "انقلاب ما را فرا می خواند" "زنده باد انقلاب" کدام انقلاب؟ من میگویم رفیق کورش همان انقلابی که مجله اکونومیست ۶ ماه پیش نوشت در ایران انقلاب میشود. همان انقلابی که امام جمعه ها سه ماه یک بار در منبر، هر دو هفته یکبار در منبر دارند می گویند که دارد یک همه چیز به می ریزد! همان انقلابی که مردم می گویند امروز نه فردا دارد می آید در خیابان. همان انقلابی که یک عمر ما دادش را زدیم. همان انقلابی که منصور حکمت راجع به آن قطعنامه داد. همان انقلاب زنده باد. یعنی چی کدام انقلاب؟ این انقلاب کمونیستی نیست پس به درد نمی خورد؟ غارت سوپر مارکتهاست و کمونیستی نیست؟ این چه حرفی است؟ انقلاب ۵۷ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ هیچ کمونیستی ای هم نبود! کدام انقلاب، حتی در تحولات جنبش ملی نفت شهریور ۲۰ کسی سوپر مارکت غارت کرد؟ ضد انقلاب و شعبان بی مخ بود که آمد مغازه آتش زد. مردم مغازه ای آتش زدند؟ هیچ کمونیستی هم نبود. این چه حرفی است؟ این چه جور تحقیر انقلاب و تو سر انقلاب زدن هست؟ انقلاب کمونیستی نیست بعد از شما می پرسند انقلاب کمونیستی کدام است؟ انقلاب کمونیستی انقلابی که کمونیستها به قدرت می رسند. این که این همان گویی است. همان روز اول که در سمینار قبلی اش هم رفیق کورش در جواب بحث من گفت. گفتیم این همان گویی است. این هیچ چیز نیست. این دور تسلسل است. انقلاب غایب است از این سیستم. دیپلماسی تصرف قدرت داریم و بس. ببینید انقلاب اینقدر غایب است که پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است نه انقلاب. انقلاب اینقدر غایب است دولت در دوران انقلابی شده دولت موقت! که انقلابی هم پیشش نیست. و بعد می گویند نادر گفته نادر گفته. رفقا اسمش دولت در دوران انقلابی است شما اینرا کرده اید دولت در دوران انتظامی. دیپلماسی را هم گذاشته اید جلوی من. انقلاب اینقدر بیگانه است! هر کی از انقلاب حرف بزند مداح انقلاب است! بگذارید این مداحی انقلاب را بگویم. به من خیلی گفتند آرتاتور. الان دیگر رفیق

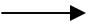
کورش به من گفت که مداحی هم می کنی. اول مداحی انقلاب من می خواهم بدانم چه عیبی دارد؟ اول چرا به آن می گوید مداحی؟ چرا نمی گوید آرتاتور؟ چرا نمی گوید آرتاسیون انقلابی؟ کدام رهبر کمونیستی در دنیا بوده که آرتاتور نبوده؟ تروتسکی؟ لنین؟ فیل کاسترو؟ منصور حکمت؟ اینها هیچ کدام آرتاتور نبودند؟ آرتاسیون روی انقلاب حالا دیگر بد شده است؟ می دانید چرا بد شده است چون خود انقلاب مثل اینکه رنگی را در قلبی به حرکت در نمی آورد! و این آرتاسیون می شود پوچ! همانطور که به ما می گفتند تریچه های پوک، می شود مداحی. "پایت روی زمین نیست! مگر نمی بینی انقلابی در کار نیست. اگر هم بشود سوپرمارکتها را به آتش می کشند. اگر هم بشود انقلاب کمونیستی نیست. من هیچ انقلابی را به غیر از انقلاب کمونیستی قبول ندارم. پس چرا مداحی می کنید؟ من می شوم مداح! و آرتاسیون انقلابی می شود امری مذموم. و باید گذاشت کنار. به درد نمی خورد. ببینید در دیپلماسی هیچ کس آرتا نمی شود رفقا. دیپلماسی است. آرام، خونسرد، سخنرانی های مبسوط در مورد اینکه دولت ها کی می روند و کی می آیند و چه جوری صحبت می کنیم. رفیق کورش خودش ادعا می کند از بالا و پائین. باشد، از پایین که چیزی از ایشان شنیده ایم از بالا یک ذره بین دست می گیرد می گذارد روی دولت و شروع می کند اول کی می افتد، در بغل کی می افتد، کی کجا می رود، دولت موقت چه و غیره. با دقت مینیاتوری تصویر می کند و ما هم بازیگر این صحنه ایم و قوانین را روشن می کنیم. سر انقلاب، یک نسیم انقلاب به ما می خورد و کافی است. از این بیشتر بگویم مداحی کردید! مداحی که گفتیم اصلا عیبی ندارد، حالا بر فرض عیب دارد من می خواهم بگویم کدام یک از مقالات من مداحی بوده است. رفقا روی انقلاب در این دوره بعد از نادر بیشترین مقالات را من نوشته ام. مداحی است؟ تترهای که من دادم کدام است؟ من گفتیم جنبش سرنگونی به جنبش انقلابی تبدیل شد و این معانی مشخصی دارد. یک معنی اش این است که دیگر اینکه به رژیم چه بگویم مهم نیست مهم این است که در کنار انقلاب باشید یا نه. این یکی از

مداحی های من. تتر بعدی من گفتم جنبش کارگری، من گفتم ظاهرش اقتصادی و مطالباتی است ولی مضمونش این نیست. این ظاهر اقتصادی و مطالباتی بیشتر توازن قوای جنبش کارگری و رژیم را نشان می دهد تا مطالبات واقعی را. این جنبشی است متعلق به جنبش سرنگونی جنبش اقتصادی کارگری. این مداحی دوم. من گفتم که حزب و جامعه در ایران. من گفتم کمپینها، تشکلهای، شخصیتها. من راه نشان دادم که چطور این را بسازیم. در جنبش کارگری، در جنبش زنان در جنبش جوانان. و جامعه جواب داده. نمی گویم همه اش حرفهای من بوده، جامعه نشان داده مقاربتش کار ما بوده و مقاربتش از نظر ایدئولوژی جامعه به آغوش ما آمده. انقلاب ما را فرا خوانده است. تترهای ما را فرا خوانده است. رفیق کورش به همه اینها و آن مقاله ای که تیرش را گفت این حرفها در آن زده شده است، میگوید مداحی. سخنرانی آلمان هم که مقاله بعدش نوشتیم و رفقای که از آلمان هستند می دانند بحث را. حلاجی کردم. من پلنوم بعد از پلنوم گفتیم انقلاب را بگذارید روی میز حلاجی کنیم. آناتومی انقلاب لازم داریم. رفیق کورش آناتومی دولت را جلوی ما می گذارد. آناتومی نیروهایی که دولت بعدی که ما نیستیم را تشکیل می دهد و ما چطور بریم با آنها بازی کنیم. این دیپلماسی است. این دیپلماسی قدرت است نه بحث حزب و قدرت سیاسی. اگر کسی می خواهد قدرت سیاسی برای کمونیستها را بگیرد آناتومی انقلاب را لازم دارد. شناخت قانونمندی های انقلاب آن چیز است که نادر می گوید. مکانیزمهای اجتماعی تصرف قدرت. این مکانیزمها را باید رفت شناخت. مقاله به مقاله اینکار را کردم. به من گفتند آرتاتور. به من گفتند مداح! الان می فهمم چرا گفتند مداح. تو سیستمی که انقلاب نباشد از انقلاب حرف زدن تریچه پوک است. حرف مفت است. آرتا نمی شوند با این حرفها. آدمهای دیپلمات که از انقلاب آرتا نمی شوند. انقلاب اگر خشونت است و اگر غیر متمدانه است، کسی که آرتا می کند مداح است دیگر. همان حرفی را به من می زنند که دیپلماتهای کریدورهای قدرت به هر انقلابی می زنند. شما مداحید. شما راه

نشان نمی دهید. رفیق کورش می گوید راه نشان نمی دهی، مداحی. اینها که گفتیم راه نبود؟ یک قلم حزب و جامعه در ایران راه به کسی نشان نداد؟ وارد این بحثها فردا می شوم رفقا این فقط یک اشاره به آن بود.

رفقا چند نکته دیگری مانده که فکر کنم زیادی خسته شدید نزدیک دو ساعت صحبت کردم. استراحت می دهیم. خیلی ممنون که حرفهای مرا گوش کردید سر صبر و تکست نزدیک. خیلی متشکرم.

نکته دیگری که میخواستیم تحت عنوان همین بحث انقلاب و حزب و قدرت سیاسی به آن اشاره کنم بحثی است که رفقا از جمله رفیق رحمان حسین زاده یکی دو بار مطرح کرده اند. رفیق رحمان در شورای کادرهای کردستان، همین آخرین کنفرانس که منم در آن حضور داشتم گفت "منصور حکمت به این دلیل روی کومله سرمایه گذاری کرد که کومله خیره شده بود بقدرت". فعلا به اصطلاح "سرمایه گذاری" کاری ندارم که ترم جالبی نیست. چیزی که می خواهم تاکید کنم اینست که آنچه منصور حکمت را واقعا به کومله جلب کرد و نقطه قوت کومله بود به نظر من اجتماعی بودن کومله بود و نه خیره شدنش به قدرت. این خیره شدن بقدرت را من راستش زیاد نمی فهمم. کومله که کاننید ریاست جمهوری شد مسعود رجوی بود، کدام خیره شدن بقدرت؟ اصلا در آن دوره مساله قدرت سیاسی مطرح نبود به شکل امروز. منصور حکمت به این فکر نبود. این را فردا بیشتر باز میکنم که چطور دوره ها را قاطی میکنیم و مسائل و مقولات و موضوعات و تترهای یک دوره را عقب و جلو میبریم و به دوره دیگری تسری میدهیم. و فکر میکنم که چون الان بحث حزب و قدرت سیاسی برای ما خیلی مهم است در سال ۵۸ هم ذهن منصور حکمت را این گرفته بود و از آنطرف هم کومله خیره شده بود بقدرت و غیره. اول کومله بقدرت خیره نشده بود تا نایا همانقدر که شده بود نقطه قوتش نبود چون کم نبودند نیروهای که بقدرت خیره شده بودند. فراوان بودند. نکته مهم این بود که کومله یک جریان رادیکال اجتماعی بود که بر



میگردد به بحث حزب و جامعه. که همانطور که قبلا هم گفتم اساس بحث آنجاست. امیدوارم وقت بشود بعدا بیشتر راجع به این صحبت کنم. در یادداشت‌هایم دیدم این نکته جا افتاده خواستم این توضیح را بدهم و بعد بروم دنبال ادامه بحث. در بحث گفتیم که چطور در نظراتی که دارم نقد میکنم دیپلماسی و مانورهای دیپلماتیک جای انقلاب و سازماندهی انقلاب مردم را میگیرد. منظورم این نیست که در این دید انقلاب اصلا جایی ندارد. انقلاب يك زمینه‌یست که زیاد به آن کاری نداریم، آنجا هست، مفروض و داده شده است، معلوم است که ما انقلابی هستیم. هر وقت صحبت شده میگویند معلومه، معلومه که ما انقلاب را سازمان میدهیم اینکه گفتن ندارد، این کار را که میکنیم. ولی ظاهرا سازماندهی انقلاب و مردم و رهبری انقلاب و غیره کاریست که خیلی ساده و روتین است و اسمش هم دخالتگری نیست، اسمش تبلیغ و ترویج است اما تا بحث عمل و دخالت و سازماندهی و کاری بجز تبلیغ و ترویج بمیان می آید کار رو به بالا و دیپلماسی است، رو به انقلاب و مردم هیچ کار عملی، هیچ نوع تاکتیکی، هیچ نوع شناختن و بکار گرفتن مکانیسم‌هایی لازم نداریم. میخواهم بگویم انقلاب در این دیدگاه هست ولی يك زمینه‌یست که هر وقت لازم باشد اسمش را میبریم مثل بحث تلاطم انقلابی که در ترهای سمینار آرایش رفیق کورش میگوید تلاطم انقلابی لازم است - که البته رفیق رحمان میگوید اینهم لازم نیست-، آن پشتها يك تلاطم انقلابی لازم است تا من بتوانم این مانورها را در جلوی صحنه بدهم. و بعد نمیگویند آن تلاطم انقلابی قوانینش چی است و چطور باید برویم و این تلاطم را تبدیل کنیم به يك انقلاب واقعی و چطور سازماندهی و رهبری کنیم. بحث سازماندهی و رهبری انقلاب غایب است در این دید. این بحث از این طرف مطرح شد. بحث رفقا رهبری و سازماندهی انقلاب نیست و حتی اسم انقلاب را نمی آورند در بحث‌هایشان. پروسه تصرف قدرت است و این پروسه اساسا دیپلماسی و رابطه با احزاب و با بالا است. انقلاب هم مثل شورا (به بحث شورا بعدا میپردازیم) از

نظر رفقا بودن و نبودنش علی السویه است. اگر باشد خوب است، ما اگر هم نباشد يك جور دیگر میرویم قدرت را میگیریم. اما اجازه بدهید در ادامه همین دید و همین بحث دیپلماسی که گفتم به تر حزب سیاسی را هم که رفیق کورش چندین بار به آن اشاره کرده و بر آن تاکید دارد بپردازیم. رفیق کورش میگوید حزب سیاسی حزب تعدد نظرات و وحدت عمل است و بخصوص حزب بعد از منصور حکمت دیگر باید حتما اینطور باشد. و اگر این تعدد نظر را قبول نکنیم يك فرقه ایدلولوژیک هستیم. یعنی در این نظریه بین ایدلولوژی و نقشه عمل هیچ فاصله ای نیست، من قبول دارم فرقه ایدلولوژیک نباید بود. زمان منصور حکمت هم نباید میبودیم، زمانی هم که بقول کورش قاندها داشتیم نباید میبودیم. ولی آیا يك نظر سیاسی واحد هم نباید داشته باشیم؟ تعدد نظرات یعنی چی؟ تعدد تئوری ها را تا حدی می فهمم ولی تعدد نظرات سیاسی چطور ممکن است؟ آیا بین ایدلولوژی و عمل، سیاست و تاکتیک و اهداف سیاسی و استراتژی سیاسی نیست؟ اگر حزبی بخواهد سر اینها نظر واحدی داشت باشد باز هم فرقه ایدلولوژیک است؟ میتوانیم مثلا استراتژی های مختلف بقدرت رسیدن داشته باشیم؟ تاکتیکهای مختلف داشته باشیم و هنوز وحدت عمل داشته باشیم؟! چطور چنین چیزی ممکن است؟! میدانم ایدلولوژی و یا حتی تئوری مستقیما به عمل نمیرسد، ولی تئوری از حلقه سیاست رد میشود، از حلقه تاکتیک رد میشود، از حلقه نقشه عمل رد میشود و میرسد به عمل. خوب چطور وحدت عمل دارید وقتی اینها همه مختلفند؟ میخواهم بگویم این حزبی که درش تعدد نظرات هست اصولا چطور میتواند دست به عمل بزند؟ کورش میگوید حزب سیاسی و پشتش را هم میدهد به بحث از گروه فشار تا حزب سیاسی منصور حکمت ظاهرا. ولی این بحث همانقدر به منصور حکمت ربط دارد که دیپلماسی قدرت به بحث حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت ربط داشت. یعنی کاملا بی ربط است. حزب سیاسی منصور حکمت حزب تعدد نظرات نیست. درست است که درش باز است و همه میتوانند عضو شوند ولی

منصور حکمت میگوید کادرهای این حزب مارکسیستند و رهبریش يك خط دارد و يك سیاست دارد و رادیکال است، میخواهد از يك روزنه کوچک حزب را بقدرت برساند، باید بنضش کاملا باهم بزند، این تعدد نظرات در کادرها و رهبری اگر باشد که دیگر معلوم نیست اصلا چطوری و کجا میخواهیم برویم! فرقه ایدلولوژیک ناشیما اما از ایدلولوژی تا عمل ده ها حلقه است که به آن میگویند سیاست، استراتژی، تاکتیک، خط سیاسی، چشم انداز سیاسی، افق، اهداف سیاسی، شعارها. روی اینها هم تعدد نظرات اشکالی ندارد؟ این حزب بدر هر چیزی بخورد بدر انقلاب نميخورد. رفیق کورش این تعدد نظرات را میگوید بعلاوه مدرنیسم. حزب مدرن باشد و ضوابط داشته باشد، آئین نامه ها معلوم باشد و غیره و لیبر هم داشته باشد (بحث لیبر را بعدا واردش می‌شوم). این میشود حزب سیاسی منصور حکمت! منصور حکمت حزب سیاسی را اصلا با اینها تعریف نمیکند. این مدرنیسم و ضوابط و غیره در بحثهای دیگر منصور حکمت هست ولی حزب سیاسی او حزبی است که پرچم سوسیالیسم را میگوید در وسط میدان شهر. پرچم انقلاب را بلند میکند، مدعی قدرت است و در پی جلب اجتماعی طبقه کارگر در يك سطح سراسری است و نه فقط در سطح رهبری محلی. اساس رهبری اجتماعی و سراسری است و راجع به این بارها صحبت کرده ایم و ده ها تر و قطعه نامه داده ایم. در قطعه نامه های کنگره ۴ آمده و در این قطعه نامه پیشنهادی من در مورد استراتژی آمده و در هزار و يك مقاله آمده. که از نظر منصور حکمت يك حزب سیاسی یعنی چی. حزبی که نميخواهد برای اینکه قدرت سیاسی را بگیرد سازش کار بشود و برای اینکه رایکال بماند منزوی شود. حزبی که رادیکالیسم را توده ای میکند. حزب رهبران. حزب رهبران عملی، حزب رهبران اجتماعی، حزب که خودش را اجتماعا مطرح میکند و مدعی قدرت است، حزب علنی کار که پرچم خودش، پرچم انقلاب سوسیالیستی را در میدان شهر میگوید و نه پرچم مجلس موسسان را. حزبی که فعالین و رهبران عملی را بخود جلب میکند. و شخصیت‌های سرشناس را دارد. این حزب سیاسی منصور حکمت است. احزاب چپ سنتی

هیچکدام اینطور نیستند. من نمی فهمم حزب تعدد نظرات بعلاوه يك سری قوانین و مناسبات از کجای این بحث در می آید؟ میدانم در حزب تئوریهای مختلف میتواند باشد ولی اگر آن تئوریهای مختلف به استراتژیهای مختلف و به تاکتیکهای مختلف ختم شود که دیگر وحدت عملی بجا نمیماند. اینطور شده است، در همین حزب ما دارد در جلوی چشممان اتفاق میافتد. این ربطی به حزب سیاسی ندارد. حزب سیاسی اسمش با خودش است باید حول يك سیاست باشد، يك حزب رادیکال باید بدنه اش یعنی کادرایش همراه رهبری مثل يك قلب واحد بزند، بنضش با هم بزند. حول يك استراتژی و سیاست و تاکتیک واحد. تئوریهای مختلف باشد و ایدلولوژی هم اصلا مطرح نیست و اعضایش هم همه باشند. ولی اساس همه بحث درها را بروی اعضا باز کنیم نادر، حزب کادرها بود. این کادرها باید مارکسیست باشند و هم خط و هم افق باشند. با خودشان و با رهبری. این حزب تعدد نظرات به نظر من نمیتواند انقلاب را رهبری بکند. چنین حزبی بدر رهبری انقلاب نميخورد. یکی از مغرب میکشد و یکی از مشرق. حزبی که وارد نقاب میشود حزبی که میخواهد رهبر و سازمانده انقلاب باشد باید بدنه کادریش و رهبریش مثل يك گلوله منسجم باشد و متحد باشد حول ترهای معینی و استراتژی معینی. حول کمونیسم کارگری و ترهای حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه منصور حکمت. حزب باید مارکسیست باشد و نقد عمیقی به جامعه داشته باشد. بحث حزب سیاسی منصور حکمت بر اینها مبتنی است. اینکه منصور حکمت قاندها بود و رفت پس حالا حزب سیاسی چیز دیگریست این را هم من خوب نمیفهمم. پس تا وقتی منصور حکمت بود حزب سیاسی نمیتوانستیم داشته باشیم؟ تعدد نظرات را شرط حزب سیاسی تعریف کردن به نظر من پوچ و بی ربط است. در مورد حزبی که به انقلاب ربطی نداشته باشد این حرفها را میشود زد. احزاب پارلمانی میتوانند هزار يك جور نظر داشته باشند چون مساله رای و انتخابات است. کاندید و احزابی باید داشته باشند و کار زیادی نمیکند غیر از اینکه برون توی پارلمان و کابینه و با یکی سازش کنند و با یکی ائتلاف کنند. میخواهم بگویم سرفه دیپلماسی را که

جلویمان پهن کنيد آنوقت تعدد نظرات اشکالی ندارد، ولی اگر حزب میخواهد مثل يك گلوله منسجم بدل جامعه بزند و رهبر و سازمانده انقلاب بشود، بله آنوقت حتما نباید فرقه ایدلولوژیک باشد، ولی بهمین خاطر باید حول سیاست و تاکتیک و استراتژی واحدی کار کند. ممکن است دو خط در حزب باشند ولی این دیگر جزو تعریف حزب نیست، آن خط مسلط باید مارکسیست و رادیکال باشد. میتوانیم بگوئیم چندین نظر در حزب است اما يك نظر خط را تعیین میکند، يك نظر پشت فرمان حزب است، آن نظر معین دیگر باید مارکسیست و کمونیست کارگری باشد، اگر نباشد که دیگر چه حزب سیاسی و مدرنی؟ این که قوانین و ضوابط داشته باشیم، مدرن باشیم، مناسبات داشته باشیم و غیره، همه اینها سر جای خودش درست. ولی تعریف حزب سیاسی که این نبود. حزب سیاسی حزبی است که برای کسب قدرت سیاسی بجنگد و بتواند قدرت را بگیرد و قدرت را حفظ کند. و برای اینکه باید بنض واحدی داشته باشد. تر حزب سیاسی رفیق کورش از آنجا که اساسش تعدد نظرات و قوانین بازی است نمیتواند حزب انقلاب باشد. انقلاب را که بگذاریم کنار این حزب مشکلی نخواهد داشت. میتواند حزب پارلمانی خوبی باشد. بحث دیگری هست در این استنباط خاصی که از بحث حزب و قدرت سیاسی و از حزب سیاسی هست. در این استنباط فعال محلی و کادر حزب در محل نمیتوانند چکار باید بکنند. بی وظیفه است. فقط يك کارهای روتینی باید بکنند و بس. مثل راه انداختن خانه حزب و پخش نشریات و ازبقیل. اینهم باز مینماید که با احزاب پارلمانی جودر در میاید. این احزاب در محل کار زیادی ندارند جز کمپینهای انتخاباتی هر ۴ سال یکبار. در این ترها هم میخواهم ببینم اعضا بجز پخش عکس لیبر چکار میکنند؟ تمام بحث‌هایی که مربوط میشود به مکانیسمهای انقلاب، شناختن این مکانیسمها و در دست گرفتن آنها و سازماندهی انقلاب، رهبری انقلاب همه اینها يك بخشش در محل انجام میشود. اما اگر نخواهید انقلاب سازمان بدهید زیاد به محل احتیاجی ندارید. من این را بارها در بحث‌هایم گفته ام که رفقای که از



## تلویزیون انترناسیونال

هر شب ساعت

۸ تا ۹:۳۰

به وقت تهران

مشخصات فنی آنتن

Satellite: Telstar  
12  
Center  
Frequency:  
12608 MHz  
Symbol Rate:  
19279  
FEC: 2/3  
Polarization:  
horizontal

## رادیو انترناسیونال ۴۱ متر ردیف ۲۴۹۰ کیلوهرتز

هر شب ساعت ۹

به وقت تهران

## برنامه های رادیوی سازمان جوانان کمونیست

شنبه ها از ساعت

۹:۰۰ تا ۹:۱۵

## به سازمان جوانان کمونیست کمک مالی کنید

این جوابی است که کائوتسکی، آن موقع که هنوز اتوریته سوسیال دموکراسی جهانی بود، به این سؤال داده است که آیا انقلاب آتی روسیه دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی جواب میدهد این سؤال متافیزیکی است. لنین در یکی از نوشته هایش به این اشاره میکند و ما هم در دوره انقلاب ۵۷ خیلی به این نوشته رجوع میکردیم. برای اینکه متدولوژی لنین را در برخورد به انقلاب توضیح بدهیم، این شیوه متافیزیکی است بخصوص وقتی این دور تسلسل را جلوی ما میگذارد که خصلت انقلاب دموکراتیک است و لذا کمونیستها را بقدرت نمیرساند و انقلاب کمونیستی هم آنست که ما را بقدرت میرساند! این دیگر عین متافیزیسیم است. متافیزیسیم که هیچ اصلا یک تناقض منطقی در خود است، این هم از نظر مند.

رفقا من دیگر بیشتر وقتتان را نمیگیرم. فقط چند توضیح را تکرار میکنم. من در این بحث فقط یک نظر را نقد کردم نه رفیق کورش را و نه هیچ گروه وجناحی را. و نه حتی بعنوان نظری در حزب. من یک نظریه را نقد کردم همانطور که اگر آنرا در یک روزنامه ای میخواندم نقدش میکردم. به همین خاطر هیچ تخفیفی در این انتقاد ندادم. به نظر من این راه اصولی و درست مبارزه نظری است. من هیچ تخفیفی ندادم و این نظر را کوپیم ولی میخواهم روشن باشد که من یک نظرات معینی را گفتم راست است. نمیگویم رفیق کورش راست است و حتی نمیگویم رفیق کورش در همه نظراتش راست است. یک نظرات معینی را نقد کردم. میدانم رفیقی که این نظرات را فردا اینها را بحث میکنم. امروز خارج از چارچوب حزبی صحبت کردم. فرض کردم رفیق کورش کسی است به اسم ایکس و نظراتش را نقد کردم. آنهم نوشته های معینی، بحثهایش بر سراسر استراتژی تصرف قدرت و انقلاب را و نه همه نظراتش را. دهها نوشته و سمینار در مورد مسائل دیگر هم رفیق کورش دارد که من با آنها موافقم. میخواهم این روشن باشد.

زحمت را کم میکنم. روز و شب همه شما بخیر

میخواهم بگویم اینجوری به منصور حکمت اتکا میکنند. چه دولت در دوره های انقلابی منصور حکمت و چه بحث سلبی و اثباتی و بحث حزب و قدرت سیاسی او ربطی به این حرفها ندارد، ربطی به حزب اقلیت و تز با ده هزار نفر خانه سه نفر را بگیریم ندارد و غیره.

یک نکته را باید اینجا بگویم. گاهی از نادر نقل قولهای شفاهی میشود. که بعدا خود نادر بر اساس این بحثهای شفاهی مقاله نوشته است. حرفهایش را ادیت کرده و فرمولبندیها را دقیق کرده است. وقتی مقاله هست ما محق نیستیم باز هم به بحث شفاهی رجوع کنیم. اگر آن جملات شفاهی که در کتبی نیست خصلت نمای نظرات اوست چرا در مقاله نیامده؟ نمیگویم این جملات غلط است، در کاتکتس بگذارید آنها هم درست است ولی کسی که مدام مجبور میشود برود از بحث شفاهی وقتی نسخه کتبی آنها وجود دارد نقل قول بیاورد رجوع درستی به منصور حکمت نمیکند. این نوع گفته های شفاهی که در ادیت و متن کتبی که بر اساس این گفته ها خود نادر نوشته نیامده است، سندیت ندارد. مثلا منصور حکمت کل بحث حزب و قدرت سیاسی را بعنوان یک زیر تیتیر مقاله حزب و جامعه آورده است حالا اگر مدام به سخنرانی رجوع کنیم شیوه درستی نیست. تئوری و سیاست و متدولوژی منسجم منصور حکمت را باید شناخت و این راهنمای کار ماست. میخواهم بگویم این اکلکتیسیم و این التقاطی گری تئوریک ازینجا ناشی میشود که مارکسیسم منصور حکمت و اصولا مارکسیسم این نوع نظرات را تایید نمیکند. انقلاب من چندین بار گفته ام که جوهر و قلب مارکسیسم است. نه تنها بعنوان ایده های انقلابی. دقیقا چون ایده های انقلابی است، روشها هم باید انقلابی باشد. ایده های انقلابی را کسی با پارلمان نمیتواند پیاده کند. نمیشود. مساله فقط این نیست که غلط است، مساله اینست که ممکن نیست.

از نظر متدولوژیک این نظرات متافیزیسیم است بخاطر اینکه میگوید انقلاب کونیستی نیست پس کمونیستها نمیتوانند بقدرت برسند. این سؤال متافیزیکی است.

نیست. منصور حکمت کنگره دوم با قبل از آن فرق دارد، بحثهای شورا مال پانزده سال پیش است و کهنه شده و غیره مجبوریم این کار را بکنیم. وگرنه منصور حکمت به یک آدم التقاطی تبدیل میشود که به مناسبتها و شرایط حرفهایش را مدام عوض کرده است و ما هم بدلهایه یه نقل قول را بر میداریم و نقل قول دیگر را کنار میگذاریم. اما از منصور حکمت بعنوان یک سیستم فکری و یک متدولوژی و یک تئوری منسجم این حرفها استنتاج نمیشود. نص صریح منصور حکمت در همان نوشته حزب و قدرت سیاسی جواب این نوع استنتاجات را داده، بحث او مکانیسمهای اجتماعی کسب قدرت و انقلاب است. اینکه این انقلاب کمونیستی نیست و نمیتوانیم سوسیالیسم را بیاوریم در هیچ جای منصور حکمت نیست. اینکه انقلاب دموکراتیک است و ما را بقدرت نمیرساند اصلا ربطی به منصور حکمت ندارد. منصور حکمت نه تنها سال ۲۰۰۰ و کنگره ۲ بلکه منصور حکمت قبل از انقلاب ۵۷ هم ترهانش این نبود. که کمونیستها بقدرت نمیرسند و باید برویم با بقیه دولت موقت درست کنیم. از منصور حکمت منسجم اینها در نمی آید. ولی از دولت در دوره های انقلابی، انقلابی را بزیند، به دلش صفت موقت بدهید، آنوقت میتوانید تبلیش کنید به بحثهایی که مبینیم. اینجوری میشود از منصور حکمت هر چیزی نتیجه گرفت! بحث انقلاب سلبی است را تبدیل کنید به "پروسه تصرف قدرت سیاسی سلبی است" و بعد هم از بحث سلبی نتیجه خردتان را بگیرید که چون سلبی است سوسیالیستی نیست، بله اینجوری میشود آدم حرف خودش را بزیند و به گردن منصور حکمت بیاندازد! منصور حکمت گفته انقلاب سلبی است نه اینکه انقلاب دموکراتیک سلبی است. با اینهمه میگویند چون انقلاب سلبی است پس دموکراتیک است. ظاهرا انقلاب سوسیالیستی انقلابی است اثباتی!

حزب و قدرت سیاسی این تصور را دارند حرفی برای فعال محلی ندارند. رفقا من دیگر صحبت ما را تمام میکنم. یک جمعبنی از صحبتهایم بکنم. من در اول بحث گفتم که این نظرات از نظر سیاسی راست است، از نظر تئوریک التقاطی است، چیزی بین منشور و لیبرالیسم چپ است، کنار گذاشتن مبارزه طبقاتی است و از نظر متدولوژی هم متافیزیکی است. امیدوارم نشان داده باشم که چرا این ترها از نظر سیاسی راست است. از نظر تئوریک کمی بیشتر توضیح میدهم. ببینید تئوریهایی که در پشت این نظرات مطرح میشود اساسا التقاطی است. چرا اینطورست؟ برای اینکه با تئوری مارکسیستی بخصوص مارکسیسم منصور حکمت نمیشود این نظرات را فرموله کرد. خیلی سخت است. در نتیجه مجبورید شما التقاطی و اکلکتیک بروید از این گوشه و آن گوشه حرفهایی را بردارید. شیوه رجوع به منصور حکمت هم نقل قول جملات بریده از متن است. مثلا منصور حکمت میگوید ما با اقلیت قیام میکنیم و مقصودش فعالین و رهبران عملی طبقه کارگر و مردم انقلابی است مقصودش اینست که همه طبقه انقلاب و قیام نمیکند اقلیتی از فعالین آن هستند و غیره. بعد از این بحث این در می آید که ما حزب اقلیتیم. و تا قدرت را نگیریم اکثریت نمیشویم! معنی عملیش چیست؟ چرا این را میگوید؟ معلوم نیست. بعد یک مقاله از رفیق نادر می آوریم که ما حزب اکثریتیم. بعد رفقا میمانند که چی شد؟ یا نادر گفته با ۱۰ درصد هم اگر بتوانیم قدرت را میگیریم و بعد در قطعنامه دیگری نادر میگوید باید اکثریت طبقه کارگر بیاید زیر پرچم سوسیالیسم تا قدرت را بگیریم! حالا تکلیف چیست؟ ظاهرا نادر تبدیل میشود به یک سری نقل قولهایی که مدام بکنیگر را تقض میکنند و مجبور میشویم بگوئیم "منصور حکمت ده سال قبل دیگر قبول

از این سایت ها دیدن کنید:

[www.jawanan.org](http://www.jawanan.org)

[www.m-hekmat.com](http://www.m-hekmat.com)

[www.rowzane.com](http://www.rowzane.com)

[www.hambastegi.org](http://www.hambastegi.org)

[www.azadizan.com](http://www.azadizan.com)

[www.wpiran.org](http://www.wpiran.org)

<http://group.yahoo.com/group/javanankomonist/>

**به سازمان جوانان کمونیست بپیوندید**